

گزارش
کارملیت‌ها
از ایران

دردوران افشاریه و زندیه
(۱۷۴۷-۱۷۳۹)

ترجمه: معصومه ارباب



۱

۴۰

انجمن مذهبی کارملیت‌های پابره‌نه، یکی از انجمن‌های وابسته به کلیسای کاتولیک در رُم بود. این انجمن در سال ۱۵۶۲ م. تأسیس شد. کارملیت‌ها در مناطق مختلفی از جمله ایران، بین‌النهرین و ... به فعالیت تبشیری پرداختند. اولین هیئت کارملیت در سال ۱۶۰۴ تحت رهبری پدر پُل سیمون عازم ایران شد و در اواخر سال ۱۶۰۷ بود که آنها به اصفهان رسیدند. کارملیت‌ها در دوره‌های صفویه، افشاریه و زندیه در ایران حضور داشتند و در شهرهای مختلف ایران از جمله شیراز، اصفهان، همدان، بوشهر، بندرعباس، هرمز و خارک به فعالیت مشغول بودند. سپس در قرن بیستم نیز از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۸ م. گروهی از آنها در بوشهر اقامت داشتند. این کتاب حاصل قسمتی از گزارش‌های مبلغین کارملیت است که از اواخر دوره صفویه تا اواسط دوره زندیه در ایران حضور داشته‌اند.

ISBN 964-312-625-0



9 789643 126254



نشر نی

گزارش کارملیت‌ها از ایران

در دوران افشاریه و زندیه (۱۷۲۹-۱۷۴۷)

۹۲۰۰۱



گزارش کارملیت‌ها از ایران

در دوران افشاریه و زندیه (۱۷۲۹-۱۷۴۷)

ترجمه معصومه ارباب



نشرنی

گزارش کارملیت‌ها از ایران در دوران افشاریه و زندیه (۱۷۲۹-۱۷۴۷)
/ ترجمه معصومه ارباب. - تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
۱۵۲ ص.: نقشه، عکس.

ISBN 964-312-625-0

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
این کتاب ترجمه دو بخش مربوط به افشاریه و زندیه از کتاب
A chronicle of the carmelites persia and the papal mission
of the xvIIth and xvIIIth centuries است.

۱. کرملیان - ایران. ۲. کاتولیک (مذهب) - روابط خارجی -
ایران. ۳. ایران - روابط خارجی - کاتولیک (مذهب). ۴. ایران - تاریخ
- صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ ق. ۵. کاتولیک (مذهب) - هیأت‌های
اعزامی. ۶. ایران - تاریخ - افشاریان، ۱۱۴۸-۱۲۱۸ ق. ۷. ایران -
تاریخ - زندیان، ۱۱۶۳-۱۲۰۹ ق. الف. ارباب، معصومه، مترجم.
ب. عنوان.

۲۵۵/۷۳

BX۳۲۴۶ / الف ۹ ک ۴

۱۳۸۱

م ۸۱-۳۰۴۷

کتابخانه ملی ایران



نشرنی

تهران، خیابان فاطمی، خیابان رهی معیری، شماره ۵۸
صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشر نی تلفن ۵۹ و ۸۰۰۴۶۵۸
دفتر فروش: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده،
شماره ۵۱۲ تلفن ۶۴۹۸۲۹۳ فکس ۶۴۹۸۲۹۴
کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹ تلفن ۸۹۰۱۵۶۱

گزارش کارملیت‌ها از ایران

در دوران افشاریه و زندیه (۱۷۲۹-۱۷۴۷)

ترجمه معصومه ارباب

• چاپ اول ۱۳۸۱ تهران • تعداد ۱۶۵۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ اکسیر

ISBN 964-312-625-0

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۶۲۵-۰

Printed in Iran همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

۷	مقدمه مترجم
۱۳	مقدمه مؤلف
	دوره‌های سلطنت شاه طهماسب دوم (صفوی) (۱۷۲۹-۱۷۳۲)،
۲۵	شاه عباس سوم صفوی (۱۷۳۲-۱۷۳۶)، نادرشاه افشار (۱۷۳۶-۱۷۴۷)
۸۲	یادداشت‌ها
۹۱	دوران فترت از ۱۷۴۷ تا ۱۷۸۰
۱۳۰	یادداشت‌ها
۱۴۱	مجمع مقدس تبشیرایمان
۱۴۵	فهرست اعلام

مقدمه مترجم

دوران صفویه یکی از ادواری است که از بسیاری جهات در تاریخ ایران متمایز و برجسته است، از جمله در مورد آغاز روابط گسترده با کشورهای اروپایی و همچنین توجه جدی و پیگیر به رونق تجارت و اقتصاد. در این دوران، و به خصوص از زمان شاه عباس، یکی از اصول سیاست خارجی ایران جلب حمایت و توجه کشورهای اروپایی برای اتحاد بر ضد عثمانی بود. در پی اجرای این سیاست روابط گسترده‌ای با دول مختلف اروپایی آغاز شد و هیئت‌های متعددی از کشورهای اروپایی عازم ایران شدند، و از ایران نیز نمایندگان مخصوصی به اکثر کشورهای اروپایی فرستاده شدند. لازم به ذکر است که سیاست‌های شاه عباس اول در این زمینه، طیف وسیعی از اهداف سیاسی، نظامی و اقتصادی را دربرمی‌گرفت، زیرا او روابط با اروپا را راهی برای شکوفایی تجارت و اقتصاد ایران می‌دانست، به خصوص در زمینه فروش و صادرات ابریشم که یکی از مهم‌ترین کالاهای صادراتی ایران به شمار می‌رفت، همچنین راهی برای کسب فنون نظامی جدید از اروپاییان. در راستای این اهداف بود که شاه عباس از فعالیت دو جوان انگلیسی، آنتونی شرلی و رابرت شرلی بهره گرفت و آن‌ها را به عنوان نماینده و سفیر به دربارهای اروپا فرستاد و از مهارت نظامی آنان نیز در جهت پیشرفت امور نظامی کشور استفاده کرد. اروپاییان نیز به دلایل مختلف مشتاق گسترش

روابط سیاسی و تجاری با ایران بودند. زیرا از یک طرف دولت عثمانی سیاست‌های توسعه‌طلبانه خود را در اروپا نیز دنبال می‌کرد، از این‌رو اروپاییان نیز خواهان مقابله با عثمانی بودند، و از طرف دیگر کشورهای اروپایی با برقراری روابط تجاری گسترده با ایران سود سرشاری را به دست می‌آوردند و اکثر آن‌ها متقاضی خرید ابریشم ایران بودند.

از این‌رو، اروپاییان بیشتر سعی داشتند با شعله‌ور ساختن آتش جنگ بین ایران و عثمانی، نیروهای عثمانی را در مرزهای ایران سرگرم سازند و از فعالیت آن‌ها در جبهه‌های اروپایی جلوگیری کنند.

اما اتحاد بین ایران و کشورهای اروپایی به دلایل مختلف هیچ‌گاه جنبه عملی به خود نگرفت، زیرا از طرفی بُعد مسافت و عدم وجود وسایل ارتباطی مطمئن و سریع، و از طرف دیگر تغییر پادشاهان هم در ایران و هم در اروپا و عدم کفایت نمایندگان اعزامی ایران مانعی در این راه بود. همچنین نکته اساسی این‌که وعده‌های اروپاییان در مورد کمک به ایران بیشتر جنبه ظاهری داشت و با تغییر اوضاع در اروپا سیاست‌های آن‌ها نیز دگرگون می‌شد. به هر حال، به دنبال این سیاست بود که شاه‌عباس تصمیم گرفت برای جلب همکاری دولت‌های اروپایی تسهیلاتی را در اختیار آن‌ها قرار دهد و به خواسته‌های آن‌ها توجه کند. از جمله تقاضاهایی که اکثر کشورهای اروپایی در مورد همکاری و دوستی با ایران مطرح می‌کردند، اجازه فعالیت مبلغان مذهبی در ایران بود که شاه‌عباس نیز با این امر موافقت کرد. در پی این توافق، مسیونرهای مذهبی کاتولیک از انجمن‌های مذهبی مختلف مثل کارملیت، کاپوسن^۱ و ژزوئیت و... با اهداف خاص خود قدم به ایران گذاشتند و مراکزی را برای انجام مراسم مذهبی و اقامت خود ایجاد نمودند. این انجمن‌ها اکثراً تحت حمایت پاپ و پادشاهان اروپایی قرار داشتند. اما فعالیت مذهبی این

۱. کاپوسن‌ها یکی دیگر از انجمن‌های کاتولیک هستند که به مناسبت کلاه نوک‌تیزشان چنین نامیده شده‌اند، ر.ک.: دائرةالمعارف فارسی مصاحب، ص ۲۱۱۱.

مسیونرها در ایران با مشکلاتی مواجه شد که از آن جمله مخالفت ارامنه گریگوری بود که در محله جلفا در حومه شهر اصفهان سکونت داشتند. این ارامنه به دستور شاه عباس از ارمنستان و جلفای قدیم به ایران کوچ داده شده بودند و تصمیم مذکور در راستای همان اهداف اقتصادی و نظامی بود که شاه عباس دنبال می کرد. هدف شاه این بود که از مهارت آنان در امور تجاری، به سود اهداف اقتصادی کشور استفاده کند. از آنجایی که ارامنه گریگوری پیرو آیین ارتدکس بودند، فعالیت مبلّغان کاتولیک چندان موافق طبع آنها نبود و هر یک از دو گروه سعی می کردند تا فرمان‌هایی را از شاهان صفویه به نفع خود دریافت کنند؛ از این رو، گاهی تعارضاتی بین آنان روی می داد. به هر حال مبلّغان کاتولیک در شهرهای مختلف ایران مستقر شدند و در طی اقامت خود، به طور مستمر گزارش‌هایی را برای کلیسای رُم ارسال می داشتند.

اثر حاضر ترجمه ۲ بخش از کتاب *A Chronicle of the Carmelites in Persia* است. کتاب مزبور شامل گزارش‌هایی است که مبلّغان کارملیت و همچنین دیگر مبلّغان کاتولیک مانند دومینیکن، ژزوئیت و... از اوضاع ایران و بین‌النهرین از آغاز دوره شاه عباس اول تا اواسط دوران زندیه ارائه کرده‌اند.

این دو بخش مربوط به دوره‌های افشاریه و زندیه است که در توضیحی محدود چگونگی قدرت‌یابی نادر، دوران پادشاهی، جنگ‌های جانشینی بعد از نادر، و قسمت اعظم دوران کریم خان را شامل می شود. از این دو بخش صرفاً آن قسمت‌هایی مورد ترجمه و بررسی قرار گرفته است که مربوط به مسائل و حوادث تاریخی ایران است.

این یادداشت‌ها و گزارش‌ها از جنبه‌های مختلف حائز اهمیت است. از آنجا که این مبلّغان هیچ‌گونه وابستگی به دربار نداشتند، در توضیحات آن‌ها نیز جانبداری خاصی نسبت به حکومت و دستگاه حاکمه به چشم نمی خورد و حتی گاه با نگاهی انتقادی اقدامات شاهان و حکام را مورد بررسی قرار داده‌اند. علاوه بر این چون این مبلّغان در اکثر شهرهای بزرگ مانند اصفهان، شیراز، بندرعباس، بوشهر، خارک، همدان و هرمز به فعالیت مشغول بودند، بنابراین

ضمن ارسال گزارش دربارهٔ فعالیت‌های خودشان به حوادث آن مناطق نیز اشاراتی داشته‌اند که از نظر تاریخی دارای اهمیت فراوان است. دیگر آن‌که چون اصفهان و جلفا از مراکز اقامت کارملیت‌ها بوده است، حوادث تاریخی این شهر با تفصیل و عنایت بیشتری مورد توجه این مسیونرها قرار گرفته است که از این لحاظ این گزارش‌ها می‌تواند به عنوان یک تاریخ محلی برای بررسی سیر وقایع تاریخی اصفهان و جلفا در عصر صفویه، افشاریه و زندیه مفید باشد. همچنین این مبلغان در کنار ذکر حوادث تاریخی اصفهان، به ذکر مفصل مشکلات و مصائبی پرداخته‌اند که ارامنهٔ جلفا در این سال‌ها با آن درگیر بوده‌اند، از این دیدگاه می‌توان اثر مذکور را به عنوان یک تاریخ مذهبی برای بررسی سرگذشت ارامنهٔ ایران در دورهٔ مورد نظر به حساب آورد. در نهایت ذکر تاریخ دقیق حوادث و رویدادها از دیگر نکات برجسته این یادداشت‌هاست که بر اهمیت آن می‌افزاید. اما لازم به یادآوری است که در مواردی این گزارش‌ها در ذکر بعضی اسامی و تاریخ‌ها با منابع فارسی اختلاف دارد و نیز گاهی در شرح بعضی از وقایع، گزارش متفاوت دو نفر از مبلغان ذکر شده است که در چنین مواردی ضروری است در مقایسه با منابع اصلی این دوره مورد استفاده قرار بگیرد.

نحوهٔ نگارش این یادداشت‌ها به صورتی است که در بعضی موارد نویسنده مطلبی را که دارای اهمیت کمتری بوده نیمه‌تمام رها کرده، و با گذاشتن چند نقطه به ادامهٔ مطالب مورد نظر خود پرداخته است. از آنجا که این یادداشت‌ها به صورت نسخهٔ خطی بوده است، احتمال وجود افتادگی‌هایی نیز هست که مؤلف کتاب با گذاشتن چند نقطه آن را مشخص کرده است.

محتوای اصلی کتاب شامل، گزارش‌هایی است که مبلغین کارملیت مستقر در ایران و بین‌النهرین به مجمع مقدس تبشیر ایمان *Sacra Congregatio de propaganda fide* ارسال کرده‌اند. اما علاوه بر آن از یادداشت‌های مبلغان دیگر کاتولیک مستقر در ایران و بین‌النهرین مانند ژزوئیت‌ها و دومینیکن‌ها و... نیز بهره گرفته شده است. مهم‌ترین منابعی که مؤلف در تألیف این اثر از آن بهره گرفته است عبارتند از: ۱- اسناد و نامه‌های موجود در آرشیو دفتر

مرکزی انجمن کارملیت‌های پابره‌نه در رُم^۱، ۲- مجموعه نسخه‌های خطی ارجاع شده و گزارش شده به مجمع مقدس تبشیر ایمان که در آرشیو این مجمع موجود بوده است، ۳- مجموعه نسخه‌های خطی دیگری که نسبت به اسناد فوق از اهمیت کمتری برخوردار بوده‌اند و در دبیرخانه مجمع مقدس نگهداری شده و یا در مجمع دیگری که اهمیت آن از مجمع مقدس تبشیر ایمان کمتر بوده مطرح می‌شده است، ۴- خلاصه مذاکرات و صورت جلسات مجمع مقدس تبشیر ایمان، ۵- نسخه‌های خطی موجود در اقامتگاه کارملیت‌ها در بصره، ۶- فهرست‌های موجود در مورد مقامات کلیسای لاتین که در مشرق زمین خدمت کرده‌اند؛ این فهرست‌ها از سال ۱۶۲۲ تا ۱۹۲۲ را دربرمی‌گیرد، ۷- نسخه‌های خطی موجود به زبان ایتالیایی درباره هیئت‌های کارملیت‌های پابره‌نه، ۸- فهرست‌ها و جزوات موجود درباره سرگذشت و بیوگرافی مختصر مقامات عالی‌رتبه انجمن مذهبی کارملیت، ۹- گزارش‌ها و یادداشت‌های کمپانی هند شرقی.

لازم به توضیح است که: ۱- زیرنویس‌های پایین هر صفحه متعلق به مترجم است و با اعداد بدون قلاب مشخص شده‌اند. ۲- یادداشت‌های آخر هر بخش متعلق به نویسنده است که با اعداد داخل قلاب در متن ترجمه مشخص شده‌اند. ۳- در بعضی از قسمت‌های این کتاب از نادر با عنوان قلی‌خان نام برده شده است که منظور همان طهماسب‌قلی‌خان یا نادرشاه است. در پایان نگارنده بر خود فرض می‌داند که از محققان و استادانی که در پاره‌ای موارد راهنمایی‌های لازم را کرده‌اند تشکر و قدردانی نماید. همچنین در مورد اصطلاحات مذهبی موجود در متن کتاب از راهنمایی و نظرات دو تن از صاحب‌نظران بهره گرفته شد که بدین وسیله از آنان قدردانی می‌شود.

۱. کارملیت‌ها یک انجمن در کلیسای کاتولیک هستند که یک زندگی مرتاضانه و زاهدانه دارند، اما به مرور زمان این زندگی زاهدانه کمتر شد و در قرن ۱۶ م قدیسه ترزای آویلائی و قدیس یوحنا صلیبی آنان را در اسپانیا احیا کردند و به مسیر زندگی عارفانه و زاهدانه انداختند، شاخه اصلاح شده کارملیت‌ها، کارملیت‌های پابره‌نه است. ر.ک.: دائرةالمعارف فارسی مصاحب.



نمای بیرونی و داخل کلیسا و اقامتگاه کارملیت‌ها در بوشهر (۱۹۳۸)

مقدمه مؤلف^۱

در توضیح چگونگی پیدایش و تکمیل این اثر باید گفته شود که در سال‌های آغازین این قرن، کارملیت‌های پابرنه با توجه به پایگاه‌شان در بصره، به‌طور جدی در بوشهر مستقر شدند. سرپرست آن‌ها در این منطقه، یک نجیب‌زاده مقدس اسپانیایی^۲ بود که برای یک بررسی تاریخی، دربارهٔ اولین اسقف اصفهان، در مورد برقراری پُست هیئت در شیراز توسط فرد اخیرالذکر در قرن هفدهم و همچنین چند امر مجزای دیگر که تا اواسط قرن هجدهم ادامه یافته بود، یکی دو صفحه تاریخ‌ها و یادداشت‌هایی جمع‌آوری کرده بود. این دو صفحه همهٔ اطلاعاتی بود که او دربارهٔ فعالیت‌های اولیهٔ انجمن خودش در داخل قلمرو ایران داشت. در شیراز، در سال‌های بعد از جنگ جهانی اول

۱. مقدمهٔ حاضر، گزیده و خلاصه‌ای از مقدمهٔ مؤلف است. م.

۲. از سال ۱۸۹۹ به بعد پدران کارملیت که در بغداد مستقر بودند دوباره دیدار از بوشهر را به‌طور منظم از سر گرفتند. این اقدام تا حد زیادی به علت علاقه و شوق پدر پدرو (Pedro) سرپرست سابق هیئت در بغداد بود. در ۱۹۰۵ یک کشیش مقیم منصوب شد و در ابتدا یک ساختمان در مقابل قرارگاه‌های سواران هندی به‌عنوان نمازخانه اجاره‌گردید. در ۱۹۰۷ یا ۱۹۰۸ به همت پدر پدرو وجوهی جمع‌آوری شد و ملک کلیسای فعلی از آقای جوزف مالکم فقید خریده و برای استفاده کلیسا مناسب شد و محل سکونت کشیش در طبقه بالا قرار گرفت. از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۸، به جز مدت کوتاهی، پدران کارملیت در بوشهر مقیم بودند.

A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth Centuries, London, 1939, vol. 2. p. 1103.

(۱۹۱۴-۱۹۱۸) افسانه‌های مختلف و روایت‌های مبهمی، و آن هم نه فقط در میان مسیحیان، شایع بود. از جمله روایت‌های مغشوشی دربارهٔ باباکوهی واقع در دامنه‌های ارتفاعات مشرف بر شهر مبنی بر آن‌که اساساً یک محل عزلت و گوشه‌نشینی بوده است. همچنین در مورد تپه بی‌بی دختران واقع در حاشیهٔ شمال غربی شهر که طرح آن برخلاف طرح معمول مساجد در جنوب ایران و تقریباً به شکل بی‌زانشی است و خود اسم آن نیز به نوعی صومعه خاص زنان اشاره دارد. این مکان دارای سرداب‌هایی است که مردان و غیرمسلمین حق راهیابی به آن را نداشتند و سنگ قبرهایی دارد که بر روی آن، نوشته‌هایی به یک زبان عجیب که شاید لاتین باشد حک شده است. همچنین شایعاتی در مورد قبرستانی در داخل شهر که به واسطهٔ یافتن نوشته‌هایی بر روی تخته سنگ‌ها معروف بود، اما محل دقیق آن فراموش شده بود.

سپس در سال ۱۹۲۷، سرهرمن گولانچ^۱ فقید، یک ترجمه انگلیسی را تحت عنوان یک وقایع‌نگاری دربارهٔ حوادث بین سال‌های ۱۶۲۳ و ۱۷۳۳ در ارتباط با انجمن کارملیت در بین‌النهرین منتشر کرد. این اثر، استنساخی از یک نسخه اصلی بود که تقریباً ۴۵۰ برگ به زبان‌های عربی و لاتین را در برمی‌گرفت. او در مورد این‌که این نسخه چگونه در اختیار او قرار گرفته بود توضیحی ارائه نداد، اما در واقع این‌ها به صورت نوعی یادداشت روزانه در هیئت کارملیت‌ها در بصره حفظ شده بود.

پس از این‌که این اثر به چاپ رسید، دوست و کارملیت محترم و سالخورده که در آن زمان مُدبّر خلیفه‌گری در ایران بود، در مورخه ۱۹۲۸/۶/۲۹ به مؤلف اثر حاضر چنین نوشت:

«قسمتی از گزارش‌های سالیانه بصره در دسترس نیست، من حتی می‌توانم بگویم که در پنجاه سال پیش این مسئله چگونه صورت گرفته است.

1. Sir Herman Gollancz

برای من امکان ندارد که تاریخ دقیق آن را مشخص کنم، زیرا سال‌ها وقت صرف آن خواهد شد. در ۱۹۰۱ یک مبلغ مذهبی مقدس یعنی پدر ماری ژوزف^۱ که چهل سال در بغداد بود در همین شهر درگذشت. سرپرست کل کارملیت‌ها، زمانی او را به‌عنوان سرپرست یک دیر به همراه پدر گزاویه^۲ به بغداد فرستاده بود که مستخدمی، پدر دانیس^۳ آخرین کارملیت ایتالیایی را مسموم ساخته بود.

سرپرست کل ما، با اطلاع از این ماجراها، دو فرانسوی اهل تولوز را برای انجام این مأموریت انتخاب کرد. این دو شخص بسیار جدی و سختکوش چنان کارهای فوق‌العاده‌ای انجام دادند که در مردم بغداد تحول ایجاد کردند... سپس همین پدر ماری ژوزف در بصره که کلیسا و صومعه آنجا را تعمیر و از نو برقرار کرده بود مشغول به کار شد. در بصره، هنوز کتابخانه قدیمی را داشتیم که در طی دو قرن به‌زحمت به‌وجود آمده بود، ولی چون سرپرست کارملیت شخصی را برای این محل در اختیار نداشت، آن را به کشیشان بومی آنجا واگذار کرد و همه چیز را برای آنان فراهم ساخت. وی اقداماتی را در قسطنطنیه انجام داد تا سلطان ملکی را به هیئت ما اعطا کند. سرپرست کل کارملیت‌ها فرمانی را در این جهت به دست آورد و پدر ماری ژوزف با نشان دادن سند مالکیت خانه کارملیت‌ها و صورت حساب‌هایی که توسط او پرداخت شده بود زحمات زیادی را متحمل شد تا این فرمان را به دست آورد. با این همه، سفارت فرانسه با اعتباری که داشت کارها را به اتمام رسانید و مالکیت آن رسمیت یافت. کشیش دیگری جای کشیش قبلی را گرفت و او به علت غفلت و جهالتی که داشت ارزش کتابخانه را متوجه نشد. کتاب‌هایی که به غیر از زبان او نوشته شده بود برای او چه اهمیتی داشت! سرپرست دیر بغداد می‌گوید زمانی آن مسئله را فهمید که بسیار دیر شده بود.

1. Marie Joseph

2. Xavier

3. Danys

در آن موقعیت او چه کاری می‌توانست انجام دهد؟ این امر باعث شد که او از کشیش‌ها بخواهد تا کتاب‌ها را به دست آورند، اما به هر حال کار از کار گذشته بود.

اما مشیت الهی چنین بود که سال‌ها بعد، پدر پی‌یر^۱، که جانشین پدر ماری ژوزف شده بود، یک روز صبح در عبور از بصره از یکی از پسران گروه کُتر کتابی خطی دریافت کرد. او پیش از آن‌که برای برگزاری مراسم دعا خارج شود، نگاهی به آن کتاب انداخت. این پسر جوان کتاب را برای او آورده بود، زیرا آن کتاب به زبان‌های مختلفی نوشته شده بود. پدر پی‌یر متوجه شد که این کتاب یکی از گزارش‌های سالیانه گمشده است، ولی خوشحالی خود را پنهان داشت. پس از اجرای مراسم دعا، وی پسر جوان را مورد پرسش قرار داد و دریافت که کتاب‌های دیگری نیز هنوز در خانه‌ای وجود دارد که این جوان آن را نشان داد. با جست‌وجو دو کتاب دیگر نیز کشف گردید، ولی دومین کتاب ناپدید شد. آنچه که موجب شد آن را پیدا کنم خواندن کتابی بود که شما به من قرض داده بودید، دومین کتاب از گزارش‌های سالیانه‌ای که ناپدید شده بود. پدر پی‌یر روی این نسخه‌های خطی کار کرد و گزارش‌های سالانه دیگری نوشت که در جلد‌های متعدد نسخه‌برداری شد. بدین ترتیب دریافتیم که یک نفر از پدر پی‌یر خوشبخت‌تر بود و او ارزش آن کتاب را درک کرده بود. خدا را شکر، کشیشان ما، آنچه را که در مورد تاریخ ۳ قرن حضور ما در شرق مفقود شده بود دوباره بازیافته‌اند.»

این نسخه اصلی که بدین ترتیب پیدا شد، اساس دو جلد کتاب را تشکیل داد که به‌طور کلی دربارهٔ بین‌النهرین و تحت عنوان گزارش‌های سالانه هیئت پدران کارملیت‌های پابره‌نه در بغداد از بدو تأسیس تا زمان حاضر نگاشته شده از نسخ خطی قدیمی بود. این نسخه در آرشیو انجمن مذهبی در رُم نگهداری

می‌شد. (O.C.D ۱۸۴) اما در سال ۱۹۳۴ سرپرست دانشمند آرشیو یعنی پدر آمبروسیوس ترزای مقدس^۱ با یادداشت‌های تکمیلی، این نسخه اصلی را تحت عنوان وقایع‌نگاری هیئت‌های کارملیت‌های پابره‌نه در بصره بین سال‌های ۱۷۳۳ تا ۱۷۷۸ تصحیح و چاپ کرد. او به نقل از خود پدر پیتِرِ مریم مقدس شرح مختصر زیر را در مورد این کشف بیان کرد:

«من بخش مهمی از گزارش‌های سالانه مربوط به سال‌های ۱۷۳۳ تا ۱۷۷۸ یعنی تاریخ این ۴۵ سال را پیدا کرده‌ام. چگونگی کشف جالب آن بدین صورت است که یکی از شاگردان قدیمی ما که کارمند یک مرکز تجاری است در یک سرداب، از میان توده‌ای کاغذهای کهنه بسته‌بندی شده که کنجکاو وی را جلب کرده بود دفتری را یافت. او دید این نوشته به زبانی است که وی با آن آشنایی ندارد، بنابراین نوشته را برای من آورد تا ببینم چیست؟ من آن را باز کردم و خواندم. می‌توانید شگفتی و خوشحالی مرا حدس بزنید. ستایش و سپاس خداوند را

بغداد، آوریل ۱۸۹۷»

به هر حال هم بخش بزرگ‌تر این یادداشت‌های از دست رفته که به دست هرمن گولانچ رسید و توسط او اندکی قبل از مرگش به چاپ رسید و هم بخش دیگری که توسط پدر پیتِرِ مریم مقدس پیدا شد، در اصل به صورت یادداشت‌های پراکنده‌ای بودند. این یادداشت‌ها درباره فعالیت‌های اقامتگاه کارملیت‌ها در بصره و همچنین درباره حوادث بین‌النهرین بود که بدان مربوط می‌شد. درباره هیئت اصلی در خود ایران - درباره شیراز و مناطق دیگر اشاراتی می‌شود و نام‌هایی ذکر می‌گردد، اما به طور اجمالی و شتابزده است. با اطلاع از وجود چنین گزارشی در مورد بصره، علاقه به جست‌وجو

1. Fr. Ambrosius a Sta Theresia

بیشتر شد! آیا از اقامتگاه کارملیت‌ها در شیراز نیز گزارش‌های مشابهی باقی نمانده است. اگر چنین بود تا امروز در کجا نگهداری می‌شد؟ اسقف کارملیت فوق‌الذکر می‌توانست صرفاً پاسخ دهد که پدران روحانی در بین‌النهرین درباره اقامتگاه‌های کارملیت‌ها در ایران قرن هفدهم یا درباره هر نوع گزارشی در این زمینه چیزی نمی‌دانستند. اما وی فرد بسیار همیاری بود تا جایی که برای مؤلف حاضر معرفی‌نامه‌ای خطاب به یکی از اعضای هیئت مدیره انجمن در رُم تهیه کرد که از طریق اجازه خاص او می‌توانست تاریخ کلی هیئت‌های مذهبی انجمن را که به صورت نسخه اصلی و منتشر نشده بود بررسی کند. این تاریخ در نیمه اول قرن هجدهم توسط پدر اُزیوس جمیع مقدسین^۱ گردآوری شده بود و اصل نامه‌های مبلغین مذهبی مورخه شیراز را نیز شامل می‌شد. دو ماه کار بر روی این مجموعه در تابستان ۱۹۲۹ صرفاً موجب آشنایی با جوانب موضوع گردید. بازدید دیگری از رُم در ۱۹۳۱ این مسئله را آشکار ساخت که شرح حقایق و امور درباره شیراز بدون گسترده‌تر کردن تحقیق برای تحت پوشش قرار دادن هیئت اصلی در اصفهان نمی‌توانست انجام شود. همان‌طور که در جای دیگر در یادداشت‌های تکمیلی این کتاب خواهد آمد، این کار وظیفه سختی بود، زیرا بیش از یک‌هزار نامه نوشته شده از سوی مبلغین مذهبی در ایران و بصره به صورت نسخه اصلی در رُم نگهداری می‌شدند. این نامه‌ها به زبان‌های ایتالیایی، لاتینی، فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی و فلاندری بودند که اخذ اطلاعات از آن‌ها کار آسانی نبود.

اثر منتشر نشده پدر اُزیوس در چهار جلد که به سبک مفصل و متکلف آن دوره نوشته شده بود کل حوزه مورد علاقه انجمن را از ایرلند تا لهستان و از مالابار تا کنگو به طور تقریبی دربرمی‌گرفت، اما صرفاً تا سال ۱۶۵۵ را شامل می‌شد. به غیر از اثر پدر اُزیوس، دو کتاب کوچک درباره هیئت کارملیت‌ها

1. Eusebius ab Omnibus Sanctis

در ایران، به زبان فرانسوی و اسپانیایی در سال‌های ۱۸۸۵ و ۱۹۲۰ به ترتیب توسط پدر برتولد ایگناس آنای مقدس^۱ و پدر فلورنسیوی عیسای کودک^۲ به چاپ رسیده بود، ولی یکی وقایع را تا سال ۱۶۱۲ و دیگری تا سال ۱۶۲۵ را دربرمی‌گرفت. این دو کتاب، تا حد زیادی، توصیفی از اولین سفر مقدماتی در سال‌های ۱۶۰۴-۱۶۰۷ بودند. تقریباً این‌ها مجموع کلی تلاش‌ها برای نوشتن خاطرات از دست رفته ۱۷۰ سال در ایران بود. صرفاً بیشتر از هشت سال و اندی از زمانی که مسئول کل آرشیو یعنی پدر آمبروسیوس ترزای مقدس، نامه‌های دست‌نویس را طبقه‌بندی کرده بود نمی‌گذشت. او وقت زیادی را صرف چاپ گزیده‌هایی از آثار ادبی انجمن به صورت مجموعه‌ای از رساله‌های آموزنده و عبرت‌آموز درباره مقامات عالی‌رتبه هیئت و همچنین صرف به چاپ رساندن وقایع‌نگاری مذکور درباره هیئت‌های بصره نمود و بدین ترتیب بررسی اطلاعات فراموش شده درباره هیئت ایران به شیوه علمی جدید آغاز شد.

با وجود هفتصد نامه و گزارش موجود در آرشیوهای انجمن کارملیت در رُم، خلاءهای چشمگیری در این تاریخ ۱۷۰ ساله برجا مانده است. در آرشیوهای مجمع مقدس تبشیر ایمان است که بیشتر مکاتبات کارملیت‌های پابره‌نه از ایران و بین‌النهرین یافت می‌شود؛ همچنین توصیفات و گزارش‌های دیگری درباره اوضاع متغیر ایران که از سوی اعضای انجمن‌های مذهبی دیگر که در این کشور مشغول کار بودند نوشته شده است که آن‌ها نیز از ارزش زیادی برخوردار است. علاوه بر آن در مورد علایق و اتیکان در ایران قبل از ایجاد مجمع مقدس تبشیر ایمان در سال ۱۶۲۲ بررسی‌هایی در آرشیوهای سِرّی و اتیکان صورت گرفت که جست‌وجو و نسخه‌برداری از آن منبع مدت زیادی را بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ به خود اختصاص داد. در واقع برای یک تألیف معمولی نیز انواع زیادی از مطالب وجود دارد تا به حد

1. Fr. Berthold Ignace de Ste Anne

2. Fr. Florencio del Niño Jesus

کافی نشان‌دهنده فعالیت‌ها، موضوعات و مطالب تاریخی باشد که در ارتباط با ایران در اسناد این دو منبع اطلاعاتی ثبت شده است. بدون توجه به همه چیزهایی که در دریا یا در زمین احتمالاً از بین رفته است (گم شده در پست آن روزگار)، ممکن است به اندازه مطالبی که در اینجا دوباره به چاپ می‌رسد، در آرشیوهای مجمع مقدس تبشیر ایمان و شاید منابع دیگر نیز مطالب جدید دیگری باقی مانده باشد که محققان آتی از آن‌ها بهره خواهند برد و خواهند توانست این مطالب را تکمیل، تصحیح، تجدیدنظر و دوباره چاپ کنند. به‌هرحال این تحقیق برای بررسی کامل نیاز به جست‌وجوی به‌مراتب طولانی‌تری از این جست‌وجو، که شرایط و اوضاع فعلی آن را ممکن ساخته است، دارد، زیرا محققاً بسیاری از یادداشت‌ها نادیده گرفته شده‌اند و بسیاری از کتاب‌ها بررسی نشده باقی مانده‌اند.

یک مقاله در روزنامه تایمز مورخه شانزدهم فوریه ۱۹۳۵ بر اهمیت، منحصر به فردی، و گستردگی مطالب آرشیوهای انجمن تبلیغ انجیل در لندن تأکید کرد و چنین اظهار داشت که این آرشیوها بیش از ۱۶۰ هزار سند مربوط به قبل از ۱۹۰۰ را در بردارد که بیشتر از ۳۰ هزار مورد آن درباره قرن هجدهم است. اما این آرشیوها در قیاس با آرشیوهای مجمع مقدس تبشیر ایمان چندان درخور توجه نیست، زیرا آرشیوهای این مجمع تقریباً یکصد سال قدمت بیشتری دارد و از نظر تعداد نیز افراد بسیار زیادی را در انجمن‌های مذهبی مستقر در چهار قاره^۱ دربرمی‌گیرد، بزرگ‌ترین کلیسای جهان را در اختیار دارد و محدوده مجلدات آن به بیش از ۵ هزار مورد می‌رسد. به‌عنوان مثال برای اثر حاضر حدود چهارصد جلد مورد بررسی قرار گرفته است که بسیاری از این مجلدات بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ صفحه بودند و برخی از آن‌ها با دقت و بعضی نیز به‌طور اجمالی مورد توجه قرار گرفتند. هیچ فهرستی در این مورد وجود نداشت و محتوای مندرجات بدون ترتیب خاصی در جلسات متعدد

۱. خود اروپا نیز در مناطق زیادی زمینه فعالیت هیئت‌ها بود.

سالانه مجمع مورد بررسی قرار می‌گرفت. مثلاً امکان داشت نامه‌ای از چین به دنبال نامه‌ای از ایرلند بیاید، خلاصه‌ای از مجمع‌الجزایر یونانی، گزارش‌هایی از هند، مراسلاتی از دالماسی و سوریه، قسطنطنیه و شمال امریکا، مسکو و مصر، یا درباره‌ی ارمنی‌ها و روتنیایی‌ها^۱، لهستان و انگلستان و قبرس لازم بود مورد بررسی قرار بگیرد تا این‌که شاید نامه‌ای از ایران یافت بشود. اگر محقق به دستخطی به امضای پترکیبر، یادداشتی از اولیور پلانکت^۲ شهید، طومار زیبایی به زبان گرجی از پاتریارک^۳ آن کشور، امضای پادشاه یان سویسکی^۴ در پای یک نامه می‌رسید، پاداش مخصوصی دریافت می‌کرد.

بدین ترتیب این اثر به تدریج از حوزه اصلی خود گسترش یافت و بخش اخیر این تاریخ، عملاً کل موقعیت کاتولیک‌ها را در ایران و بین‌النهرین دربرمی‌گیرد. در این بخش تا حد زیادی از مکاتبات مبلغین مذهبی انجمن‌های دیگر استفاده می‌شود تا رشته حکایت حفظ گردد، مخصوصاً زمانی که خود کارملیت‌ها دیگر در جلفا ساکن نبودند. در درجه اول گزارش هیئت اعزامی از سوی پاپ تقریباً همه روابط و مذاکرات واتیکان با حاکمان ایران را دربرمی‌گیرد و همچنین این یادداشت‌ها شرح نسبتاً کاملی را درباره جایگزینی اسقف‌های اصفهان و اسقف‌های بغداد و همراهان آن‌ها تا سال ۱۷۳۳ ارائه می‌دهد.

هیچ محققى درباره اصل و ریشه هیئت‌های کارملیت در ایران و شرق نمی‌تواند تحقیق خود را از سال ۱۶۰۴ آغاز کند. زیرا تنها از راه یک بررسی

۱. Ruthenian، عضوی از گروه ارتدکس‌های شرقی سابق که در پایان قرن شانزدهم با ژم متحد شدند و کلیسای اونی‌یات را تشکیل دادند. ر.ک. به: *Webster's Third New International Dictionary*. خود منطقه روتنیا قسمتی از اوکراین غربی است. ر.ک. به:

Webster's New World Pocket Geographical Dictionary

2. Oliver Plunket

۳. Patriarch، یک مقام مذهبی در کلیساهای شرق.

۴. Jan Sobieski پادشاه لهستان (۱۶۷۴ - ۱۶۹۴)، که پس از شکست دادن ترک‌ها در ۱۶۸۳ در نزدیکی وین قهرمان اروپای مسیحی شد.

کامل درباره روابط پیشین حاکمان ایران با مسیحیت و عثمانی است که می‌توان اوضاع در سال ۱۶۰۴ را به درستی درک کرد. برای خواننده امروزی نه تنها آشکار است که هیئت اولیه کارملیت به همان اندازه که مذهبی بود سیاسی نیز بود، بلکه موارد زیادی نیز وجود دارد که افرادی از کارملیت‌ها به دلیل پیشامدهای وقت از سوی پادشاهان و شاهزادگان خارجی مجبور به پذیرش مسئولیت‌های یک نماینده تام‌الاختیار می‌شدند، که تمام وقت و انرژی آن‌ها صرف این مذاکرات می‌گردید و آنان از این امر هیچ رضایتی نداشتند. طولانی بودن بخش مقدماتی قبل از ورود به بحث کارملیت‌ها تا حدی اجتناب‌ناپذیر است و می‌تواند مکملی برای این هدف سودمند باشد. البته می‌توان انتظار داشت که این شیوه بررسی موضوع در پایان هیچ گروه از خوانندگان کتاب را راضی نسازد. افرادی که به جنبه معنوی فعالیت کارملیت‌ها علاقه‌مند هستند، در این کتاب درباره مسائل دنیوی، جنگ، شرارت، وحشیگری و جزئیات تاریخ شرق با مطالب بسیار زیادی روبه‌رو خواهند شد. ضمن آن‌که محققین تاریخ ایران نیز به واسطه روبه‌رو شدن با این تاریخ آمیخته با توصیفات طولانی زندگی مذهبی مسیونرها، کوشش‌ها و سختی‌های اقامتگاه‌های مبلغان، و درگیری آن‌ها با مسیحیان غیرکاتولیک رضایتی نخواهند داشت. پاسخ این است که هدف اولیه این بررسی بیشتر ثبت یک یادبود و اظهار تمجید و تحسین نسبت به دویست نفر از پیروان کارملیت و ترزای مقدس^۱ است که همه چیز خود را برای خدمت به هموعان‌شان که در خطر محرومیت قرار داشتند از دست دادند. این افراد اغلب به عنوان مسئول یک اقامتگاه به‌طور منزوی برای سال‌ها به حال خود رها می‌شدند تا این‌که نام‌ها و ویژگی‌های شخصی آن‌ها به فراموشی سپرده می‌شد. بنابراین امکان دارد در این یادآوری تحسین‌آمیز و تقدیر برادران آن‌ها

۱. وی یک راهبه اسپانیایی (۱۵۱۵-۱۵۸۲) بود که اصلاحاتی در انجمن کارملیت‌ها انجام داد تا زهد و ریاضت اولیه را به آن بازگرداند.

در این دوره و اعصار بعد خاطره آن‌ها زنده شود. در این ضمن، زمانی که این مبلغین برخوردهای شخصی زیادی با پادشاهان صفوی داشتند، و زمانی که اطلاعات و تاریخ‌های بسیار دقیق و باارزش تاریخی در نامه‌های آن‌ها نوشته شده بود، خودداری از ذکر منظم این مطالب نوعی غفلت و مسامحه به نظر می‌رسید.

ارجاعات به نامه‌ها و اسناد در زیرنویس‌ها به مقیاس گسترده در سراسر کتاب هدفی سه‌گانه را در پی دارد: این ارجاعات نه تنها شیوه دقیق برای همه نقل‌قول‌ها و اظهارات درباره بیان رخدادها به کار گرفته است بلکه مهم‌تر این‌که این زیرنویس‌ها محققان کارملیت در ژم را قادر می‌سازد تا در آینده بدون مشکل به هر نامه خاص از این هیئت‌های شرقی دست یابند که در آن نامه‌ها امکان دارد آنان تحقیق ویژه دیگری را مدنظر داشته باشند. ضمن آن‌که در عین حال ابزاری را فراهم می‌سازد تا بتوان مکتوبات کارملیت‌ها را در آرشیوهای مجمع مقدس تبشیر ایمان پیگیری و برای تکمیل یادداشت‌های دفتر مرکزی کارملیت‌ها از آن‌ها نسخه‌برداری کرد. سرانجام، زیرنویس‌ها اطلاعات تکمیلی از منابع مورد نظر را دربردارد و موضوعات بحث شده را روشن‌تر می‌سازد.

دوره‌های سلطنت
شاه طهماسب دوم (صفوی) (۱۷۲۹ – ۱۷۳۲)
شاه عباس سوم صفوی (۱۷۳۲ – ۱۷۳۶)
کودکی تحت اختیار
نادر شاه افشار (۱۷۳۶ – ۱۷۴۷)

اگرچه بایگانی مجمع مقدس تبشیر ایمان^۱ حاوی مطالبی است که این دوره هجده ساله در ایران و بین‌النهرین را دربرمی‌گیرد، اما از یک طرف فاقد

۱. برای مدت مدیدی امور کلیسای جامع در مجمع کل کاردینال‌ها مطرح می‌شد، ولی به علت کثرت این موضوعات و پیچیدگی موضوعاتی که باید مورد بررسی قرار می‌گرفت این نیاز محسوس شد که کمیسیون‌ها یا مجمع‌های کاردینال‌ها تأسیس شود. هر مجمع شامل کاردینال‌ها، اسقف‌های اعظم و اسقف‌ها بود که یکی از کاردینال‌ها با سمت Cardinal Prefect در رأس هر مجمع قرار دارد. حیطه فعالیت مجمع‌های مختلف در مورد امور اداری متفاوت است و به این ترتیب مجمع مقدس تبشیر ایمان نیز تأسیس شد. پاپ اعظم کلمنس هشتم در سال ۱۵۹۹ این مجمع را تأسیس کرد که بعد از چند سال منحل شد. بعداً در ۲۲ ژوئن ۱۶۲۲ پاپ گریگوریوس پانزدهم مجدداً این مجمع را به طور دائمی تأسیس کرد. حیطه فعالیت این مجمع گسترش ایمان و اتحاد کلیسا در کل دنیا بود و فعالیت وسیعی داشت، به خصوص در سرزمین‌هایی که تازه کشف شده بود، و مبلغین در کشورهای دیگر باید مرتباً گزارش‌هایی را به این مجمع می‌فرستادند. *Annuario Pontificio 2001, Città del Vaticano, Libreria*

روایات و اطلاعات تاریخی منظم درباره وضع سیاسی متغیر، و از طرف دیگر فاقد اطلاعات مربوط به فعالیت‌های کاتولیک‌ها است. منظم کردن سرگذشت آن سال‌ها در هر دو مورد با تکیه بر اسناد کار ساده‌ای نیست و جریان منظمی را نمی‌توان به دست آورد. از مبلغین کارملیت تنها در حدود ۶۰ نامه و گزارش در تحقیق حاضر به دست آمده است، اما تنها ۲۰ عدد از این نامه‌ها توسط مبلغین داخل ایران نوشته شده است و حتی اکثر آن‌ها به‌طور عجیبی فاقد اطلاعات هستند. بقیه نامه‌ها توسط مبلغین در آن سوی مرز در بین‌النهرین نوشته شده است. در میان این مبلغین اخیر، یک شخص استثنایی قابل ستایش است که بر اثر احساس مسئولیتش در این مورد ملاحظات خود را ارائه داد. او مسئول خلیفه‌گری^۱ بغداد و سپس اسقف این شهر، پدر امانوئل آلبرت مقدس^۲ بود. وی در تاریخ ۱۷۴۹/۱/۱۵ چنین نوشت:^(۱)

«در طی سه سال گذشته که به این اسقف‌نشین بازگشتم، می‌توانم به جنابعالی اطمینان بدهم که هرگز نخواستم فرصت مساعدی را از دست بدهم، بدون آن‌که هر حادثه جدیدی را که هم در این کشور و هم در ایران روی داده است از اول به تفصیل بنویسم؛ هم آنچه که مربوط به گسترش مذهب کاتولیک می‌شود و هم آنچه که درباره انقلابات در ایران بوده است. اما از آنجا که من تنها ۳ نامه از جنابعالی دریافت کرده‌ام، یکی در تاریخ ۲۹ ژوئیه و دوتای دیگر در ۱۷۴۸/۱/۸ این مسئله مرا به فکر می‌اندازد که بسیاری از نامه‌های من به دلیل حمله دزدان دریایی از بین رفته است...»

۱. Pro-Vicar Apostolic، عنوان رئیس روحانی منطقه یا حوزه خلیفه‌گری در مناطقی که اسقف نباشد.

۲. در گذشته هرگاه فردی وارد انجمن مذهبی می‌شد، خود فرد یا رؤسای انجمن، اسم دیگری را برای او انتخاب می‌کردند که این اسم دوم معمولاً اسم یکی از مقدسین مسیحی بود که به عنوان حامی معنوی آن کشیش محسوب می‌شد مانند مورد فوق Fr. Emmanuel of S. Albert یعنی پدر امانوئل که تحت حمایت معنوی آلبرت مقدس بود.

او مدت ۱۲ سال و نیم از این ۱۸ سال را که تحت بررسی ماست در خارج از بغداد گذراند حتی (سه سال از این ۱۲ سال در حلب گذشت) بنابراین فرصت‌های او برای ارائه گزارش‌های منظم محدود بودند. این محدودیت تا اندازه‌ای به علت دقت بسیار زیاد او در ارائه اطلاعات و تا حدی نیز به علت فقدان اخبار درباره مقامات آن‌ها در ایران بود. این فصل اطلاعاتی را دربرمی‌گیرد که مونسینور امانوئل^۱ و مبلغین کارملیت تحت نظارت او درباره کشمکش‌ها و مشکلات اولیه هیئت فعلی کارملیت در بغداد و در مورد کوشش‌های مقدماتی آن‌ها در دیگر بخش‌های بین‌النهرین تا دیاربکر تهیه کرده‌اند. نظر به این‌که اقامتگاه بصره تا ۱۷۷۰ و بعد از آن یک بخش مکملی از هیئت ایران بود، مبلغین از بغداد و جاهای دیگر بین‌النهرین از آغاز مستقل از نظارت قائم مقام ایالتی^۲ ایران و همکاران و دستیاران اسقف یا مسئول خلیفه‌گری^۳ بودند.

جنبه‌های برجسته دیگری درباره این ۱۸ سال وجود دارد که مستلزم یک پرسش مقدماتی است. اگر مبلغین مذهبی در ایران شامل ۵ انجمن (نه فقط کارملیت‌ها) در ارائه گزارش مسامحه‌کار بودند (یا به عبارت بهتری آن را بیان کردند، باید بپذیریم که تعداد نامه‌های‌شان که به سلامت به رُم رسید کمتر از گذشته بود)، در عوض عدم موفقیت طی سال‌ها ثابت کرد که فوق‌العاده‌ها و وجوه اختصاص یافته از رُم برای آن‌ها و اسقف‌ها در ایران و بغداد کفایت نمی‌کرد و نتوانستند افراد جدیدی را برای اداره صومعه‌ها و اقامتگاه‌ها بفرستند. بنابراین مردان ۵۵ ساله و ۶۵ ساله به تدریج درگذشتند و

۱. Mgr Emmanuel، منظور از Mgr مونسینور است که یک مقام مذهبی با درجه‌ای بالاتر از کشیش محسوب می‌شد.

۲. Vicar Provincial of Persia، معمولاً رئیس کل طریقت یا انجمن روحانی در رُم مقیم بود و فردی به عنوان قائم مقام و جانشین از سوی او برای یک استان یا منطقه انتخاب می‌شد.

۳. Vicar Apostolic، منظور اسقفی است که ناحیه‌ای (یا استان یا کشور) تحت مسئولیت او گذاشته می‌شد که در آن منطقه جمعیت غیرمسیحی زندگی می‌کردند و فقط گروه کوچکی از مسیحیان نیز مقیم بودند.

ساختمان‌ها بدون سکنه باقی ماند و ویران شد که همه این مسائل برای پژوهشگر مبهم باقی مانده است. آیا مجمع مقدس تبشیر ایمان و ۵ انجمن مذهبی به این نتیجه رسیدند که اعزام این هیئت‌ها تلاش بیهوده‌ای بود و امکان داشت این افراد در جای دیگر بیشتر مفید واقع شوند؟ آیا فقدان کامل شغل و عدم اشتیاق برای زمینه تبلیغاتی در شرق، و علاوه بر آن، نگرانی انجمن‌های مذهبی درباره امور اروپا علت آن بود؟ چرا وقتی در پایان ۱۵۰ سال، هیئت‌های کاتولیک در ایران موقعیتی به رسمیت شناخته شده و تثبیت شده پیدا کردند، همگی آن‌ها از سوی رُم رها شدند؟ برخلاف تصور عموم، با وجود این بی‌علاقگی ظاهری در رُم و اروپا، تا سال ۱۷۴۵ پیروان آیین کاتولیک در جلفا به حدی رسید که از زمان آغاز فعالیت کلیسا سابقه نداشت و امروزه هم به آن حد نرسیده است. تعداد آن‌ها به چندین هزار نفر می‌رسید و یا به قول اسقف امانوئل ۵ هزار نفر یا بیشتر بودند. با وجود این چشم‌انداز جالب توجه، تقریباً برای اروپاییان مقیم در ایران جدید باورکردنی نیست که از دو سراسقف کاتولیک و دو اسقف کاتولیک، سه نفر از آن‌ها اروپایی بودند که به‌طور همزمان در ۱۶۹۹ در ایران به سر می‌بردند؛ و این وضعیت دوباره تکرار نشد. علی‌رغم تمام تحولات سیاسی پیرامون آن‌ها، مبلغین حداکثر تلاش خود را انجام دادند.

به‌عنوان مقدمه‌ای برای بحث درباره این دوره تحت بررسی، فرمانروایی‌ها و لشکرکشی‌های مختلف را می‌توان از روی خلاصه نامه‌ها و گزارش‌های موجود در این بایگانی‌ها نشان داد و با اشاراتی به خاطرات منتشر نشده مأمور کمپانی هند شرقی در گمبرون آن را کامل کرد تا بتوانیم موقعیت مسیحیان را برای پژوهشگر واضح‌تر سازیم. این نامه‌ها و گزارش‌ها از منابع ذکر شده غالباً متناقض هستند و یا هیچ شباهتی به یکدیگر ندارند. بر طبق روایت کشیش لئاندر چچیلیای^۱ مقدس در کتاب خود به نام

1. Fr. Leander of S. Cecilia's

سفر دوم^۱، بعد از ورود طهماسب شاهزاده وارث تاج و تخت و فرمانده فعال قوای نظامی او به اصفهان به ترتیب در دسامبر و نوامبر ۱۷۲۹ و تعقیب فوری افغان‌ها تا شیراز و ساحل جنوبی توسط فرمانده او، شاه طهماسب در آوریل ۱۷۳۰^(۲) با قوایی عظیم از ایرانیان عازم محاصره تبریز شد. ترکان عثمانی این شهر را تخلیه و به ایروان عقب‌نشینی کردند. فرمانده آن محل به مقابله با ایرانیان شتافت و در نبردی شش ساعته آن‌ها را شکست داد و گفته می‌شود که ۱۱ هزار نفر از آن‌ها را به قتل رساند و این غیر از آن‌هایی است که مجروح گشتند و افراد بسیاری نیز در رود ارس غرق شدند.

کشیش دوسرسو^۲ در کتاب تاریخ انقلابات اخیر (۱۷۴۰) بعد از ذکر این مطلب که خاطرات کشیش کروزینسکی^۳ جوزف مقدس از پایان ۱۷۲۵ فراتر نمی‌رود، ضمیمه حوادث را تا ۱۷۳۹ به آن افزود، اما این هشدار را نیز داد:

درباره آنچه از پایان ۱۷۲۵ تا زمان حاضر روی داده است ... نمی‌توان اطلاعاتی جز از طریق روزنامه‌های عمومی به دست آورد که در آن‌ها امور به صورتی ناقص و مبهم ارائه شده است ... و او نمونه‌های مختلفی ذکر کرد که در مورد مسلم بودن حقایق اعتماد کمی می‌توان به این نسخه‌های اصلی داشت ...

بعد از این انکار صریح، کتاب کشیش دوسرسو تحت عنوان سال ۱۷۳۰ چنین می‌گوید:

بعد از این که طهماسب [دوم] صوفی^۴ تبریز را محاصره کرد و بعد از دریافت این خبر که لشکری بزرگ از ترکان برای رهایی آن در حرکتند، در مکان مناسبی مستقر شد و با چنان شجاعتی حمله برد که پیروزی کاملی به دست آورد....

1. *Secondo Viaggio*

2. du Cerceau

3. Fr. J. T. Krusinski, S. J.

۴. در متن Sophy نوشته شده که احتمالاً شاید منظور نویسنده صفویه بوده است. -م.

و بنابراین، مطلب مذکور مغایر با شرح کشیش لئاندر است که در بالا ذکر شد. کتاب کشیش لئاندر دربارهٔ ۱۷۳۱ به ذکر این مطلب ادامه می‌دهد که شاه طهماسب [دوم] پس از سازماندهی مجدد نیرویی مرکب از ۹۰,۰۰۰ نفر دوباره عازم تسخیر ایروان شد. ولی در قزوین تغییر عقیده داد و به سوی صحنه^۱ (در کردستان) روی آورد و از آنجا سعی کرد احمد پاشا را از همدان براند، اما در نبرد شکست خورد و مجبور شد با ترکان عهدنامهٔ ننگینی را منعقد سازد و به آن‌ها اجازه دهد همدان را در دست داشته باشند و اعلام آتش‌بس کرد.

از طرف دیگر بر طبق ضمیمه کشیش دو سرسو مطلب چنین است:

در ۱۷۳۱ پادشاه صفوی، که گفته می‌شد لشکر او به ۱۴۰ هزار نفر افزایش یافته است، ایروان را محاصره کرد و این خبر را دریافت نمود که پنجاه هزار نفر از ترک‌ها... تا ۶۰ مایلی آن محل به منظور شکستن محاصره پیشروی کرده‌اند. او نیرویی کافی برای ادامهٔ محاصره باقی گذاشت و با بقیهٔ افراد برای مقابله با ارتش عثمانی حرکت کرد و با چنان شدتی به آن‌ها حمله کرد که... ترک‌ها... مجبور شدند عقب‌نشینی کنند... شانزده هزار نفر از آن‌ها در محل کشته شدند و علاوه بر آن ۲۰ عراده توپ و همه باروبنه آن‌ها را به دست آورد. نبرد تا شب ادامه یافت... اما ایرانیان دو هزار نفر اسیر گرفتند. پس از این عمل شاه طهماسب به لشکریان خود در مقابل ایروان ملحق شد و به حاکم دستور داد که تسلیم شود... اما تقریباً در همین زمان نبردی خونین بین ترک‌ها و ایرانیان در نزدیکی همدان درگرفت که در آن تعداد زیادی از افراد از هر دو طرف به خاک هلاکت افتادند و ترکان در این نبرد به پیروزی دست یافتند. این امر شاه طهماسب [دوم] را بر آن داشت که تقاضای صلح کند و در ضمن متارکه جنگ را پیشنهاد کرد که

۱. صحنه از توابع کرمانشاه است...م.

مورد موافقت قرار گرفت و مردم در قسطنطنیه برای سه روز متوالی به شادی پرداختند و سفیر ایران که به مدت چند ماه در آنجا زندانی بود آزاد شد.»

با این معاهده ترک‌ها بخشی از فتوحات خود را تا رود ارس واگذار کردند، اما بخش قابل توجهی از ایالات مرزی ایران را برای خود نگاه داشتند. سپس کشیش دوسرسو شرحی را که از سوی دربار مسکو به نماینده خودشان در لندن ارسال شده بود نقل می‌کند:

اندکی قبل از انعقاد این عهدنامه، طهماسب قلی خان [نادر] فرمانده کل قوا در ایران با اقتدار زیاد و تسلط بر شاه و مردم مجبور بود با بخشی از نیروهای ایران برای فرو نشاندن طغیان اهالی قندهار و هرات عازم آن منطقه شود... او در آغاز با مقاومت زیادی از سوی شورشیان روبه‌رو شد، اگر چه بعداً آن‌ها را مجبور به تسلیم کرد و پس از این‌که آن‌ها را کاملاً شکست داد، سرانجام بر شهر مشهور هرات دست یافت و پس از تعیین حکام جدید در آنجا و مناطق دیگر، آن ناحیه را در بهار گذشته ترک کرد و به اصفهان بازگشت. او ضمن بازگشت به ایران خبر یافت که میان باب عالی و شاه صلحی منعقد شده است؛ و چون از شرایط آن آگاه گردید بسیار خشمگین شد و بدون اطلاع به شاه بی‌درنگ اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن لقب ولی نعمت (جانشین سلطنت) را اختیار کرد و اعلام داشت عهدنامه‌ای که اخیراً با ترکان منعقد شده است بسیار برای دولت ایران زیان‌آور است، زیرا بهترین ایالات آن را به ترکان داده است... به همین علت من، طهماسب قلی خان به همراه لشکری عظیم به مقابله دشمنان ما یعنی ترکان می‌شتابم تا آن ایالات را بازستانم... و اسیران ایرانی را آزاد سازم...

... طهماسب قلی خان با ۳۰,۰۰۰ نفر نیرو در ۱۷۳۲/۸/۱۵ وارد اصفهان شد و در یکی از باغ‌های شاه اردو زد... سه روز بعد از

ورودش او به حضور شاه رسید (که از او به سردی استقبال کرد) و پس از برگشت به قرارگاه خود بسیاری از نوکران شاه را دستگیر نمود. در ۱۷۳۲/۸/۲۱^(۳) شاه شخصاً برای ملاقات با طهماسب‌قلی خان از شهر خارج شد. طهماسب‌قلی خان، اعلیحضرت را در رأس افسران خود با احترام تمام نسبت به مقام سلطنتی‌اش پذیرفت و بعد از این‌که او را به خیمه خود برد از اعلیحضرت تقاضا کرد که بنشیند ... شاه از او پرسید به چه علت نوکران او را دستگیر کرده است؟ نادر با کمال غرور پاسخ داد: زیرا اعلیحضرت به چنین اشخاص تنبلی نیاز ندارد ... شاه که بسیار رنجیده بود برخاست که برود، ولی آن سردار او را متوقف ساخت و پس از آن او را به منزل مجاور راهنمایی کرد و تمام شب او را نگه داشت.

روز بعد، در تاریخ ۱۷۳۲/۸/۲۲ سردار (نادر) به چادر خود رفت و همه افسران لشکرش را گرد آورد و پس از نشستن به آن‌ها چنین گفت: «به‌طورکلی شاه شایستگی سلطنت و حکومت را ندارد و بر اثر رفتار نامناسبش باعث شرمساری کشور آن‌ها شده و تعداد زیادی از ایرانیان را به کشتن داده است ... و این‌که تا حالا آن‌ها مجبور شده‌اند به علت نبودن جانشین تاج و تخت همه این مصائب را تحمل کنند، اما اکنون چون شاه پسری سه ماهه به نام عباس دارد مناسب می‌دانم که تاج را بر سر او بگذارم، به عقیده من مقتضی است از این به بعد پدرش را تحت مراقبت شدیدی قرار دهیم و برای او مادام‌العمر یک مقرری مناسبی تعیین کنیم ...» پس از آن تا مدتی سکوتی عمیق در میان افسران برقرار شد؛ ولی سرانجام چون بعضی از آن‌ها این مطالب را تصویب کردند، آن سردار [نادر] دستور داد جقه سلطنتی (نشان سلطنت) را از سر شاه بردارند. سپس نادر به دنبال همسر شاه و پسر او یعنی شاهزاده فرستاد که هر دو را به‌طور آشکار به مقابل لشکریان بردند. مادر را برای پوشیده بودن به چادر بردند. پس از مدت کوتاهی

شاهزاده را با عمامه و جقه سلطنتی بر روی سرش به نزد نادر فرستادند سپس نادر دستور داد که سکه تازه‌ای ضرب و مهرهای جدیدی با نام شاه جوان یعنی شاه عباس ساخته شود... همه وزرای سالخورده و اشخاص دیگر... از طرفداران پادشاه مخلوع، دستگیر و به ایالت خراسان تبعید شدند و شاه معزول نیز در تاریخ ۱۷۳۲/۸/۲۵ تحت نظر نگهبانانی مرکب از ۱۵۰۰ نفر به آنجا فرستاده شد.

در تاریخ ۱۷۳۲/۸/۲۶ نادر با خواهر شاه سلطان حسین، بیوه میرزا دودان^۱ [؟] ازدواج کرد... در ۱۷۳۲/۸/۲۸ نادر با لشکر خود وارد شهر اصفهان شد و در قصر سلطنتی اقامت کرد: در همین روز او دستور داد در چهل ستون گهواره‌ای با شکوه قرار دهند که در آن شاه صغیر نهاده شد و در کنار گهواره، عمامه، جقه سلطنتی و شمشیری قرار دادند. آن‌گاه نادر روحانیون و سیدها را گرد آورد و بعد از این‌که فرماندهان سپاه جلوس شاه را تبریک گفتند در حضور آن‌ها به نماز پرداخت...^۲

ژنرال لِوِشول^۲ که در آن زمان با گروهی از قوای روسی در ایالت گیلان بود، در همین ماه اوت در تعقیب مواد صلحی که بین روسیه و شاه طهماسب منعقد شده بود آن ایالت را واگذار کرد... سپس او رفت و در ایالت شیروان که سابقاً به ایرانیان تعلق داشت، اما با معاهده اخیر دوباره در اختیار امپراطوری روسیه قرار گرفته بود، اردو زد و مقرر فرماندهی خود را در شهر دربند قرار داد. وی در آنجا نامه‌ای از سوی نادر درباره خلع شاه طهماسب و به سلطنت برداشتن پسرش شاه‌عباس دریافت کرد که در آن نامه، نادر به ژنرال روسی اطمینان می‌داد که شرایط قید شده در عهدنامه‌های منعقد شده اخیر را رعایت خواهد کرد...

بنابراین پس از تصفیه امور، نادر با حداکثر سرعت برای محاصره بغداد حرکت کرد، قبل از این‌که ترک‌ها بتوانند نیروی خودشان را برای رهایی آن‌گرد آورند...

از جلفا مکاتبات مبلغان کاتولیک تفسیر زیر را بر متن کشیش دو سروسو که در بالا ذکر شد ارائه می‌دهد:

در تاریخ ۱۷۲۹/۱۲/۷ ... شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین فقید فاتحانه وارد شهر (اصفهان) شد...^(۴)

در می ۱۷۳۰ اسقف اصفهان از راه شیراز مسافرت کرد زیرا

راه مستقیم و راحت‌تر همدان به بغداد به علت لشکرکشی عثمانی‌ها که برای حفظ همدان آمده بودند بسته بود [همان همدانی] که ایرانی‌ها تهدید کرده بودند آن را تحت محاصره درخواهند آورد...^(۵)

پس از آن تاریخ و تاریخ ۱۷۳۰/۹/۲۲ وی دوباره از شیراز چنین نوشت:^(۶)

چندی پیش شایع شد که ایرانیان قصد محاصره بصره را دارند و هم‌اکنون تعدادی کشتی در ساحل آماده شده‌اند...

سپس از بغداد در تاریخ ۱۷۳۱/۱۰/۱ پدر امانوئل آلبرت مقدس به کاردینال^۱ رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان اطلاع داد که:^(۷)

امروز قاصدی از ایران با خبر نابودی کامل ارتش ایران رسید، زیرا در نتیجه تصرف همدان توسط ترکان سه هزار نفر در صحنه نبرد کشته

۱. Cardinal Prefect، منظور از این عبارت کاردینالی است که در رأس مجمع مقدس تبشیر ایمان قرار داشت و نظارت بر کار مبلغین مذهبی از وظایف او بود و مبلغین گزارش‌هایی را از مناطق مختلف برای او ارسال می‌کردند.

شده‌اند. بدین ترتیب، برای بار سوم هیئت مذهبی بیچاره در همدان دچار آسیب شد...

پدر اوربان^۱ الیزئوس^۲ مقدس از اصفهان طی نامه مورخ ۱۳/۶/۱۷۳۳^(۸) چنین نوشت:

... در سپتامبر سال گذشته، طهماسب قلی خان [نادر] سردار ارتش ایران و دومین شخص در کشور، شاه خود را زندانی کرد و او را به ایالت خراسان فرستاد و در دژی تحت نظر قرار داد و پسر سه یا چهار ماهه او را شاه اعلام کرد. سپس اصفهان را به قصد محاصره بغداد ترک کرد و این محاصره چند ماه طول کشید. او آنجا را به آسانی خواهد گرفت، اگر سلطان با ارتش خود آن شهر را نجات ندهد...^(۹)

در وقایع‌نگاری بصره^(۱۰) در مورد آغاز نخستین محاصره صریحاً چنین آمده است:

۱۷۳۳/۱/۷ ... در همین روز نادر فرمانده ارتش ایران در خاک ایران محاصره بغداد را آغاز کرد... در ماه فوریه (۱۷۳۳) با کمک رئیس اعراب بنی‌لم^۲ لشکر خود را از رودخانه عبور داد و ایرانیان با ترک‌ها که بعضی از اعراب و ابن منعا^۳ با آنها بودند به نبرد پرداختند. ولی ترکان رو به گریز نهادند و بنابراین نادر با لشکر خود بر بغداد تسلط یافت و محاصره سخت‌تر شد. پس از چند روز، بخشی از لشکر ایران حله را با انباری از گندم و جو به دست آورد...

شرح کشیش لئاندر^۴ در کتاب خود سفر دوم ذکر می‌کند که سردار افشار با صدهزار نفر به سوی همدان روی آورد. احمد پاشا به سوی بغداد

1. Urban of Elisaeus

2. Banilam

3. Ibn Man'a

4. Leander

عقب‌نشینی کرد و مورد تعقیب نادر قرار گرفت که بغداد را محاصره کرد^(۱۱) و اجازه ورود آذوقه به آن شهر را نداد. اما هنگامی که موفق شد در بخشی از شهر مستقر شود، خبر یافت که پسرعموی خودش عباسی [۹] خان^۱ که او را به عنوان حاکم شیراز منصوب کرده بود به قصد آزاد ساختن شاه طهماسب به سوی اصفهان حرکت کرده است. از این رو سردار برجسته افشار با احمد پاشا حاکم بغداد صلح کرد و یکی از شرایط این بود دو توپ بزرگی که در بیابان دفن شده و انتقال آن به علت بزرگی دشوار بود به او داده شود. سپس دست از محاصره برداشت و برای سرکوب پسرعموی خودش حرکت کرد. کشیش لئاندر در کتاب خود چنین آورده است که سردار افشار پس از این که شاه طهماسب را بیشتر تحت نظر قرار داد، برای حمله به بغداد بازگشت که توپال عثمان پاشا با ۲۰۰,۰۰۰ نفر از سوی سلطان برای رهایی آن فرستاده شده بود. در اینجا ترک‌ها شکستی را بر نادر و ایرانیان در رودخانه دیاله وارد آوردند؛ ایرانیان ۱۶,۰۰۰^(۱۲) نفر از سربازان خود را از دست دادند و درحالی که مورد تعقیب ترکان بودند به همدان عقب‌نشینی کردند. اما نادر که طی ۲۷ روز نیروی تازه‌نفسی را گرد آورده بود، برای بار سوم به سوی بغداد حرکت کرد.

وقایع‌نگاری بصره ضمن تصدیق این شکست تاریخ پیروزی توپال عثمان پاشا را حدود ۱۲ ژوئیه ۱۷۳۳ می‌داند:

در تاریخ ۱۶/۸/۱۷۳۳ خواجه‌ای از بغداد با فرمانی از احمدپاشای بغداد رسید (که در آن هنگام حکومت بصره را نیز در دست داشت): بدین ترتیب آن فرمان برای عموم خوانده شد و در آن نوشته شده بود که توپال عثمان پاشا سردار ارتش ترک پس از چند ساعت نبرد خونین لشکر ایرانیان را به فرماندهی نادر شکست داده است و افرادی که زنده باقی ماندند به همراه طهماسب قلی خان [نادر] به سمت

۱. احتمال دارد یکی از دیگر از منسوبان نادر باشد.

کرمانشاه گریختند و ترک‌ها بسیاری از توپ‌های ایرانیان را به انضمام اشیای دیگر به غنیمت گرفتند و اسیران زیادی نیز به دست آوردند. بنابراین، دروازه‌های شهر بغداد گشوده شد و آن شهر در تاریخ ۱۷۳۳/۷/۱۷ از محاصره نادر نجات یافت. به همین مناسبت، در بصره جشن و سرور برپا شد و دریافت این خبر بارها به وسیله توپ اعلام شد و نه تنها توپ‌های شهر، بلکه همه توپ‌های کشتی‌های اروپایی که در آن رودخانه بزرگ لنگر انداخته بودند نیز شلیک کردند. در تاریخ ۱۷۳۳/۸/۱۸ از سوی احمدپاشا حاکم بصره مُتَسَلِّم^۱ جدیدی با فرمانی دیگر فرستاده شد. این فرمان دستور قبلی را تأیید می‌کرد و بار دیگر شادی برپا شد و توپ‌ها غلبه بر ایرانیان را اعلام داشتند. مصائب بغداد در طی محاصره را نمی‌توان درک کرد: قیمت یک من گندم به ۲۰۰ پیاستر^۲ رسید و آن هم یافت نمی‌شد. مردم همه قاطرها، شترها، الاغ‌ها و اسب‌ها را خوردند و تنها دو اسب برای احمد پاشا باقی ماند. همین‌طور سگ‌ها، گربه‌ها، موش‌ها و حیوانات کثیف مشابه و پوست‌ها را نیز از گرسنگی خوردند و حتی گفته می‌شد که کودکانی نیز خورده شده‌اند. احمد پاشا هر چه طلا و نقره در خزانه داشت به صورت سکه در آورد و آن را میان سربازان توزیع کرد تا مبادا آن‌ها به علت مصائب و گرسنگی که از آن رنج می‌بردند دروازه‌های شهر را به روی ایرانیان بگشایند. بنابراین هنگامی که

۱. Mutasallim، این کلمه به معنای مُخَصَّل و مأمور تحصیل مالیات می‌باشد. لغت‌نامه شمس‌الدین سامی، چاپ ۱۳۱۶ هـ.

۲. Piastre، نامی است که در اروپا و خاورمیانه به پزوی (peso) اسپانیولی می‌دادند در دوره‌هایی این سکه در قبرس، مصر، لبنان، مراکش، تونس و ترکیه نیز رواج داشته است.

World Coin Encyclopedia, Ewald Junge, 1984, England

این پول در عثمانی نیز رواج داشته و در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی با نام (غروش عین) یا پیاست قدیم در سال ۱۱۸۷ هـ. ق ضرب شد: رک: ابوالحسن دیانت، فرهنگ تاریخی ارزش‌ها و سنجش‌ها، جلد دوم، چاپ اول، انتشارات نیما، تبریز، ۱۳۶۷، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.

پیروزی به دست آمد در مدت کوتاهی گندم و دیگر خوراکی‌ها به قیمت بهتری به فروش می‌رفت ...

از طرف دیگر، کشیش دوسرسو در کتاب تاریخ انقلاب در ایران، جنگ میان نادر و توپال عثمان پاشا را در ۱۷۳۳ قبل از سرکوبی شورش در فارس می‌داند (که اظهارات نامه کشیش امانوئل آلبرت مقدس را که در تاریخ ۱۷۳۳/۷/۱۲ از صیدا نوشته شده است تأیید نمی‌کند)^۱: «نامه‌هایی که به تازگی از سوی کنسول فرانسه در بغداد نوشته شده است بحثی از این نکته به عمل می‌آورد که ایرانیان بر موصل تسلط یافته‌اند.»

سال ۱۷۳۳ ... در اواسط تابستان بود ... قبل از آن‌که ترک‌ها بتوانند در مرزهای ایران لشکری فراهم آورند که برای مقابله با لشکر نادر کافی باشد. سرانجام قوای بزرگی تحت فرمان توپال عثمان پاشا ... به بغداد نزدیک شد تا محاصره را در هم بشکند. در تاریخ ۱۷۳۳/۷/۱۹ آن‌ها با یکدیگر درگیر شدند که به نظر می‌رسد عثمانی‌ها در آن تا اندازه‌ای موفقیت‌هایی به دست آوردند.

این بدون شک همان شکست آشکار است که در تاریخ ۱۷۳۳/۹/۸ از اصفهان به کمپانی هند شرقی اطلاع داده شد. همان‌گونه که در پاورقی‌ها ذکر شد نه تنها به وسیله وقایع‌نگاری بصره که در بالا ذکر شد، بلکه در نامه کشیش کارملیت امانوئل آلبرت مقدس در تاریخ ۱۷۳۳/۹/۲۲^(۱۳) در حلب:

... با همراه اینجا را ترک خواهم کرد هنگامی که جاده‌ها باز بشوند، زیرا علی‌رغم پیروزی ترکان در جنگ، در حدود سه ماه پیش در ۶ منزلی بغداد هنوز هیچ کاروانی جرأت نکرده است که خود را به خطر بیندازد و این موضوع مرا به این فکر می‌اندازد که این پیروزی آن‌گونه که ترک‌ها

ادعا کرده‌اند آنقدر هم کامل نبود. همچنین گفته می‌شود که ایرانیان به بغداد بسیار نزدیک شده‌اند و تنها در چند منزلی ارتش عثمانی هستند و تردیدی نیست که به‌زودی عملیات مجددی صورت خواهد گرفت ...

در این پیشگویی، مسئول حوزه خلیفه‌گری برحق بود، زیرا شرح کشیش دوسرسو چنین ادامه می‌یابد:

... تأثیر این اقدام برطرف کردن محاصره فعلی بغداد بود. احمد پاشا حاکم محل که به سبب کمبود آذوقه دچار مخمصه شده بود به تعدادی از ایرانیان که در خندق‌هایی باقی مانده بودند حمله برد و آن‌ها را از دم شمشیر گذراند و آذوقه موجود در اردوی ایرانیان را به پادگان خودش برد.

فرمانده ایرانی، چون نیروی تازه نفسی مرکب از ۴۰,۰۰۰ نفر به او ملحق شده بود، به سوی بغداد بازگشت: و گفته می‌شود در ۱۷۳۳/۱۰/۲۲ مقابله جدیدی روی داده است - این خبری بود که در قسطنطنیه شایع شد. در واقع به نظر می‌رسد که نادر در گردنه‌ای نزدیک کرکوک به کمین نشسته بود. (آیا این نبرد همان نبرد دیاله است که کشیش لئاندر ذکر کرده است؟) قسمت اصلی ارتش ترک‌ها حدود ۱۲,۰۰۰ ایرانی را که تظاهر به گریختن کرده بودند تعقیب نمودند. ترکان وارد گردنه‌ای شدند که ایرانیان آن را احاطه کرده بودند و در نبردی خونین نزدیک کرکوک ۵۰ هزار ترک و فرمانده کل و ۹ پاشا کشته شدند، در صورتی که ایرانیان ۳۰,۰۰۰ کشته و زخمی دادند. گفته می‌شود ۵ اسب متعلق به خود نادر تلف شد و دو بازوی نادر زخم برداشت. بعد از نبرد، نادر برای محاصره بغداد بازگشت، زیرا به سبب فقدان توپخانه سنگین قدرت آن را نداشت تا به محاصره منظم بپردازد ... او در صحنه نبرد پیروز شد ... اگرچه خود او مجبور شد اندکی بعد از صحنه نبرد کرکوک به اصفهان بازگردد و از آنجا به سوی

ایالت شیراز پیشروی کند تا یک خان شورشی^(۱۴) را سرکوب نماید و این کار را چند روز پس از ورودش انجام داد... او به باب عالی پیشنهاد صلحی مبتنی بر شرایطی، که گفته می‌شد عاقلانه بود، داد... ترکان از آن شرایط خشنود نبودند و آماده شدند جنگ را با شدت بیشتری از سر بگیرند تا در شرایط مساعدتر امتیازات بهتری از او به دست آورند. لجاجت ترکان سودی به دنبال نداشت: زیرا در تاریخ ۱۷۳۴/۲/۲۸ قوای نادر ۴۵,۰۰۰ نفر ترک را که برای نجات بغداد آمده بودند به طور کامل شکست داد؛ ۲۵,۰۰۰ نفر در محل کشته و بقیه وارد شهر شدند که همچنان در محاصره باقی ماند. این پیروزی موجب کشته شدن ۱۰,۰۰۰ نفر از ایرانیان شد.^(۱۵)

در این مورد، کشیش امانوئل آلبرت مقدس اطلاعات زیر را ارائه می‌دهد:^(۱۶)

از طریق دو نامه دیگر که از پدران کارملیت در شیراز و اصفهان دریافت شد، متوجه شدیم علت عدم غلبه طهماسب قلی خان در بغداد این است که در زمانی که شهر گرفتار مخمصه بود او شنید که یک شورشی جدید همراه با ۴۰,۰۰۰ نفر آشوب عظیمی در مرکز کشور برپا کرده است. بنابراین مجبور شد از یک راه انحرافی به جنگ او بشتابد.^(۱۷) نادر به این شورشی رسید و او را سرکوب کرد. این سردار از شیراز گذشت که شهری پر از شراب ناب است و اگر چه هنگام ماه رمضان^(۱۸) بود، به همه لشکریان خود اجازه داد که از آن بنوشند و چون تعداد لشکریان به ۹۰,۰۰۰ نفر می‌رسید همه آذوقه را ظرف چند روز تمام کردند. خانه مبلّغین کارملیت ما از گستاخی سربازان در امان نماند، زیرا قسمتی از آن را غارت و با پدران ما به بدی رفتار کردند. سردار ایرانی [نادر] که خود را بر همه دشمنانش غالب می‌دید به جبهه بغداد بازگشت، اما پاشای آن شهر با پرداخت

مبلغ هنگفتی توانست صلح را به دست بیاورد. صلح مورد بحث برای ترکان سودی نداشت، زیرا آن‌ها مجبور شدند همه سرزمین‌هایی را که از ایرانیان در جنگ‌های اخیر گرفته بودند مسترد دارند. علامت دیگر برقراری صلح ورود کاروان بزرگی از بصره (یعنی در حلب) بود که طی سه سال گذشته هیچ کاروانی از آنجا نیامده بود. سرانجام در جمعه گذشته بود که این کاروان با بیش از ۱۲۰۰ شتر رسید که بار آن‌ها انواع کالاهای گرانبها از هندوستان بود...

لشکرکشی به ایران جنوبی برای درهم شکستن شورش احتمالاً در فوریه یا مارس ۱۷۳۴ بوده است. نادر پس از این لشکرکشی خونین چون موفق به تصرف و اشغال شهر بغداد نشد، در تاریخ ۱۷۳۴/۴/۹ وارد پایتخت شد. در نامه‌ای از حلب از سوی کشیش کارملیت، امانوئل آلبرت مقدس که پیش از این از او نام بردیم این مطلب آمده است:

... بازرگانی از بغداد در تاریخ ۱۷۳۴/۵/۲۰ به من نوشت که شهر در چنان وضع خوبی است که هرگز نبوده است - و این که نادر سردار ایرانی با لشکر خود به اصفهان عقب نشسته است و از آنجا او با شاه صفوی به کرمانشاه باز خواهد گشت تا عهدنامه صلح را با عبدالله کوپرلی فرمانده ترک امضا کند که او نیز به آن شهر می‌رود. هم‌اکنون ایرانیان و ترک‌ها دارای روابط حسنه هستند و چند روز پیش کاروانی از ایران به بغداد رسیده است و همچنین به طور مشابه تعدادی بازرگان بغداد را به قصد ایران ترک کرده‌اند...

اگر چه او تاریخ یا سالی را در نامه ذکر نمی‌کند، اما شاید در اوایل سال ۱۷۳۴ باشد که واقعه زیر درباره نادر شاه آینده روی داده باشد که کشیش لثاندر در کتابش سفر دوم از آن ذکر کرده است. (ولی در هیچ کتاب تاریخی این دوره نیامده است):

پسر ارشد نادر (و به قول پدران کارملیت میرزاخان) در زمان حکومت خود در همدان دستور داد خانه‌ای را که متعلق به شهروند فقیری بود خراب کنند. هدف او توسعه میدانی بود که در آنجا چوگان بازی [۹] می‌کرد. این کار بدون موافقت نادر صورت گرفته بود. هنگامی که این سردار [نادر] از آخرین حمله خود به بغداد بازگشت، چون مالک خانه شخصاً به او شکایت کرد، نادر دستور داد پسر خودش را در محل مورد بحث خفه کنند. بعد از این اعدام (که شاید عمداً به‌طور مؤثر اجرا نشد) پسر علائم حیات از خود نشان داد و نیرویی تازه یافت. این خبر به طهماسب قلی خان رسید که دوباره دستور داد پسرش کشته شود.

این حکایت توسط مبلغین مذهبی کارملیت در ارتباط با عدالت و حشتناک اجرا شده توسط این شخص جبار گفته شد، به‌طوری‌که کشیش لئاندر در سفرهای خود آن را تجربه کرد. همه افراد در طول جاده‌ها می‌توانند بدون ترس از راهزنان مسافرت کنند، زیرا طهماسب قلی خان [نادر] کدخدای هر دهکده‌ای را مسئول هرگونه شکایت در مورد حوادثی قرار داد که در قلمرو آن روستا به وقوع می‌پیوست.

نادر پس از ترک اصفهان به مقصد شمال در ژوئن ۱۷۳۴ ظاهراً توجه خود را اول به بخش شرقی ایالات قفقاز معطوف داشت که طی سال‌های پیشین در اثر هرج و مرج و حملات ترکان در غرب به تصرف روس‌ها درآمده بود و روس‌ها را مجبور کرد تا سپتامبر آن سال از شیروان عقب‌نشینی کنند (همان‌گونه که خاطرات گمبرون نشان داد).^(۲۰)

سپس او به سوی غرب برگشت تا با ترکان مقابله کند و قبل از آوریل ۱۷۳۵ گنجه^(۲۱) را محاصره کرد و سرانجام آن را به تصرف درآورد.^(۲۲) کشیش دوسرسو در اثر خود تاریخ انقلابات ذکر مختصری از «عملیات نظامی دیگری بین تبریز و ایروان ارائه می‌دهد که آن نیز به سود ایرانیان و با

مرگ عبدالله کوپرلی خاتمه یافت.» نامه‌ای از کشیش امانوئل آلبرت مقدس از بغداد در تاریخ ۱۷۳۵/۹/۹^(۲۳) تاریخ نبرد را حدود ۱۷۳۵/۸/۱ ذکر می‌کند:

کشیشان ما از اصفهان نیز می‌نویسند که در زمان حال از آسایش و آرامش کاملی برخوردارند چون طهماسب قلی‌خان، سردار ایرانی [نادر] پیوسته بر ترک‌ها پیروز است، کشور به‌ویژه پایتخت روزبه‌روز وضعیتش دوباره بهتر می‌شود. در حدود چهل روز پیش نبرد بزرگی نزدیک ایروان درگرفت که در آن ترک‌ها کاملاً شکست خوردند و بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر و علاوه بر آن فرمانده یعنی (عبدالله کوپرلی) و شش پاشای دیگر در صحنه نبرد کشته شدند. این شکست سخت ترک‌ها را مجبور خواهد کرد تا با طهماسب صلح کنند...

در واقع از کتاب پدر لئاندر چنین استفاده می‌شود که:

اگرچه سلطان عثمانی نیز نیرویی مرکب از ۱۶,۰۰۰ نفر گردآوری کرد و آن را تحت فرمان احمد پاشا اهل ادسا قرار داد، در نزدیکی ارزروم صلح براساس شرایط زیر برقرار شد:
الف) قرار شد تبریز و پیرامون آن‌که در طی جنگ با افغان‌ها به تصرف ترک‌ها درآمده بود به ایران تعلق بگیرد.

ب) مرزهای دو کشور می‌بایستی براساس مرزهای دوره شاه سلطان حسین باشد.

ج) ترکان همه اسرای ایرانی را آزاد کنند.

پدر دوسرسو اضافه می‌کند که شرطی نیز برای ایرانیان شیعه تنظیم شد تا به دور از تحمیلاتی که تا آن زمان اجرا می‌شد به زیارت مکه و مدینه بروند. خوانندگان تعجب می‌کنند که چگونه با وجود کشتار مداوم این ده سال گذشته، جنگ‌های داخلی و لشکرکشی‌ها در مرزها و کاهش مردان کشور— یک رهبر قبیله مانند نادر که از میان افراد عادی برخاسته است توانسته باشد

پیوسته قوای نظامی جدیدی تشکیل دهد و آن را مجهز و در حال مشق نظامی نگاه دارد و مهم‌تر آن‌که همگی مطیع و راضی به خدمت هستند. حداقل یک دلیل این بود که به سربازان خوب حقوق داده می‌شد. برطبق کتاب کشیش لئاندر چچیلیای مقدس به یک سرباز یک تومان معادل با ۵ سکوین^۱ و نیز ماهیانه داده می‌شد. (برای نگاهداری اقامتگاه کارملیت‌ها و غذا و لباس دو کشیش سالانه تنها ۱۲/۵ تومان مقرری اختصاص یافته بود.) برای تهیه بودجه یک ارتش منظم و بزرگ و همچنین برای مخارج لشکرکشی یک درآمد هنگفت لازم بود. از آنچه کشیش دوسرسو از گزارش روس‌ها به لندن نقل کرده است چنین به نظر می‌آید که پس از عزل طهماسب دوم هنگامی که آن سردار به قلعه شاه رفت، خزانه‌ای پُر از چندین میلیون سکه یافت که توسط شاه‌عباس اول ذخیره شده بود. طهماسب قلی‌خان [نادر] حتی قبل از جلوس بر تخت نیز از هر جایی که می‌توانست شروع به اخذ پول کرده بود.

در ابتدا شرکت‌های رسمی اروپایی روش‌های او را مؤثر و مستبدانه یافتند:

چهارشنبه ۱۷۳۰/۵/۲۰ بر طبق دستورهایی از بمبئی، مأموران شرکت در گمبرون به نماینده مقیم خود در اصفهان توصیه کردند که در صورت بی‌توجهی ایرانیان به اعتراضات آن‌ها شرکت را تعطیل کرده و به ساحل بروند.

در یادداشت‌های کمپانی هند شرقی انگلیس در گمبرون سندی وجود دارد. در ۱۷۳۲/۸/۲۸ نماینده مقیم از اصفهان چنین نوشته بود که:

طهماسب‌خان [نادر] به زور از او ۳۰۰ تومان گرفته بود، همچنانکه از هلندی‌ها هم گرفته بود.

1. Sequin

در دسامبر ۱۷۳۲ از اخذ مبالغ گزافی از کمپانی‌های هلندی و انگلیسی در اصفهان سخن به میان آمده است:

نوامبر ۱۷۳۴: هم‌اکنون سرگرم اقداماتی هستیم که در صورت امکان از اصفهان بیرون برویم.

۱۷۳۴/۱۰/۲۲ آقای گایکه^۱ نماینده مقیم نوشت که او آقای پک^۲ را با همه کتاب‌ها و یادداشت‌های کمپانی فرستاده است ... سرکار طهماسب بیگ با آوردن فرمانی برای کمپانی هند شرقی و هلندی‌ها وارد شهر شده بود که برای طهماسب بیگ تعدادی از کشتی‌هایی که می‌خواست آماده سازند و آن کشتی‌ها را از نظر مالی و غذایی مجهز کنند تا به هر جایی که او بخواهد برود. امتناع از این کار باعث ناخشنودی طهماسب قلی‌خان می‌شد.

سه‌شنبه ۱۷۳۵/۱/۲۸. قاصدانی از اصفهان از سوی نماینده مقیم مورخه ۱۷۳۵/۱/۷ در جلفا. او خانه شرکت محترم را در شهر ترک می‌گردد. حاکم شهر در آغاز اندکی مانع او شد ولی پس از ملاقاتی با او، نماینده مقیم به او اطمینان داد که جلفا را ترک نخواهد کرد و عازم گمبرون نخواهد شد تا زمانی که خبری از طهماسب قلی‌خان برسد ... و او را با امتیازات سابق ما آشنا سازد که اینک حاکم شهر آن‌ها را نمی‌پذیرد و دیگر این‌که ما مورد ظلم و ستم قرار گرفته بودیم. کمپانی محترم تصمیم به ترک اقامتگاه ما در اصفهان گرفت. نماینده مقیم نگران است که چون طهماسب قلی‌خان [نادر] مایل است مجلسی^(۲۴) ملی در قزوین تشکیل دهد ممکن است به او دستور داده شود که به آنجا برود ... اما درباره امور عمومی نماینده مقیم ظاهراً فکر می‌کرد وضع چندان مناسب نیست و امید نمی‌رود که آرامش برقرار شود و تجارت رونق بگیرد.

کمپانی هند شرقی هلند در گمبرون در آن زمان ۱۵۰ اروپایی (یعنی سربازان و همچنین کارمندان) در کارخانه خود داشت، ولی آن‌ها همچنان نسبت به انگلیسی‌ها بدگمان بودند که

چهارشنبه، ۱۷۳۵/۹/۳، سوار کشتی‌ها شدند (قبل از آن سربازان خودشان را فرستاده بودند) و تصمیم گرفتند بندر گمبرون را تخلیه کنند...

در این یادداشت‌ها همچنین گزارش شده بود:

چهارشنبه، ۱۷۳۵/۵/۲۱، اخبار بصره: لطیف‌خان با کشتی‌های خود وارد رودخانه (یعنی شط‌العرب) شد. عرب‌ها (یعنی از هویزه) به او ملحق شدند...

و به این اقدام بی‌نتیجه ایرانیان دو کشیش کارملیت یعنی کشیش لئاندر و کشیش امانوئل اشارات جالب توجهی می‌کنند. کشیش لئاندر در کتاب خود تحت عنوان سفر دوم^(۲۵) از رئیس کمپانی انگلیسی در بصره، آقای فرنچ^۱ صحبت می‌کند:

احمد پاشا (حاکم بغداد) از کنسول انگلیس به نام آقای فرنچ خواسته بود که از آن شهر دفاع کند (یعنی در ۱۷۳۵ زمانی که لطیف‌خان و اعراب ایرانی به آن حمله کردند) درست مانند زمان محاصره اول بغداد در ۱۷۳۳. او یعنی احمد پاشا از کنسول خواهش کرد تا به او اجازه دهد با یک کشتی خانواده‌اش را به بنگال بفرستد: و کنسول نه تنها بی‌درنگ کشتی را در اختیار او گذاشت، بلکه به او پیشنهاد کرد که شخصاً این وظیفه را برعهده بگیرد و همراه آن‌ها برود، اگر این رفتار مورد رضایت آن مقام عالی قرار بگیرد. (در این زمان در ۱۷۳۵

1. French

طهماسب قلی خان عده‌ای را برای کمک به اعراب یعنی متحدین او تحت فرمان خان هویزه برای تصرف بصره فرستاده بود. اما ۳ کشتی انگلیسی که در شط العرب منتظر بودند تا بعد از طوفان به هند بازگردند، جلوی این نیروی ایرانی را گرفتند.)

کنسول انگلیس با این دو اقدام محترمانه به اندازه‌ای محبت و احترام آن شخص مقتدر را برانگیخت که علاوه بر قائل شدن احترام فراوان نسبت به او، دو بار از کنسول انگلیس دعوت کرد تا از بصره به بغداد بیاید و بار اول هدیه‌ای به ارزش ۲۰ کیسه پول به او داد و بار دوم ۳۰ کیسه و بیشتر به انضمام خنجری مرصع به سنگ‌هایی که خود پاشا بر جامه خود می‌زد به او اعطا کرد.

ما کارملیت‌ها تا حد زیادی اقامتگاه خود در بغداد را مدیون این کنسول هستیم، زیرا آن خانه با ۸۰۰ پیاستر که کنسول به همراه من، کشیش امانوئل، به عنوان صدقه داد وسیع‌تر شد. گذشته از این در ستایش او باید بگویم که هیچ مبلغ مذهبی از بصره نگذشت مگر این که صدقه‌ای مناسب به او اعطا شد...

بدین ترتیب آقای فرنچ ثابت کرد که الگوی مقاومتی برای جامعه کاتولیک مبارز بود. قائم مقام اسقف ایالتی در ۱۷۳۵/۹/۹^(۲۶) به کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان چنین نوشت:

بصره اخیراً توسط ایرانیان و اعراب محاصره شده است اما چندکشتی اروپایی که در آنجا لنگر انداخته بودند آن‌ها را وادار به فرار کردند و اگر به این علت نبود ایرانیان و اعراب بر آن شهر مسلط شده بودند...

و در تاریخ ۱۷۳۶/۳/۸: (۲۷)

کنسول انگلیس برای تجارت از بصره^(۲۸) به بغداد آمده است: او دوست مخصوص من است - و در واقع دوست همه مبلغین مذهبی -

و توصیه او به پاشا و اشراف به مراتب به پیروزی مذهب کاتولیک در این هیئت عالی کمک می‌کند، زیرا این کنسول کسی است که چند ماه پیش بصره را از تهاجمات اعراب و ایرانیان در امان نگاه داشت. به‌طوری‌که توصیه او تأثیری را بخشید که مایل بودم...

در ۳/۱۰/۱۷۳۶^(۲۹)، قائم‌مقام اسقف ایالتی کارملیت‌ها بار دیگر از بغداد نوشت:

... گفته می‌شود که صلح بین او (طهماسب قلی خان) و ترک‌ها برقرار شده است، اما هیچ خبری از آن نیست و سه روز پیش من نامه‌ای از کنسول انگلیس در بصره دریافت داشتم که می‌نویسد که ایرانیان بار دیگر خلیج^(۳۰) را با کشتی‌های زیادی بسته‌اند تا این‌که از ورود هرگونه آذوقه به بصره جلوگیری کنند...

و طهماسب قلی خان نه تنها نیروهایی را به قصد گسترش قلمرو ایران به سوی شط‌العرب فرستاد، بلکه می‌خواست منابع جدیدی برای مالیات و کسب ثروت، جهت حفظ توان نظامی خود به‌دست آورد. قبلاً در آوریل ۱۷۳۷ در یادداشت کمپانی هند شرقی از گمبرون چنین آمده است:

نیروهای ایرانی در ساحل عمان هستند. ناوگان ایرانی در تاریخ ۱/۴/۱۷۳۶ به سوی خور فاکان^۱ عزیمت کرد تا ۳ هزار سرباز و ۲۵۰۰ رأس اسب را برای کمک به امام جهت سرکوبی اتباع شورشی او به ساحل پیاده کند...

اکنون به موضوع طهماسب قلی خان برگردیم که آخرین بار از او پس از گرفتن گنجه در قفقاز در اوایل ۱۷۳۵ یاد کردیم. تصور می‌رود که او در آن ناحیه باقی ماند - زیرا ایروان را به تصرف درآورد - تا آغاز سال ۱۷۳۶

1. Khur Fakkan

شاه‌عباس سوم صغیر نابود شده بود (مسموم شد، ظاهراً از روایت کشیش لثاندر چنین برمی‌آید) و اگر او زنده باشد نادیده گرفته می‌شد و هنگام آن رسید که آن فرماندهٔ جاه‌طلب بتواند آن «مجلس عالی» را برپا کند که قبلاً نماینده مقیم انگلیس از آن ذکری به میان آورده بود (در دشت مغان بر طبق دائرةالمعارف بریتانیکا)، هنگامی که او موقعیت را مناسب تشخیص داد یا در خور او بود که بر اثر قدرت شمشیرش به عنوان شاهنشاه ایران به او تعظیم کنند و در ۱۷۳۶/۲/۲۶ مراسم تاجگذاری در قزوین انجام گرفت:

دوشنبه ۱۷۳۶/۳/۱۵، امروز چاپاری رسید و اخباری را آورد که طهماسب‌خان [نادر] با تدبیر خودش مجلس عالی را متقاعد ساخته بود که از او بخواهند که لقب پادشاه را بر خود بنهد و طهماسب‌خان نیز از راه لطف پذیرفت و میرزا تقی‌خان را به عنوان خان و بیگلریگی فارس منصوب کرد. مجلس عالی نامه‌ای به نادرشاه نوشت و جلوس او را به سلطنت تبریک گفت ...

این گزارش کمپانی انگلیسی در گمبرون از این واقعه بود.^(۳۱) سپس در سپتامبر ۱۷۳۶، نادر عازم لشکرکشی بر ضد قبایل لار در جنوب غربی ایران شد و بنا به نوشته دائرةالمعارف بریتانیکا به یکی از رؤسای بختیاری حمله برد. شاید در ابتدا مردان قبیله تعدادی از سربازان او را از بین بردند یا به مقاومت پرداختند، که در آغاز موفقیت آمیز به نظر می‌رسید (همان‌گونه که در اکثر موارد پیش می‌آید)، زیرا کشیش امانوئل آلبرت مقدس در تاریخ ۱۷۳۶/۱۰/۳^(۳۲) از بغداد نامه‌ای نوشت و در مورد استبداد و بیدادگری تأکید ورزید و نتیجه آن را پیش‌بینی نمود:

اما در مورد جنگ‌های ایران، فکر نمی‌کنم که به پایان رسیده باشد. طهماسب قلی‌خان شمشیر در دست خود را پادشاه نامیده است، ولی تصور نمی‌رود زیاد طول بکشد، زیرا حاکمیت مستبدانه او همه مردم

را از او متنفر کرده است ... طهماسب سابق‌الذکر با لشکریان خود، اخیراً دوبار در نزدیکی همدان از بختیاری‌ها^۱ شکست خورده است که یاغیانی اهل کوهستان هستند و نمی‌خواهند او را به رسمیت بشناسند. گفته می‌شود که میان نادر و ترکان صلحی برقرار شده است ولی هیچ اثری از آن نیست ...

اما هر چه در آغاز روی داده باشد او به سرعت آن شورش را درهم شکست، زیرا در یادداشت گمبرون چنین آمده است:

۱۷۳۶/۱۰/۱۹، تأیید پیروزی شاه بر لرها پس از اسیر کردن رهبر آن‌ها علی شاه [؟]، که به شیوه‌ای بسیار وحشیانه او را به قتل رساند. اعلیحضرت اکنون در اصفهان خود را برای لشکرکشی بر ضد قندهار و هند آماده می‌کند ... (۳۳)

و همچنین

۱۷۳۶/۱۱/۲۸، آخرین خبر از نادرشاه این است که از اصفهان عازم شده و قرار است از او و همه لشکریانش در ده گردو پذیرایی شود.

شاید آن عمل تنها یک حرکت مقدماتی از شهر به اردوگاه باشد، زیرا کشیش لئاندر آغاز واقعی لشکرکشی را چهار ماه بعد می‌داند و در تاریخ ۱۷۳۷/۶/۳ می‌نویسد:

نادرشاه قوایی را که چند ماه قبل آماده کرده بود به حرکت درآورد و بر ضد قندهار مجهز نمود. (پس از این که پایگاه‌هایی در کنار چاه‌ها در بیابان لوت قرار داد) نادرشاه در مورد این شهر شنیده بود که امیران

۱. رهبر شورشیان بختیاری، علی‌مراد بختیاری بود که ابتدا در خدمت نادر به سر می‌برد و در هنگام حمله عبدالله پاشا جفال او غلی بر سر تقسیم غنائم با فرماندهان اختلاف پیدا کرد و سر به شورش برداشت. ر.ک.: عالم‌آرای نادری، جلد ۲، صص ۴۷۱ و ۴۷۲.

افغانی قسمت اعظم غنایمی را که از اصفهان و دیگر شهرها گرفته بودند در آنجا پنهان کرده‌اند. محاصره قندهار در پایان اوت ۱۷۳۷ آغاز شد. به مدت ۶ ماه این محاصره بی نتیجه ماند و او به واسطه دفاع سرسختانه معطل شد، زیرا افغان‌ها پیوسته بر محاصره کنندگان حمله می‌بردند.

برای دنبال کردن سریع مسیر حرکت این فرمانروای آسیایی طی چند سال بعد، بدون وارد شدن به جزئیات عملیاتش که در چندین کتاب تاریخی آمده است، کافی است ملاحظه کنیم که پس از حرکت با قوایی در حدود ۸۰ هزار نفر از طریق خراسان و سیستان برای محاصره قندهار، بنا به گفته کشیش لئاندر در کتاب سفر دوم نادرشاه توانست جای پای در آن موقعیت مستحکم به دست آورد.

نادر حيله‌ای به کار برد و پیشنهاد مبادله گروگان‌ها را کرد و از اردوگاه خود لطفعلی پسر عموی^۱ خود را با این دستورها به داخل شهر فرستاد که آهسته حرکت کند و محلی را به تصرف درآورد و آن را نگاه دارد. سپس از قبل موقعیتی را در خارج از شهر تدارک دید و گلوله توبی شلیک کرد. سرگروگان‌های قندهاری را قطع کرد و به شهر حمله برد و شهر قدیمی را به کلی ویران ساخت.

پس از تسلیم آن شهر در اواخر ۱۷۳۸، قوای خود را برای مقابله با امیرنشین‌های آسیای مرکزی مشغول ساخت. در این ضمن پسرش رضاقلی از رود جیحون گذشت، ازبک‌ها را شکست داد، و بلخ را وادار به تسلیم کرد. نادرشاه قندهاری‌های فراری را از طریق غزنه تا کابل (که دهلی در آن دوره پادگانی در آنجا قرار داده بود) تعقیب کرد که در پایان همان سال آنجا را با حمله گرفت.

۱. از آنجا که در متن انگلیسی کلمه *cousin* به کار رفته است، امکان دارد منظور از این کلمه یکی دیگر از منسوبان نادر باشد.

بر طبق روایت کشیش لئاندر نادرشاه قبل از آن‌که به هندوستان حمله کند:

دستورهایی برای پسرش، رضاقلی حاکم خراسان، که شاه طهماسب دوم صفوی را تحت نظر داشت، فرستاد که او را به قتل برساند و مرگ او را به چنان شیوه‌ای اعلام کند که مردم کشور به طور کلی این حقیقت را بپذیرند که سلسله صفویه منقرض شده است. شاهزاده رضاقلی دستور داد همه همسران اندرون شاه طهماسب و کودکان آن‌ها را بی‌درنگ به قتل برسانند و سرانجام شاه طهماسب دوم را خفه کنند.^۱ سپس نادرشاه به سمت قلمروهای امپراطور مغول دهلی حمله برد که در آن زمان در حال جنگ با ماهاراتا بود. نادر از طریق گندمک به سوی پیشاور پیشروی کرد و با عبور از رودخانه‌های آتک و جیلیم به لاهور رسید. این شهر به زودی تسلیم شد و سرانجام نادر امپراطور مغول یعنی محمد را در کرنال واقع در شمال دهلی در فوریه ۱۷۳۹ شکست داد.

شرح پدر لئاندر در سفر دوم با شرح دیگران در این قسمت اساساً متفاوت است: خلاصه آن‌که می‌نویسد امپراطور نادرشاه را به ضیافتی دعوت کرد و سپس سلطان ایرانی نیز متقابلاً در چادرهای خود جشنی برپا کرد که در ضمن آن گروه زیادی از قوای ایران به کمک خائنان دست به حمله زدند و دروازه‌های دهلی را گشودند و آنجا را به تصرف درآوردند. در این هنگام نادرشاه، آن امپراطور را اسیر کرد و وی را مجبور ساخت با پرداخت خراج سالانه هنگفتی موافقت کند و خزانه او را به تصرف درآورد. (که بار صد فیل می‌شد). سپس دختر آن امپراطور^(۳۴) را به ازدواج پسرش درآورد و پس از

۱. میرزا محمد کاظم مروی در عالم‌آرای نادری چنین می‌نویسد:

«نادر به رضاقلی میرزا دستورهای داد و سفارش‌هایی نمود از جمله در مورد خاندان صفوی از او خواست: کوتاهی در لوازم مراعات و مهربانی را از سلسله دودمان مرتضوی و نقاوه خاندان صفوی شاه طهماسب جایز مدار.» ر.ک.: عالم‌آرای نادری، جلد دوم، ص ۶۲۵.

آزاد ساختن امپراطور قبل از آن‌که مغولان (هندیان) نیروهای خود را گرد آورند، به سرعت به سوی گنگ حرکت کرد.

غنایم او بسیار زیاد بود و پس از اقامت ۵۸ روزه فقط در دهلی، در تاریخ ۱۷۳۹/۵/۵ عازم بازگشت به ایران شد و از لاهور، پشاور و کابل گذشت. وی با غروری که داشت می‌توانست خود را شاهنشاه بنامد. در بازگشت برادر خود ابراهیم را بر ضد ازبکان شورشی فرستاد، ولی ابراهیم به قتل رسید. او در ۱۷۴۰ به هرات مرز فعلی ایران و افغانستان رسید و از هرات به سوی بخارا و خوارزم امیرنشین‌های آسیای مرکزی حرکت کرد و از آنجا بنا به خلاصه‌ای در دائرةالمعارف بریتانیکا عازم مشهد شد و آنجا را اقامتگاه اصلی خودش قرار داد و چند ماهی را در جشن و سرور به سر برد. از روایت کشیش لئاندر برمی‌آید که در ۱۷۴۰ نادر به سوی اقامتگاه‌های زمستانی در مازندران حرکت کرد:

«به لطف خداوند پس از این همه جنگ در ایران ماکمی نفس می‌کشیم و امیدواریم آسایشی داشته باشیم.»

پدر توماس آکویناس^۱ که در آن هنگام قائم مقام کارملیت‌ها^۲ در جلفا بود، در مورخه ۱۷۴۱/۴/۲۵^(۳۵) بعد از تبریک به کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان به خاطر انتخاب پاپ بندیکتوس چهاردهم، که وی پاپ جدید را قبل از زمانی که به عنوان کاردینال انتخاب شده بود می‌شناخت، چنین گفت:

اعلیحضرت ولی نعمت که تاج سلطنت را غصب کرد، هم‌اکنون پیروزمندانه از هندوستان بازگشته است و غنایمی را که از دشمن گرفته به انضمام خزاین بسیار گرانها با خود آورده است. این امر پس از آن روی داد که وی با زیرکی خود در آنجا آن امپراطوری را تابع سلطنت مغرورانه و تازه تأسیس شده ایران کرد.

1. Thomas Aquinas

2. Carmelite Vicar

شاید در طی زمستان ۱۷۴۰ و احتمالاً پس از آوریل ۱۷۴۱ و قبل از تابستان ۱۷۴۲ بود که آن حادثه عجیب روی داد. این حادثه در کتاب کشیش لئاندر چچیلیای مقدس چنین آمده است:

در آن زمان شاه در مازندران اقامت داشت و در این ضمن وی در خراسان شهر و دژ مشهد را که در ایران بسیار مشهور است بنا نهاده بود. روزی زمانی که او با زنان خود سواره به گردش رفته بود، چون از نزدیکی بیشه‌ای گذشت تیری به او شلیک شد ولی به سینه اسبش خورد، بی‌درنگ گلوله دیگری شلیک شد که به دست چپ او خورد و شصت او قطع شد. او از درد و وحشت از حال رفت و از اسب افتاد؛ درواقع، با اسبش که از گلوله اول زخمی شده بود به زمین سقوط کرد. زنان بی‌درنگ به کمکش شتافتند و هنگامی که او به خود آمد و زخمش را بستند او را با همه اطرافیانش به چادر بردند و آنجا به مداوای زخمش پرداختند. او و کارگزارانش تحقیقات بسیاری کردند تا جنایتکار مسئول سوءقصد را بیابند، اما به جای کشف کسی که مسئول بود، چند روز پس از بهبودی‌اش در زیر سفره یادداشتی را پیدا کرد که در آن نوشته شده بود: «بیهوده تو دنبال کسانی می‌گردی که به تو تیر انداختند. بدان که پسران حسن - حسین ۱۲ نفر هستند: ۲ نفر از آن‌ها سعی کردند جانت را بگیرند اما موفق نشدند، ولی ۱۰ نفر از آن‌ها مانده‌اند که سعی می‌کنند به هدف بزنند.» شاهنشاه رنگش پرید و با خواندن این کلمات به خود لرزید: و چنان عصبانی شد که دیگر نمی‌دانست به چه کسی اعتماد کند، اما چون مایل بود بداند شخص مجرم کیست، قول داد به هر کس که این موضوع را افشا کند مبلغ گزافی پول بدهد. همچنین گفت اگر شخص جانی خود را معرفی کند، به جقه خود سوگند می‌خورد که نه تنها مبلغ تعیین شده را دریافت خواهد داشت، بلکه جانش نیز در امان خواهد بود. پس از این

اعلامیه، مدت زیادی نگذشته بود که یکی از نگهبانان نادر به حضورش بار یافت و این شجاعت را داشت که بگوید تیرها را او شلیک کرده است. شاه از او پرسید که آیا آن عمل را بر اثر تنفر یا به پیشنهاد و دستور افراد دیگر انجام داده است. آن سرباز پاسخ داد که به دستور لطفعلی خان، پسرعموی^۱ نادرشاه و نیز فرمانده محافظانش که کسی غیر از پسر خود نادر نبود که با دختر امپراطور مغول ازدواج کرده بود، به شاه تیراندازی کرده است. سپس دستور داد که آن‌ها را بی‌درنگ به حضورش بیاورند. فرمان او اطاعت شد، زیرا آن‌ها وقت نکرده بودند از دست سربازان بگریزند و بیشتر سربازان نیز به نادر وفادار بودند. هنگامی که همه مجرمین را به حضور او آوردند و به سبب خیانت‌شان آن‌ها را ملامت کردند، وی دستور داد که مبلغ وعده داده شده به سرباز پرداخت شود و سپس اعتراض‌کنان گفت که اگر چه سوگند خورده بود جان افراد مجرم را ببخشند، اما او نمی‌توانست آن‌ها را مجازات نکرده رها کند. او دستور داد که بی‌درنگ چشمان آن‌ها را با نوک چاقو درآورند و به‌عنوان مرحمت، سرباز را به زیارت مرقد حضرت علی (ع) فرستاد که امام بزرگ ایرانیان است (یعنی در نجف در بین‌النهرین یا عراق همان‌گونه که امروزه معروف است و علاوه بر کربلا زیارتگاه مسلمانان شیعه به‌شمار می‌رود). خود من در چند مورد با آن سرباز گفت‌وگو کردم و همه مطالبی را که نقل کردم شنیدم.

به سبب این واقعه، افتخار انتخاب انحصاری محافظان پادشاه از هم‌ایالتی‌های‌شان، یعنی خراسانی‌ها، از آن‌ها گرفته شد؛ و اگر چه تعداد آن‌ها به ۱۰ هزار نفر می‌رسید همه آن‌ها برکنار شدند. به جای

۱. امکان دارد فرد مذکور یکی دیگر از منسوبان نادر باشد، زیرا در متن اصلی کلمه cousin به کار رفته است.

آن‌ها این افتخار به مسیحیان ارمنی غیرکاتولیک اعطا شد که به آن‌ها قول آزادی مراسم مذهبی‌شان را داد. همچنین حفاظت خزانة سلطنتی را به آن‌ها سپرد و احترام کشیشان آن‌ها را فراهم ساخت و اظهار تمایل کرد که مراسم مذهبی آنان به دقت اجرا شود.

تأیید این واقعه از سوی یک منبع مبلغان لاتینی دیگر به دست می‌آید. در ۱۷۳۸ کشیش کاپوسن به نام پدر دامیان اهل لیون نزد هیئت آن‌ها در تبریز فرستاده شد^(۳۶) و پس از چندی به عنوان طبیب نادرشاه و پسرعموی او، علی‌قلی تعیین شد و در سال ۱۷۴۶ یک راهب غیرکشیش^۱ ژزوئیت به نام برازین^۲ جای او را گرفت. از حلب مورخه ۱۷۴۳/۳/۵^(۳۷) مونسینور امانوئل آلبرت مقدس نسخه‌هایی از دو نامه را برای کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان فرستاد. این دو نامه از اردوگاه شاه ایران نوشته شده بود که چندی پیش دریافت شد و در رأس آن نوشته شده بود «نسخه‌ای از نامه یک کشیش کاپوسن به نام پدر دامیان اهل لیون به کشیش مسئول‌شان در حلب فرستاده شده بود»؛ نامه دوم مورخه ۱۷۴۲/۱۰/۲۲ که در تفلیس نوشته شده بود این اخبار را در برداشت:

شاه دستور داده است که چشمان پسرش رضاقلی‌خان را درآورند و این پسری بود که دستور داد تیری به طرف پدرش شلیک کنند...

بدین ترتیب به دشواری می‌توان گفت که این مجازات بلافاصله پس از کشف هویت افراد درگیر روی داده باشد.

نکته مهمی از آن نامه مستفاد می‌شود - که تا نوامبر ۱۷۴۲ نادرشاه با جنون خودبزرگ‌بینی از یک سو و علاقه به خونریزی و لذت بردن از عذاب

۱. Lay brother، یعنی راهبی که کشیش نیست و نمی‌تواند قربانی مقدس یا عفو گناهان را انجام بدهد و فقط به عنوان «خادم روحانی» در انجمن مذهبی به‌شمار می‌رود.

2. Brazil

جسمانی افراد، از لحاظ روحی وضع خوبی نداشت و «از افسردگی رنج می‌برد». بهتر است که آن نامه‌ها را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم:^۱

(از ارتش پادشاه ایران در کوه‌های قفقاز نزدیک دربند)
 ۱۷۴۲/۹/۲۱. حدود ۶ ماه پیش که قصد داشتم بنا به دستور جنابعالی به دیاربکر بروم، پادشاه ایران دستور داد به برای معالجه سفیر روسیه که سخت بیمار بود دربند بروم. بیماری اسکوربوت او را چنان لاغر کرده بود که باعث مرگ او شد. برای آن‌که شاه از من ناراضی نباشد، بی‌درنگ عرض کردم که این آقا نمی‌توانست از این بیماری جان سالم به در ببرد. شاه به من دستور داد که تا پایان عمرش از او مواظبت کنم و بعد مرا به حضور طلبید و از من پرسید اهل کجا هستم و چرا در این کشور به سر می‌برم. بعد از آن‌که از کشور خود و از اقدامات خودمان نام بردم مرا در نزد خود نگاه داشت.

این پادشاه از ناراحتی کبد و معده رنج می‌برد. من به او یک رژیم غذایی مقوی توصیه کردم و اندکی از دواهای لازم را به او دادم. او این دواها را خورد و به شکر خدا کاملاً شفا یافته است. وی به من ۱۰۰۰ اکو^۲ اعطا کرد و قول داد در بازگشت از دربند مرا در مقامم در تبریز خواهد دید...

پادشاه تمام اقوام ساکن کوه‌های قفقاز غیر از داغستان را کاملاً مطیع ساخت: بیش از ۲۰۰ هزار نفر را در این کوه‌ها از دست داد ولی فتح کرده و قرار است ظرف ده روز فاتحانه بازگردد. در حال حاضر به بقیه لشکر خود سروسامانی می‌دهد و سربازانی را که از این کوه‌ها با

۱. این نامه‌ها در متن کتاب به زبان فرانسه نوشته شده‌اند.

۲. اکو کلمه‌ای فرانسوی است که برای گروه فراوانی از سکه‌ها این نام به کار رفته است. اکوی طلا. اولین بار در زمان فیلیپ ششم در فرانسه ضرب شد و سکه عمده فرانسه بود تا زمانی که سکه لویی طلا در زمان لویی سیزدهم ضرب شد و انواع و اشکال مختلفی داشت. رک. به:

خود آورده است شاید در حدود ۵۰ هزار نفر باشند. شاه قصد دارد برای گذراندن زمستان به تبریز یا اصفهان بازگردد. هر روز تعدادی از سربازان خود را مرخص می‌کند و به آن‌ها اجازه می‌دهد تا ماه مارس در شهر خود بمانند. اما در مورد خودم قصد دارم به‌زودی به تبریز بروم. به شما اخطار می‌کنم که پادشاه در ماه مارس قوای خود را برای حمله به بغداد خواهد فرستاد.

شاهزادگان علی‌قلی خان، ابراهیم خان، و پسرشاه یعنی نظرعلی میرزا^(۳۸) به من لطف بسیار داشتند...

نامه دوم از کشیش دامیان از تفلیس در تاریخ ۱۷۴۲/۱۱/۲۲ بود:^(۳۹)

پادشاه مرا نزد خود نگاه داشت، خدا را شکر که او را از مالیخولیا که به آن مبتلا بود شفا دادم. این پادشاه به من لطف بسیار داشته است و ۲۰ روز است که به من اجازه داده است که مراسم مذهبی خود را به جا بیاورم و دستورهایی را که مرا به آن‌ها مفتخر کرده است انجام دهم. در بهار اگر به من نیاز داشته باشد مرا به حضور خود خواهد خواند. به من دستور داده شده است که در تبریز آماده باشم. قصد دارم در اینجا (تفلیس) ۱۰ روز دیگر نیز بمانم و بنابر دستور جدیدی که به من رسید آماده باشم تا به تبریز بروم، زیرا شاه و شاهزاده علی‌قلی خان باید مرا به حضور خود فرا بخوانند. شاهزاده علی‌قلی خان و شاهزاده ابراهیم خان علوم جغرافیا و طالع‌شناسی را بسیار دوست می‌دارند. مرا مجبور کرده‌اند که نقشه‌های جغرافی، دوربین، یک کره مدور [؟] و یک تلسکوپ و ابزارهای عجیب و غریب به‌ویژه برای نزدیک کردن ستارگان برای آن‌ها بفرستم. به قسطنطنیه نوشتم تا این لوازم را هر چه زودتر برای من بفرستند... شاه تا بهار (یعنی تا ۱۷۴۳) امور لزگی‌ها را سروسامان داده و آن‌ها را تقریباً مطیع خواهد ساخت: باید علیه ترکان به جنگ پردازد....»

پس مشخص است که در حدود مارس ۱۷۴۲ نادرشاه در دربند و نزدیک باکو در کنار دریای خزر بود و بالاتر از آن در محلی در قفقاز تا نوامبر ۱۷۴۲ باقی ماند و مشغول مطیع ساختن لرگی‌ها یا تاتارها بود (لرگی‌ها را معمولاً تاتار می‌نامیدند - ر.ک.: نامهٔ مونسینور امانوئل مورخ ۱۷۴۳/۱/۲۶):

اما در مورد نادر پادشاه ایران گفته می‌شود که با لرگی‌ها یا تاتارها صلح کرده است و دیگر اقوام قفقاز را نیز شکست داده است، اگر چه تعداد وحشت‌انگیزی از سربازان خود، بیش از ۲۰۰,۰۰۰ نفر، را از دست داده است.

این اشارات در نامه طیب شاه، کشیش کاپوسن پدر دامیان از اصفهان در تاریخ ۱۷۴۲/۱۱/۲۲ موجود است. «شاه در نظر دارد علیه ترکان به جنگ بپردازد.» کشیش کارملیت آقای لئاندر در کتاب خود تحت عنوان سفر دوم اشاره به این نکته دارد که سلطان عثمانی پادگان‌های مرزی را در قارص و ارزروم تقویت می‌کند و به نادر نیز اشاره دارد که پس از لشکرکشی در قفقاز در ۱۷۴۲، خود را برای اعلان جنگ آماده می‌ساخت. از جمله اقدامات دیگر وی خریدن و ساختن کشتی‌های بادبانی در خلیج فارس بود که گویا ابرهای کوچکی در افق هستند که بر اثر جنگ در مرزهای غربی ایران به‌زودی متراکم خواهند شد. آن مظهر حمله جسورانه یعنی آن بیدادگر اولین ضربه را وارد آورد: او حتی از سپتامبر ۱۷۴۲ نقشه آن را کشیده بود تا درست در این ماه (ر.ک.: نامهٔ کشیش دامیان):

با ارتش در کوهستان‌های بالای دربند... در ماه مارس شاه ارتش خود را بر ضد بغداد رهبری خواهد کرد...

از حلب در تاریخ ۱۷۴۳/۶/۳۰^(۴۰) کشیش امانوئل آلبرت مقدس چنین نوشت:

از طریق نامه‌های مورخه ۱۷۴۳/۵/۷ از بغداد و از طریق نامه‌های کنسول فرانسه در بصره به تاریخ ۱۷۴۳/۵/۲۱ خبر یافته‌ایم که به‌زودی شهر بغداد به‌وسیله قلی‌خان محاصره خواهد شد: این‌که کمبود مواد غذایی در آنجا آنقدر زیاد است که به‌زودی بیم قحطی می‌رود، و در واقع پاشاهای متعدد دستورهای از باب عالی دریافت داشته‌اند که آنجا را (به سوی بغداد) ترک کنند. از نامه‌هایی که ده روز پیش از قسطنطنیه رسید معلوم می‌شود که: پاشاهای دمشق، حلب، ادنه و جاهای دیگر هم‌اکنون برای نجات بغداد به سوی مرز ایران لشکرکشی کرده‌اند و اینجا در حلب غیر از سرباز و مهمات جنگی چیزی نمی‌توان دید...

موصل در نقطه دوردست شمالی و بندر بصره^(۴۱) به‌طور همزمان مورد حمله قرار گرفت. وقایع‌نگاری بصره به سبکی ادبی در مورد سال ۱۷۴۳ چنین ادامه می‌دهد:

به فرمان نادر شاه، به عبارت دیگر طهماسب قلی‌خان، که در آن زمان شهر موصل^(۴۲) را با سربازان بی‌شماری محاصره کرده بود، ایرانیان شهر بصره را در تاریخ ۱۷۴۰/۵/۲۸ در محاصره گرفتند... «آیا این همان شهر است؟» خواننده در هر سن به‌درستی فریاد برمی‌آورد آیا این همان شهر است که به‌وسیله حصارهای گلی به سختی مستحکم شده است و فاقد هرگونه اسلحه و پادگان است، بدون هیچ سربازی، بدون انضباط و بیشتر به وسیله سروصدا کردن تا جنگ کردن به مدت ۳ ماه و ۱۳ روز در مقابل نیرویی مرکب از ۳۰,۰۰۰ نفر ایرانی مقاومت کرد. بدون به‌حساب آوردن ۳ [؟] طایفه نیرومند متفق و بنی‌لم که به امید نابودی کامل شهر به ایرانیان ملحق شده بودند! روایت این مطلب تقریباً باورکردنی و قابل درک نیست که چگونه این شهر در حمله اول سقوط نکرد.^(۴۳) علاوه بر آن مقاومت ورزید و اقدامات

خستگی‌ناپذیر مُتسَلِّم آن زمان (رستم آقا) و اقدامات موسی پاشا در میناوی^۱، تمام کوشش‌های دشمن را برای به دست آوردن جایگاهی عقیم گذاشت جز یک دژ کوچک در ساحل مقابل رودخانه. سه گلوله توپ در مسافرخانه کارملیت‌های ما (کاروانسرا) افتاد، اما هیچ‌کدام به کلیسا اصابت نکرد. یک گلوله مشتعل بر روی کاروانسرای کارملیت‌های ما افتاد، اما خسارت فقط به مبلغ ۲۰ محمودی (معادل ۴۰ شاهی = ۲ ریال به ارز جدید) بود.

سرانجام در ۱۷۴۳/۱۲/۸، در مقابل شادی همگان ۲ قاصد وارد شدند، یکی ترک، دیگری ایرانی و گزارش دادند که قرارداد صلح بین نادرشاه و احمد پاشا منعقد شده است. بنابراین از دو طرف مخاصمات متوقف شد: دروازه‌های شهر را باز کردند و بعد از چند روز لشکر ایران به کشور بازگشت. نمی‌دانیم که شرایط صلح چه بود؟ اما فقط بعداً شنیدیم که فرمانده کل لشکر ایران را در نزدیکی مشهد که به آنجا فرار کرده بود به قتل رسانده‌اند و به تاوان نتیجه نامطلوب جنگ به فرمان شاه سرش را قطع کردند...

به‌عنوان نتیجه این لشکرکشی مختصر و متارکه جنگ جزئیاتی را می‌توان از ضمیمه نامه اسقف جدید بغداد نقل کرد که از جزیره مالت^۲ در تاریخ ۱۷۴۴/۴/۲۵ نوشته شده است یعنی نامه‌ای از سفیر فرانسه در قسطنطنیه به رئیس شوالیه‌ها در جزیره مالت:

اخبار از قسطنطنیه ۱۷۴۴/۳/۲

پس از شکسته شدن محاصره، پسر^(۴۴) طهماسب قلی خان شهر بغداد را محاصره کرد. خود طهماسب قلی خان، در آلتون‌سوار دو زد که در آنجا رودخانه زرین بین بغداد و کرکوک واقع است. در آنجا بود که

ناظر^(۴۵) احمد پاشا برای انجام دادن مأموریتی که باب عالی به او سپرده بود در اکتبر گذشته به قسطنطنیه رفت. نتیجه مذاکرات این بود که طهماسب قلی خان مصمم بود به ایران بازگردد، پس از این که طرح صلحی را با احمد پاشا، حاکم بغداد ریخته بود و این عهدنامه را برای تصویب توسط باب عالی برجا گذاشته بود. او یکبار دیگر ناظر خود را در ماه دسامبر گذشته (۱۷۴۳) نزد باب عالی فرستاد. طهماسب قلی خان که خود را یک سنی و یک مسلمان واقعی اعلام کرده است نمی‌خواست بدون زیارت عتبات عالیات به ایران برگردد. دوتا از این مکان‌ها در مسافت یک ربع فرسنگی از بغداد قرار داشتند.^(۴۶) نادر از جایی که بود اعتمادالدوله یعنی صدراعظمش را برای دیدار با احمدپاشا فرستاد که او را در حرمش (اندرون) پذیرفت و وی را در آغوش گرفت و به او ۳ اسب عالی با زین و یراق گرانبها اعطا کرد و به صدای بلندی که همه آن را شنیدند گفت که نه بشر بلکه خداوند است که این ملاقات را با تغییر فکر پادشاهان ما ترتیب داد. اعتمادالدوله ۲۴ ساعت در این مکان باقی ماند و در طی آن دو مذاکره پنهانی با احمدپاشا به عمل آورد. طهماسب قلی خان در بازگشت از مرقد حضرت علی (ع) یعنی نجف در تاریخ ۱۷۴۳/۱۲/۱۳ ضمن بازگشت به ایران از نزدیکی بغداد عبور کرد. بر طبق اطلاعات پیشین او در تپه داغ بود: براساس آخرین اخبار او اکنون در ایروان [؟] است. در بازگشت او مکان‌ها و دهکده‌هایی را که از ترکان گرفته بود رها کرد و در تاریخ ۱۷۴۳/۱۲/۱۹ آن‌ها از بغداد نوشتند که افسرانی که باید بروند و به نام سلطان عثمانی آن مکان‌ها را به تصرف درآورند تعیین شده و شهر را ترک گفته بودند. در ۱۷۴۴/۱/۲۳ این تحول و حادثه غیرمنتظره در قسطنطنیه آشکار شد و مردم در آغاز اظهار شادی کردند، به علت ناراحتی‌هایی که مردم شهر بغداد گرفتار آن بودند و

ناظر احمد پاشا که در نیکومدیا^۱ متوقف شده بود از آنجا پیام‌های فرستاد و تنها در ۱۷۴۴/۲/۱۰ بود که اجازه یافت به قسطنطنیه برود. در ۱۷۴۴/۲/۱۴ کپلاس آقا^۲ که سخت گرفتار نقرس شده بود در ملاء عام دوباره ظاهر شد و چندین جلسه با ناظر احمد پاشا صحبت کرد. جلسات مختلف تشکیل شد و سرانجام دیوان یا مجلس عمومی در ۱۷۴۴/۲/۲۵ تشکیل یافت و تصمیم گرفته شد که پیشنهاد صلح را به عنوان مخالفت با قانون (یعنی قرآن) رد کنند به‌ویژه در مورد ادعای طهماسب قلی خان جهت اعزام زائران ایران به‌طور مستقیم به مکه تحت نظارت یک امیرالحاج^(۴۷) جداگانه و مستقل؛ بدین ترتیب تدارکات برای جنگ ادامه یافت و عثمانی‌ها توسط سه کاروان مختلف مبالغ گزافی پول و همچنین مقادیری منسوجات، جواهرات و الماس برای شاه صفی^۳(۴۸) فرستادند تا آن اشراف ایرانی را که از خاندان او یعنی صفویان طرفداری می‌کنند راضی سازد. احمد پاشا که سابقاً صدراعظم بود به سمت سرعسگر (فرمانده کل قوای نیروهای عثمانی منصوب شده است. به او دستورهایی داده شده است که بکوشد همراه شاه صفی به داخل ایران برود. ۶ هزار نفر از ترک‌ها که قاپجی‌باشی سراسلان برای فراهم کردن آن‌ها به کریمه رفته است از طریق دریا به طرابوزان انتقال خواهند یافت. همچنین تصمیم گرفته شد ناوگانی مرکب از ۸ کشتی، چند کشتی پارویی و چند کشتی دیگر

1. Nicomedia

2. Kiplas Agha

۳. در اوایل سال ۱۱۵۷ سرعسگر قارص احمد پاشا جمّال اوغلی شخصی از اهالی رفسنجان کرمان را به عنوان صفی میرزا علم نمود و او را وارث سلطنت ایران اعلام کرد و به نادر پیغام داد که من مأمورم صفی میرزا را به سلطنت ایران برسانم. نادر سام میرزا مدعی سابق الذکر را که در اردو داشت از یک چشم نابینا ساخت و او را پیش احمد پاشا فرستاد و پیغام داد که سام میرزا را برای دیدار برادر مجهول خودش پیش تو فرستادم و خود نیز به طرف قارص حرکت کرد. ر.ک.: عباس اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، کتابفروشی خیام، زمستان ۱۳۷۰، ص ۷۳۱.

را مجهز کنند تا نیروها و مهمات جنگی را بُرده و محافظت نمایند و سربازان را در طرابوزان پیاده کنند ...

مسلماً این همان حمله و شورش همراه آن بود که اسقف امانوئل بالیت^۱ در نامه مورخه ۱۷۴۴/۴/۲۵ به آن اشاره کرده است: (۴۹)

طهماسب‌قلی خان عقب‌نشینی کرده است تا برای مقابله با مدعی جدید تاج و تخت (۵۰) که تهدید می‌کند به کشور بتازد به طرف ایروان (شهری در ارمنستان بزرگ) برود، همان‌گونه که شما بهتر می‌توانید آن را از روزنامه‌ای که به تازگی از قسطنطنیه دریافت شده است ملاحظه کنید ...

می‌بایستی بعد از آن لشکرکشی باشد که کاتولیک‌ها و دیگر مسیحیان نخبه‌ان گرفتار آن رفتار خشونت‌آمیزی شدند که سراسقف سالوینی^۲ در نامه‌اش مورخ ۱۷۴۶/۱۲/۱۱ که قبلاً ذکر شد آن را به طرز سوزناکی توصیف کرده است:

آن رفتار به سبب شورش‌های متوالی بسیار خشونت‌آمیز بود و آن مستبد قصد دارد مناطق مجاور سرزمین عثمانی^(۵۱) را از جمله مناطق نخبه‌ان را ویران کند....

و این‌که تبعید مسیحیان به خراسان در این زمان روی داد. سال بعد، ۱۷۴۵/۵/۲۹^(۵۲) کشیش کارملیت به نام سباستین^۳ از جلفا، بعد از ذکر این‌که شاه ایران خود را شاه عادل نامیده بود، می‌افزاید:

گفته می‌شود که او برای حمله به بغداد بازخواهد گشت. او فرمان داد

1. Ballyet

2. Salvini

3. Sebastian

چشمان یکی از وزرایش را درآوردند و ۶۰۰۰ تومان او را جریمه کرد...

آن حمله احتمالاً تحقق نیافت: در هر صورت اسقف بغداد در ۱۷۴۶/۱۱/۲۱^(۵۳) به کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان چنین نوشت:

اما درباره اخبار ایران، همه چیز آرام است زیرا صلح با ترکان برقرار شده است. پادشاه ایران نادرشاه به منظور سرکوب شورش جدید به سوی قندهار حرکت کرده است. اما بسیاری افراد بر این عقیده هستند که آن اقدام تظاهری برای نزدیک شدن به هندوستان و به منظور حمله‌ای دیگر صورت گرفته است. اگر چه معلوم نیست که این حمله مانند حمله اول موفقیت‌آمیز باشد...

نه در قندهار، بلکه در سیستان بود که نادر مجبور شد با شورش دیگری مقابله کند و دو ماه بعد اسقف بغداد نوشت که نادر واقعاً عازم اصفهان شده است. اما قبل از آن علت و شدت آن شورش‌ها و طغیان‌های مکرر را باید در روایتی خواند که ظاهراً در ونیز یا لگهورن^۱ از نامه‌ها یا اظهارات شفاهی نمایندگان مقیم در جلفا به دست آمده است. معلوم است که تنها در بخش محدودی از کشورش او را از دل و جان به عنوان پادشاه می‌شناختند، اما در قسمت عمده‌ای از کشور مردم تا پایان دوره از او به عنوان قلی‌خان نام می‌بردند. مالیخولیا، سودا که توسط طبیب کاپوسن در ۱۷۴۲ معالجه شد، به صورت جنون آدمکشی و آن هم به بدترین شکل آن درآمد: میل فراوان به کشتن، به همراهی اخاذی ظالمانه و بی‌پروایی که صورت می‌گرفت. در رأس این شرح مفصل و تاریخ‌دار^(۵۴) چنین آمده است:

شرح وضع غم‌انگیزی که ارامنه جلفا در زمان حاضر به سبب ورود

1. Leghorn

اخیر طهماسب قلی‌خان، بیدادگر ایران به اصفهان در آن به سر می‌برند برطبق اطلاعات دریافت شده از آنجا چنین است.

دو سال پیش یعنی ۱۷۴۵/۱۲/۸ بود... که آن ستمگر برای اولین بار^(۵۵) پس از تصرف تاج و تخت ایران، وارد اصفهان شد: آن روز، روز معصومین مقدس^۱ بود و در واقع آن هیروودیس دوم^۲ بی‌رحم‌تر از اولی بدون از دست دادن یک لحظه فرصت، درست در همان روز ورودش دادگاه‌های بی‌عدالتی خود را برپا کرد که در آنجا او به تنهایی به عنوان شاکی، شاهد و قاضی نشست و حرص و طمع مشاور او، بیدادگری به جای مقامات او، و اراده استبدادی خود او به منزله قانون بود. او بی‌درنگ کشتار وحشت‌انگیزی را با قتل تعدادی از زعمای کشور تحت بهانه‌های مختلف آغاز کرد، از جمله حاکم اصفهان و مسئول اداره جلفا که معمولاً به او کلاتر می‌گفتند. دیدن عده زیادی از مردم از هر طبقه در بخش‌های مختلف شهر و به‌ویژه در میدان بزرگ منظره عجیبی بود که به وسیله مأموران سلطنتی شکنجه می‌شدند تا از آن‌ها برطبق دستورات آن ستمگر پولی بستانند. گوش بریدن، چشم درآوردن، ناقص عضو کردن، ناخن‌های پا را زیر ضربات چوب فلک بیرون کشیدن، این‌ها اموری عادی بود که شخصیت‌های برجسته دربار و حتی کارگزاران عمده لشکر سلطنتی از آن درامان نبودند... بدین ترتیب کار چنین شروع شد و تا عزیمت او از اصفهان به

۱. Holy Innocents، حضرت عیسی در زمان زمامداری هیروودیس پادشاه در بیت‌لحم تولد یافت. پس از تولد او افرادی از مشرق زمین به اورشلیم آمده و در مورد او سؤال کردند. هیروودیس پادشاه از شنیدن خبر تولد حضرت عیسی (ع) مضطرب شد. اما چون به او دست نیافت و متوجه شد که مریم و فرزندش از آن منطقه گریخته‌اند دستور قتل عام پسران دو ساله و کمتر از آن را در بیت‌لحم و تمام حومه آن صادر کرد. بنابراین منظور از معصومین مقدس بچه‌هایی هستند که به دستور هیروودیس کشته شده‌اند. ر.ک.: انجیل متی، باب ۲.

۲. Herod، فرمانروای رومی فلسطین در زمان تولد حضرت عیسی که در اینجا نادر از نظر بیرحمی با او مورد مقایسه قرار گرفته است..م.

مشهد ادامه یافت که در آغاز سال بعد (۱۷۴۶) بود. علاوه بر آن، او در آن ضمن جریمه‌های گوناگون برای اخذ مبالغ گزافی پول مقرر داشت که می‌بایستی هم توسط مردم شهر و هم به وسیله مردم جلفا در ظرف چند ماه پرداخت می‌شد.

اما خانواده‌های محترم ارمنی در جلفا، پس از اطلاع از این‌که قرار است آن ستمگر در پایان آن سال به اصفهان بازگردد و از آنچه که در نخستین دیدار نادر مشاهده و تجربه کرده بودند، بعضی از آن‌ها از راه احتیاط کودکان‌شان را از کشور خارج ساختند و آن‌ها را به وسیله کاروان‌های مختلف به بصره، بغداد یا نقاط دیگر فرستادند. این فرصت خوب که نصیب فرزندان اغنیا شده بود به والدین داده نشد که مجبور بودند برای پاسخگویی به هر پیشامد احتمالی در آنجا باقی بمانند، و همین‌طور زنان به‌ویژه آن‌هایی که ازدواج کرده و مجبور بودند در آنجا بمانند، برای این‌که با ماندن در آن محل شوهران خود را که در خارج بودند راضی به بازگشت به اصفهان کنند.

آقایان شریمان^۱، یک خانواده ارمنی مشهور، هم به علت خویشاوندان برجسته‌شان که در اروپا زندگی می‌کنند و دارای لقب کنت هستند و هم به سبب ثروت زیادی که آن‌ها در دست نمایندگان مختلف خودشان در همه نقاط جهان قرار داده‌اند و بیشتر به سبب وابستگی و تعصبی که آن‌ها همیشه در دفاع و حفظ مذهب کاتولیک و مبلغین آن در ایران نشان داده‌اند، اینان نیز موفق شدند کودکان خود را قبل از بازگشت شاه از ایران دور کنند. آقایان لئو^۲ و پتر^۳ برادران کنت

۱. Shariman، این خاندان از پیروان متعصب کلیسای کاتولیک بودند و پیوسته به آن کلیسا یاری می‌رساندند. ر.ک.: هاروتون در هوهانیان، تاریخ جلفای اصفهان، ترجمه میناسیان، فریدنی، نشر زنده‌رود، ۱۳۷۹، ص ۸۳.

2. Leo

3. Peter

دیوید^۱ که در لگهورن زندگی می‌کردند، خودشان سعی کردند همان کار را در زمان ترک کاروانی به سوی بصره انجام دهند، اما فرار آن‌ها توسط حاکم شهر و کلاتر جلفا کشف شد و کلاتر افراد مسلحی را به دنبال آن‌ها فرستاد که آن‌ها را به سبب بخت بدشان به جلفا بازگردانند. زیرا بعدها همان‌گونه که خواهیم دید آن‌ها مجبور شدند عذاب‌های شدیدی را متحمل شوند.

در ۱۴ دسامبر سال گذشته یعنی ۱۷۴۶ بود که قلی خان بی‌رحم به اصفهان برگشت. او بدون هیچ‌گونه ملتزمی غیر از نگهبانان و سربازان خودش وارد شهر شد و نخواست به رؤسای شهر و جلفا برای ملاقات او بیرون بروند. وی برعکس حکم داده بود که اگر هر کس در راهی که او از آن می‌گذشت یافت شود به مجازات مرگ خواهد رسید. تنها اروپاییان یعنی آقای پیرسون^۲ و بلاند^۳ (۲ فرد انگلیسی) و مینیر بتکوم^۴ مأمور کمپانی هلندی در اصفهان اجازه یافتند از دور به او تعظیم و او را تا قصر سلطنتی دنبال کنند، در اینجا بعداً به آن‌ها اجازه داده شد که به حضور او بار یابند که شامل هیچ تشریفات دیگری جز قبول هدایای گرانمایه افراد مورد بحث نبود. به جای این عمل، به هر یک از آن‌ها جامه‌ای از پارچه زریفت به سبک ایرانی داده شد.

نخستین فرمان او اعزام تعدادی مأمور اخذ مالیات، به همه خانه‌های شهر و اطراف اصفهان و جلفا بود تا مأموران مالیات، اگر بشود گفت از دل سنگ هم شده به‌زور پول به دست آورند. گفته می‌شد که در سراسر این دیدار و اقامت دوم او از اصفهان، که ۵ هفته به طول انجامید، وی از شهر و دهکده‌ها بیش از ۳۰۰,۰۰۰ تومان پول به دست آورد. برای پیدا کردن این همه پول در محلی که پیش از آن

1. David

2. Pearson

3. Bland

4. Mynheer Bentquem

ویران شده بود تحصیلداران مالیاتی و مأموران آن ظالم چه کوشش‌هایی به عمل می‌یاوردند! هر روز آن‌ها تحت شکنجه گروهی از مردم را می‌کشتند و چون ترکه‌های چوب کافی به نظر نمی‌رسید سرانجام آن‌ها از میله‌های آهنی و میخ که در آتش سخت شده بودند، بدون توجه به جنسیت یا موقعیت اشخاص استفاده کردند. مردان، زنان، فقیران و ثروتمندان، کهنسالان و بچه‌ها، همگی را می‌گرفتند و به چوب فلک می‌بستند تا آن‌ها را مجبور به دادن پول کنند و یا اگر هیچ پولی نداشتند، آن‌هایی را که دارای پول بودند معرفی کنند. برای ارضای حرص سیری‌ناپذیر آن ستمگر به جای پول هر چه زینت‌آلات، اثاثیه و ظروف متعلق به زنان در خانه‌ها به دست می‌آمد به حراج گذاشته شد. به علت فقدان پول، پیدا کردن فردی برای خرید این‌ها دشوار بود. برای آسان کردن فروش، بیچاره‌ها مجبور شدند وسایل‌شان را به همان سربازان و مأموران آن غاصب وحشی بفروشند. بهترین نوع طلا یک مثقال چهار عباسی^۱؛ نقره دو بیستی^۲؛ یک بتمن شاهی مس را به دو عباسی و چیزهای دیگر نیز به همین ترتیب بود. (۵۶) اما با وجود همه این تلاش‌ها آن‌ها هنوز قدرت نداشتند که به‌طور کامل از عهده چنین باج‌گزافی برآیند و سرانجام مجبور شدند فرزندان خود را به چنان بهای نازلی بفروشند که یک پسر ۱۲ ساله به ۱۰ محمودی و یک دختر هم‌سن

۱. بعد از جلوس شاه‌عباس که تجارت و پول در ایران رونق یافت، شاه فرمان داد سکه‌ای ضرب بشود که به نام وی عباسی خوانده می‌شد. سکه محمودی نیز سکه‌ای بوده که در زمان غازان و به نام وی ضرب شده و تا اوایل دوره قاجاریه نیز رواج داشته و در دوره صفویه معادل نیم‌عباسی بوده است. ر.ک.: فرهنگ تاریخی ارزش‌ها و سنجش‌ها، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲. سکه بیستی اصطلاحی است که برای ۲ نوع مسکوک، با جنس و ارزش مختلف به کار رفته، اول برای سکه‌ای از نقره که جنکینسون در زمان سلطنت طهماسب از آن نامبرده و سپس برای سکه کم‌ارزشی از جنس مس که در دوره قاجار رواج داشته که در زمان سلطنت مظفرالدین شاه از بین رفته است. (نقل از اظهارات شفاهی آقای عبدالله عقیلی، سکه‌شناس معاصر).

او به ۵ محمودی فروخته می‌شد. این مسئله امری باورنکردنی است، اما حقیقت داشت. همچنانکه در حال حاضر نیز در همه ایران صدق می‌کند.

سهمی که در این موقع ارامنه جلفا می‌بایست بپردازند هنوز معلوم نیست که دقیقاً چه مبلغی بود. از نامه‌های اشخاص خصوصی چنین برمی‌آید که جلفا به سهم خود در حدود ۳۰,۰۰۰ تومان پرداخت، و ۱۳ هزار تومان آن به صورت مقداری برنج بود که سال قبل آن ستمگر برای آن‌ها باقی گذاشته بود تا بفروشند. ۳ بخش آن پیدا نشد و $\frac{1}{4}$ باقیمانده را آن‌ها نتوانسته بودند بفروشند. معادل آن مبلغ برای تحمیلات دیگر بود، پول‌ها و هدایایی که به تحصیلداران مالیاتی و کارگزاران آن افراد وحشی داده می‌شد تا آن‌ها را کمی ملایم سازند. برای تهیه چنین مبلغی ارمینان جلفا وضع بهتری از ایرانیان ساکن اصفهان نداشتند. آن‌ها مجبور بودند آن پول را از طلا، نقره، مس، صندوق‌های لباس، لوازم و ظروف و آنچه در خانه می‌یافتند به دست آورند و آن‌ها را به ناچیزترین قیمت بفروشند. هنگامی که آن مبلغ نیز کافی نبود، بسیاری از فقرا مجبور شدند پسران، دختران و برادران خود را در مقابل چند عباسی به سربازان ایرانی بفروشند که از آن‌ها برای لذت خودشان استفاده کنند، اما آن نیز کفایت نمی‌کرد. هنگامی که خبر رسید که کاروانی ثروتمند متعلق به ارمینان از بصره می‌آید و بیش از ۵۰۰۰ تومان سکه به همراه دارد که ۲۰۰۰ سکه آن متعلق به خانواده شریمان بود، به انضمام این که بارهای متعددی از کالا نیز به همراه داشت، حاکم شهر و کلاتر جلفا بی‌درنگ به مقابل آن شتافتند و پس از این که در ۳ منزلی اصفهان به آن رسیدند کل پول‌ها و کالاها را به شهر آوردند و همه را بدون استثنا برای خزانه سلطنتی ضبط کردند و حتی به اندازه یک نخ برای ارامنه باقی نگذاشتند، به جز ۲ جعبه برای پدران محترم ژروئیت جلفا که یک راهب غیرکشیش

آن‌ها به نام برادر برازین^۱ وسیله‌ای یافت که آن دو صندوق را با خود ببرد. وی قبلاً به عنوان پزشک از سوی آقایان انگلیسی (یعنی وابسته به کمپانی هند شرقی) در خدمت آن ستمگر قرار گرفته بود، زمانی که نادرشاه برای یافتن یک پزشک اروپایی به آن‌ها توسل جسته بود. هنگامی که نادرشاه به این پزشک دست یافت دستور داد ۳ سرباز به عنوان خدمتکار و نگهبان به انضمام هدیه‌ای به مبلغ ۵۰ تومان به منظور خرید دارو به او داده شود. در مورد آن مبلغ، رئیس رزوئیت‌ها نوشت که اگر نادر آن برادر را در خانه باقی می‌گذاشت از آن ستمگر با طیب خاطر سپاسگزاری می‌کرد. (۵۷) اما به امور جلفا بازگردیم.

مبالغ هنگفت پول که آن کاروان غنی با خود آورده بود و همه آن برای خزانه سلطنتی ضبط شد، برای ارضای حرص و طمع آن غاصب ستمگر نه تنها کافی نبود، بلکه اشتهای او را بیشتر کرد. بدین ترتیب نادرشاه چون نتیجه گرفت که آرامنه می‌بایستی بیش از آنچه او فکر می‌کرد ثروتمند باشند، دوباره دستورهایی به مأموران جمع‌آوری مالیات داد تا برای اخذ پول بیشتر از ارمنیان باز هم تلاش کنند. آن‌ها مردم بیچاره عذاب کشیده را بدون ترحم شلاق می‌زدند. هنگامی که آن‌ها (تحصیل‌داران مالیاتی) کوشش‌های خود را بیهوده یافتند، زیرا غیرممکن بود از افرادی که حتی نیم‌پنی برای زندگی نداشتند پول بیشتری بگیرند، سپس رنج‌کشیدگان بیچاره را وادار کردند که نام‌های افراد دیگری را که پول دارند افشا کنند. آن‌ها می‌گفتند، پول، پول، شاه پول می‌خواهد، خواه عادلانه یا ظالمانه: نام شخصی را که به شما مقروض است بگویید و شما و ما دیگر از یکدیگر طلبی نخواهیم داشت. بنابراین برای خلاصی از مرگ در زیر ضربات چوب و

1. Brazin

آهن‌های گداخته، آن‌ها نام‌های بدهکاران خیالی خود را افشا می‌کردند. تحصیلداران مالیاتی به‌زودی این افراد را می‌گرفتند و به چوب فلک می‌بستند تا پول را از گلولی آن‌ها بیرون بیاورند.

از آنجایی که آقای پیتر شریمان در میان ارمنیان و همچنین در میان ایرانیان به‌عنوان یکی از ثروتمندترین افراد بود، بسیاری از اشخاص نام او را ذکر کردند. به همان دلیل آن فرد با شخصیت فقیر را آنقدر ضربه زدند که آخرین اعترافات خود را کرد و برای او آخرین دعاها^۱ ویژه مشرفین^۱ به مرگ را به جا آوردند. سپس چون دید که این شکنجه‌ها هرگز به پایان نمی‌رسد، جریمه پشت جریمه، تحمیلات پس از تحمیلات و هنوز از یکی آزاد نشده بود که گرفتار دیگری می‌شد؛ یک روز موفق شد با انداختن خود از پشت‌بام خانه‌اش به خانه همسایه از دست مأموران مالیاتی فرار کند که این مکان نزدیک انبار اشیای مقدس کلیسای کشیشان کارملیت بود. وی با پای برهنه و در وضع نامناسبی وارد خانه آن‌ها شد و از این کشیش درخواست دمپایی کرد و با آن‌ها به جایی که معلوم نبود گریخت. او خود را به مدت ۴۵ شبانه‌روز چنان پنهان کرد که همه خانه‌ها را به دنبال او جست‌وجو کردند و هرگز نتوانستند به او دست یابند و چنان‌که خواهیم گفت این فرار او را از مرگ نجات داد.

آن ستمگر [نادر] که همیشه برای یافتن دستاویزی جهت به دست آوردن پول مشتاق بود، روزی مهتر خود را احضار کرد و او را به سبب سرقت زین و یراق مزین به طلا و مروارید ملامت نمود. آن مهتر پاسخ داد یا اعتراض کرد که از این موضوع چیزی نمی‌داند. به او سه زین و یراق سپرده بودند و چنان‌که به وضوح در دفتر محاسبات دیده

۱. Last Sacraments، دعاها^۱ ویژه مشرفین به مرگ است که یک کشیش برای عفو گناهان و آماده کردن روح یک مسیحی قبل از مرگ انجام می‌دهد.

می‌شد، مسئول آن‌ها بود. آن ستمگر بدون آن‌که کلمه‌ای بیشتر بگوید دستور داد هر دو چشمش را بیرون بیاورند. بعد از چند ساعت آن مرد را دوباره احضار و تهدید کرد که او را گرفتار مرگ وحشتناکی خواهد کرد، مگر این‌که بی‌درنگ اعلام کند که زین و یراق را به چه کسی فروخته است و آن نوکر بیچاره از بیم جان نام ۴ یهودی، ۴ زردشتی و ۴ ارمنی را بر زبان آورد که عبارت بودند از ۲ برادر، آراتون^۱ و پیتیر شریمان^۲، آقانظر و خواجه میناس^۳، ۳ نفر اول کاتولیک و چهارمی یک مسیحی غیرکاتولیک^۴ بود. بی‌درنگ جست‌وجوی دقیقی برای یافتن همه آن‌ها به عمل آمد، اما علی‌رغم همه کوششی که به کار بردند آن‌ها نتوانستند آقای پیتیر را پیدا کنند زیرا به علتی که در بالا گفتیم او خود را چند روز پیش پنهان کرده بود. آقانظر و ۲ تن از ۴ زردشتی را نیافتند، زیرا که فرار کرده بودند.

بدین ترتیب، در ۱۷۴۷/۱/۱۳ بقیه افراد مذکور را به حضور آن ستمگر بردند. آقای آراتون و آقای میناس یعنی ارمنیان، ۲ زردشتی و ۴ یهودی؛ در همان روز، بدون رسیدگی بیشتر وی دستور داد یک چشم هر یک از آن‌ها را درآورند، خانه‌های‌شان را جست‌وجو کنند و اموال‌شان را مصادره نمایند. از آنجا که یکی از این زردشتیان صراف آقایان انگلیسی (یعنی کارمندان کمپانی هند شرقی) بود و او را به اشتباه دستگیر کرده بودند، زیرا نام همان زردشتی متهم را داشت، آقایان انگلیسی سعی کردند با قول‌ها و با پرداخت پول فراوانی او را آزاد کنند. ولی همه این تلاش‌ها سودی نداشت. برای این منظور عریضه‌ای به حضور آن ستمگر تقدیم داشتند، ولی این عمل به جای

1. Aratun

2. Peter Shariman

3. Minas

۴. در متن لفظ Schismatic به کار برده شده که به‌طور کلی به مسیحیان جدا شده از کلیسای رُم اطلاق می‌شود، مثل ارمنی‌های گریگوری که پیرو آیین ارتدکس هستند.

این‌که او را آرام کند وی را بیشتر خشمگین ساخت.
 آن جبار [نادر] گفت آن‌ها چگونه از حکمی که صادر کرده‌ام شکایت کرده‌اند که بیش از یک عمل ترحم‌آمیز نبود. خیلی خوب: بگذارید عدالت به‌طور کامل اجرا شود. بنابراین او دستور داد آن رنج‌دیدگان بیچاره را دوباره به نزد او بیاورند و بدون گوش دادن به استدلال یا خواهش آن‌ها دستور داد که همگی آن‌ها را در میدان بزرگ شهر زنده‌زنده بسوزانند. زیرا باید عدالت اجرا شود (ر.ک.: کتاب دانیال، باب سوم، آیه ۲۱). در همان روز ۱۴/۱/۱۷۴۷ و در همان ساعت، در حدود ۴ بعدازظهر، آتش بزرگی در میدان شاه برافروخته شد. نخستین افرادی که به آتش انداخته شدند، دو فرد بدبخت یعنی آقای آراتون شریمان و آقای میناس بودند که آن‌ها را با زنجیر به هم بسته بودند، سپس دو زردشتی و در آخر هم چهار یهودی را دوتا دوتا به آتش انداختند همه آن‌ها با شلوار، کلاه، کفش و کلیه لباس‌های‌شان به آتش انداخته شدند. (ر.ک.: کتاب دانیال نبی، باب سوم، آیه ۲۱ درباره شدرک، میشک، عبدنغو).

آقای میناس تقریباً بی‌درنگ جان داد، زیرا قبل از این‌که درون شعله‌ها افکنده شود از حال رفته بود. اما آقای آراتون بیش از یک ساعت در میان شعله‌ها باقی ماند و طلب ترحم می‌کرد و برای گناهانش بخشش می‌طلبید تا این‌که جان سپرد. شب بعد خویشان‌اندان به جست‌وجوی استخوان‌های آن‌ها برآمدند و چون آن‌ها را شناختند استخوان‌های آقای آراتون را کاتولیک‌ها در آرامگاه اجدادش به خاک سپردند و استخوان‌های آقای میناس را مسیحیان غیرکاتولیک^۱ در قبرستان ارامنه دفن کردند. هر دو بین ۶۰ تا ۶۹ ساله و هر دو از رؤسای سابق جلفا بودند. اما در مورد آقای میناس، او همیشه طرفدار

۱. منظور از مسیحیان غیرکاتولیک در این جمله ارامنه‌گریگوری می‌باشد. م.

متعصب ارامنه گریگوری بود و آقای آراتون به همان اندازه طرفدار کاتولیک‌ها به شمار می‌رفت و همیشه هم با پول و هم با اعتبار خود باعث پیشرفت مذهب آن‌ها شده بود و از هیئت‌ها و مبلغین در اصفهان و جلفا حمایت کرده بود... روانش شاد... که به سبب انگیزه‌ای چنین شکوهمند جان خود را از دست داد. در واقع چنین بود که چنین بیرحمانه به خاطر جنایتی کشته شد که از آن کاملاً مبری بود. او سه پسر از خود برجا گذاشت که ارشد آن‌ها کنت استفان^۱ است که در حال حاضر در ونیز به سر می‌برد.

چنین مرگ بیرحمانه‌ای که حتی در میان خود مسلمانان ایجاد تنفر کرد، تمام جامعه ارمنی را به بهت و حیرت انداخت. همه این‌ها بیم داشتند که بر طبق تهدیدات شاه وحشی از دم تیغ گذرانده شوند. در واقع بسیاری ادعا می‌کردند که قبلاً دستوری به سربازان داده شده است تا با اولین علامت به جان ارامنه جلفا بیفتند. هنگامی که کشیشان هیئت از این قصد آگاه شدند، عریضه‌ای به خدمت رئیس دربار نادر فرستادند و برای حفاظت از خانه‌ها و کلیساهای شان خواهان تعدادی سرباز شدند. آن‌ها این سربازان را به خرج خود تا عزیمت آن ستمگر نگاه داشتند و در این هنگام بود که از خطر و هرگونه آزاری نجات یافتند. اما حقیقت این است که قتل عام مزبور روی نداد، زیرا خدا نقشه شیطانی این ستمگر را تغییر داد یا به تعویق انداخت. نادر هنگامی که می‌خواست اصفهان را ترک کند به کلاتر جلفا که برای خدا حافظی نزد او رفته بود چنین گفت: «عجالتاً قتل عام مردم جلفا را به تعویق می‌اندازم و از خون پیترو و آقانظر چشم‌پوشی می‌کنم، دربارگشت به حساب همگی می‌رسم!» سپس پرسید کودکان را به چه مبلغی در جلفا می‌فروشند. به او چنین پاسخ داده شد: برای دختر ۵ عباسی و برای

1. Stephen

پسر ۱۰ عباسی، نادر گفت: خوب، در مراجعت کاری خواهم کرد که دختران را به یک محمودی و پسران را به یک عباسی^(۵۹) بفروشند! به هر حال، گفته شده است که در مدت ۵ هفته‌ای که آن ستمگر در اصفهان اقامت داشت تعداد کسانی که به قتل رسیدند، ناقص عضو شدند و مورد شکنجه قرار گرفتند به ۵ هزار نفر رسید.

گفته می‌شود علت خشم نادر علیه ارمنی‌ها این بود که مبلغ گزافی بر اسقف بزرگ آن‌ها که معمولاً در اچمیادزین^(۶۰) سکونت داشت تحمیل کرده بود. این محل جزو قلمرو ایران است، و چون اسقف مزبور توانایی پرداخت چنین مبلغ گزافی را نداشت به ارزروم شهری در متصرفات قلمر عثمانی پناه برد. به همین سبب، نادر همه ارمنی‌ها را شورشی دانست، اگرچه این تنها مصیبت جامعه ارمنی نبود که تحت تأثیر ظلم و حرص آن ستمگر قرار گرفته بود. ایرانیان، حتی افراد متشخص و به‌ویژه همه کارگزاران و سربازان نیز در امان نبودند. در مورد هر سوءظن یا بهانه جزئی عده زیادی از آن‌ها را به وسیله چوبه دار یا چوب فلک روزانه به قتل می‌رساندند. هر روز به اندازه‌ای چشم بیرون می‌آوردند که کومه‌ای از آن‌ها ساخته می‌شد. در لشکر او افراد کمی بودند که گوش یا بینی آن‌ها را نبریده، یک چشم‌شان را بیرون نیاورده، یا به طریقی دیگر تحت تأثیر وحشیگری آن بیرحم قزار نگرفته باشند. از جمله کسانی که در آخرین اقامت او در اصفهان نابینا شد یک شاهزاده جوان گرجستانی بود. علت مجازات فرد مزبور این بود که آن ستمگر ۲ سال پیش پدر او را با لقب تاج پادشاهی گرجستان مفتخر ساخته و از او خواسته بود مبلغ گزافی بپردازد، ولی او (پادشاه گرجستان) بنا به گفته بعضی‌ها پاسخی فرستاد بدین مضمون که به جای پول گلوله‌هایی به سر او (نادرشاه) شلیک خواهد کرد. این بیرحمی‌ها و شقاوت‌های مشابه که او در مورد مردم و لشکر خود بدون توجه به شایستگی یا موقعیت اشخاص ذی‌ربط نشان می‌داد،

علتی بود که روزانه بسیاری از افسران و سربازان، ارتش او را ترک می‌کردند، به طوری که روزی ضمن آن که از لشکر خود سان می‌دید دریافت که تعداد سربازانش تنها به ۸۰ هزار نفر کاهش یافته است و حال آن که قبلاً به ۲۰۰,۰۰۰ نفر می‌رسید: از این رو چنان خشمگین شد که کُفر گفت و حتی به مقدسات بی‌احترامی کرد.

... سرانجام در تاریخ ۱۷۴۷/۱/۲۱ آن ستمگر با سپاهیان از اصفهان بیرون آمد و به سوی ایالت سیستان پیش رفت که حاکم آن فتحعلی خان^۱ علیه او شورش کرده و با قوایی متشکل از صد هزار نفر در صحنه منتظر بود. نادر بیش از آن دو لشکر عظیم برای جنگ علیه او فرستاده بود، ولی هر دو آن‌ها از قوای فاتح حاکم مورد بحث شکست خورده و پراکنده شده بودند. قدرت این حاکم در نتیجه پیوستن مکرر گروه فراریان و دیگر بزرگان ایرانی به او هر روز افزایش می‌یافت. او پیش از آن به نام خود سکه زده و لقب شاه را بر خود نهاده و خود را شاه صفی نامیده بود...

مسلم است که این ستمگر به سبب این شورش جدید و غیرقابل پیش‌بینی خود را در گرفتاری شدیدی یافت و هر روز شاهد آن بود که سربازانش وی را ترک می‌گویند و اطرافیان‌ش کاهش می‌یابند.

نادر برای آرام کردن توده مردم، هم در موقع آمدن به اصفهان و هم در موقع برگشت از اصفهان، دست به اقدامات سخاوتمندانه و ترحم‌آمیزی می‌زد که حرص و ستمگری ذاتی او را بیشتر آشکار می‌ساخت... به محض ورود به شهر، دستور داد در میدان‌ها و محلات جار بزنند که گندم و نان باید به یک عباسی به فروش برسد،

۱. علت شورش فتحعلی خان سیستانی حیف و میل کردن اموال دیوانی بود که به همین علت نادر دستور داد او و چند نفر از کارگزارانش به مرکز احضار شوند و آن‌ها نیز راه شورش را در پیش گرفتند. رک: محمدکاظم مروی، وزیر مرو، عالم‌آرای نادری، کتابفروشی زوار، چاپ اول، ۱۳۶۴، جلد سوم، ص ۱۱۸۴.

حال آن‌که سابقاً به ۲ عباسی فروخته می‌شد، اما مالکان آرد که آن را به قیمت گران‌تری خریده بودند حاضر نبودند آن را به قیمتی پایین‌تر بفروشند. آن ستمگر دستور داد همه انبارهای آن‌ها و هر مقدار آرد که در خانه‌ها و مغازه‌ها یافت می‌شد مصادره و در میان سربازان تقسیم شود. عمل «جوانمردانه» دیگری که ضمن عزیمت خود انجام داد، از حاکم اصفهان خواست هزار تومان از توانگران بگیرد و آن پول را میان فقرا تقسیم کند - روش آسانی برای صدقه دادن!...

... هنگامی که آن ستمگر عزیمت کرد، حاکم شهر که خود را رثوف‌تر از شاه نشان می‌داد، طی چند روز سعی کرد مردم را آرام کند و حاضر به گوش دادن به هیچ‌گونه اتهامی نبود، به‌طوری‌که اندک‌اندک افرادی که پنهان شده بودند خود را کم‌کم نشان دادند. اما سپس معلوم شد که همه این ترحم حاکم چیزی جز تظاهر برای دستگیری آن‌ها نیست، زیرا بی‌درنگ دستور داد آقایان لئو و پیترو شریمان را به انضمام آقای ولی‌جان^۱ و دیگر رهبران سرشناس ارمنی دستگیر کردند و فرمان داد آن‌ها را به چوب فلک ببندند، به‌طوری‌که همه ناخن‌های پای آن‌ها افتاد و استخوان‌های پاهای‌شان نمایان شد. او از آقایان شریمان مبلغ ۲۵۰۰ تومان برای پس دادن خانه‌های مصادره شده آن‌ها مطالبه کرد. آن افراد بیچاره نیز که در اثر پرداخت‌های قبلی تهدست شده بودند، برای آن‌که زیرچوب فلک با بدبختی هلاک نشوند، پس از آن‌که همه نقره‌آلات کلیسای خودشان را تحویل دادند با دیگر ارامنه مجبور شدند افرادی را به همراه کارگزاران حاکم اصفهان به بصره بفرستند تا از نمایندگان خود هر مقدار پول که بتوانند بیابند، یا قرض کنند، بگیرند...

1. Wali Jan

نامه‌ای از کشیش سباستین^۱ مارگریت مقدس مورخ ۱۷۴۷/۸/۱۶^(۶۱) در جلفا نشان می‌دهد که آن هیولای شیطان صفت [نادر] طی ماه‌های فوریه تا ژوئن، زمانی که دوره‌ او پایان یافت، چه خونخواره‌ای شده بود؛ آن رهبر جسور و سردار پرحرارت که جهانگشایی شده بود که اقدامات برجسته‌اش توجه جهانیان را به خود جلب کرده و غرور هم‌نژادانش را برانگیخته بود:

این مرد ستمگر در زمستان گذشته به پایتخت خود آمد و سرگرمی شرارت آمیز او چیزی جز ناقص کردن اعضا، خفه کردن و سوزاندن مردم، و زنده‌زنده دفن کردن آن‌ها نبود. همه این کارها برای آن بود که به زور پول بگیرد و خود را به صورت شاه مغروری درآورد که سراسر جهان از او بیم داشته باشند. از جمله افرادی که بدون دلیل زنده‌زنده سوزانده بود، حامی مذهب کاتولیک در این کشور یعنی کنت آراتون شریمان نیکوکار بود. چند روز بعد برادر کنت لِئو شریمان از غصه و وحشت درگذشت. این‌ها برادران کنت دیوید شریمان بودند که در لگهورن زندگی می‌کرد. امروزه تنها یک برادر یعنی کنت پیتر لِئو^۲ شریمان به انضمام برادرزادگان متعدد باقی مانده است که خدا آن‌ها را برای مذهب کاتولیک حفظ کند.

این شخص بدبخت بعد از آن‌که عطش ستمگری‌های خود را فرو نشاند به شهر کرمان [سیستان یا قزوین؟] رفت و در آنجا نیز به همان کارها پرداخت. سپس به مشهد، مرکز خراسان رفت و در آنجا افراط کرد و دستور داد ۷ برج خیلی بلند از سرهای افراد بسازند. او دستور داده بود دو فرزند علی‌قلی خان، برادرزاده خود را زنده‌زنده دفن کنند و چشمان مادر و همسر او را درآوردند. وی از مشهد به قصد رفتن به جای دیگری بیرون آمد و ضمن حرکت به فکر افتاد که همه نگهبانان

1. Sebastian

2. Leopold

خود را که شامل ۴ هزار نفر بودند از دم شمشیر بگذرانند.^۱ ولی آن‌ها از قصد شرارت‌آمیز سلطان آگاه شدند و ۱۰ نفر از دلیرترین آن‌ها شبانه به چادر سلطنتی رفتند و با شمشیرهای خود آن ستمگر را قطعه‌قطعه کردند و قسمت‌هایی از بدن او را به نقاط مختلف کشور فرستادند. اما سرش را قطع کردند و بر روی نیزه گذاشتند و آن را پیروزمندانه برای تفریح بردند.

نویسنده در آغاز نامه گفته بود علت پایان کار نادر چیزی غیر از اعمال جنون‌آمیز و ستمگرانه او نبود که در آخرین سال حیاتش قصد داشت حداکثر بهره‌برداری را از آن به عمل آورد...

تحت فرمان آن ستمگر، ما مبلغان خوشبختانه هرگز مستقیماً مورد حمله قرار نگرفتیم، ولی از طریق اخاذی مداوم از عیسویان به‌طور کلی غیرمستقیم تحت حمله واقع شدیم. بنابراین از آن بابت از مشیت الهی برخوردار شدیم، زیرا در موارد متعدد هنگامی که اسقف اعظم ارامنه^۲ (یعنی لازاروس) سعی کرد ما را از ایران اخراج کند، بر اثر لطف خاص خدا و به علت ترسی که آن‌ها از سلطانی چنین نامتعادل و مستبد داشتند هرگز در این کار توفیق نیافتند...

در شب نوزدهم با بیستم ماه ژوئن ۱۷۴۷ بود که نادر شاه افشار به قتل رسید سن او در آن وقت مسلماً به تقویم قمری ۶۳ سال بود. دائرةالمعارف

۱. نادر به سمت مشهد رهسپار شد و در دشتی به نام سلطان میدان اردو زد. در آنجا با سرکردگان افغانی سپاه شور کرد که روز بعد تمام سپاه ایرانی خود را قتل‌عام کند و به آن‌ها وعده انعام داد. بنابر روایت کشیش استیانوس، همسر نادر که خواهر محمدعلی و از قومی ایرانی بود از این امر باخبر شد و برادر آگاه کرد و او نیز با محمد صالح‌بیک، صلاح دیدند شاه را بکشند. در آن تب محمد صالح‌بیک با ۲۰ نفر وارد سراپرده نادر شد. اما ۱۵ نفر از هیبت شاه ترسیدند و برگشتند و صالح‌بیک با ۵ نفر از یارانش به شاه نزدیک شده و او را کشت. رک.: هاروتون دروهانیان، تاریخ جلفا، ص ۱۹۱.

۲. منظور از اسقف اعظم ارامنه، اسقف ارامنه گریگوری است که با فعالیت مبلغین کاتولیک که کارملیت‌ها نیز جزئی از آن‌ها بودند مخالفت می‌کرد...م.

بریتانیکا از قول یک مورخ در توصیف نادر چنین نقل می‌کند:

مردی بسیار خوش قیافه، با قدی بالاتر از ۶ پا، متناسب و دارای بنیه قوی با چشمان سیاه درشت و ابروان زیبا... صدایی بلند و نیرومند؛ میگزساری میانه‌رو و علاقمند به غذایی ساده.

یادداشت‌ها

1. *S.N.R.*, V, p. 266.

۲. این گزارش‌ها امکان دارد با یادداشت‌های روزانه نمایندگان کمپانی هند شرقی در گمبرون مورد مقایسه و بررسی قرار بگیرد:

« ۱۷۳۰/۴/۳۰ ... نامه‌ای از نماینده مقیم در اصفهان یعنی آقای گایکه (Geikie) دریافت کردیم ... که پادشاه تا حد زیادی از خواسته طهماسب‌قلی‌خان در مورد این‌که او به همراه خانواده‌اش به قزوین برود ناراضی است ... این خواسته طهماسب‌قلی‌خان در مورد ازدواج او با خواهر شاه بدون اجازه اعلیحضرت و دیگر این‌که همه پول‌هایی که به زور از مردم گرفته، برای استفاده شخصی خودش نگهداشته است ...

« ۱۷۳۰/۷/۵ — امروز به وسیله یک فرستاده فرانسوی، نامه‌ای از یکی از شخصیت‌های ما در اصفهان دریافت شد که ما را با اقدامات جبارانه این سردار ایرانی آشنا ساخت که نه تنها به سربازانش اجازه داده است در هر جا که می‌روند به غارت و سرقت پردازند، بلکه همه خانواده‌های فقیر را به عنوان برده می‌فروشد. سربازان آن‌قدر جسور هستند که حتی شرارت‌های خود را در مقابل در قصر شاه نیز انجام می‌دهند. دیگر این‌که این سردار به چنان مسافت دوری رفته بود که تصور نمی‌شد بتواند عقب‌نشینی کند اگر چه گفته می‌شد اگر او از جانب خودش عقب‌نشینی را مطرح کند نظامیان از او اطاعت نخواهند کرد.

« ۱۷۳۱/۸/۳ — اصفهان همچنین ما را آگاه می‌کند که پیمان صلحی با روس‌ها

منعقد شده است که همه گیلان را به ایرانیان برگردانده‌اند و تنها دربند و باکو را که شاه طهماسب به آن‌ها داده است نگهداشته‌اند ... دیگر این‌که طهماسب قلی‌خان مستقیماً هرات را محاصره کرده است ...

«یکشنبه ۱۷۳۱/۹/۱۲ - از اصفهان خبر می‌دهند که پادشاه در حال لشکرکشی به سوی همدان است تا با احمد پاشا که با یک ارتش نیرومند به سوی مرزهای آن‌ها پیشروی کرده است مقابله کند ...

«پنج‌شنبه ۱۷۳۱/۱۲/۸ - بصره ... همچنین ما را باخبر می‌سازند که احمد پاشا، شاه طهماسب را شکست داده است.

«۱۷۳۲/۳/۲۳ - انعقاد صلح با ترک‌ها ...»

«چهارشنبه ۱۷۳۲/۴/۱۹ - طهماسب [قلی] خان هرات را گرفته و به مشهد برگشته است ...»

۳. یادداشت‌های نماینده کمپانی هند شرقی از گمبرون در مورد این حوادث تاریخی به اندازه یک روز متفاوت است.

... یکشنبه، ۱۷۳۲/۹/۷. یک فرستاده از اصفهان از راه کرمان با نامه‌ای به تاریخ ۲۸ اوت رسید و ما را باخبر ساخت که در تاریخ ۱۷۳۲/۹/۲۲ طهماسب [قلی] خان شاه را به چادر خودش دعوت کرد، جایی که پس از یک پذیرایی بسیار باشکوه او را دستگیر و زندانی ساخت و صبح روز بعد دستور داد طبل بزنند و فرزند سه‌ماهه شاه را به‌عنوان پادشاه اعلام کرد، آن هم در حضور پدرش [طهماسب دوم] که با تنبلی و رفتار سست و ساده‌لوحانه به تاج و تخت صدمه رسانده بود ... و ۱۷۳۲/۸/۲۵، او شاه را با یک گارد محافظ نیرومند به مشهد فرستاد: دیگر این‌که حاکمان جدیدی برای اکثر ایالات منصوب نمود ...

۱۷۳۲/۸/۳ ... چنین گزارش رسید که طهماسب [قلی] خان در عرض بیست روز آینده عازم بغداد خواهد شد.

4. Bishop Fedeli, O.P., 15.2.1730, S.N.R., IV, p. 537.

5. Bishop Fedeli, O.P., 6.6.1730, S.N.R., IV, p. 539.

6. S.N.R., IV, p. 542.

7. Idem., pp. 2, 548.

8. O.C.D. 242h.

۹. یادداشت‌های روزانه کمپانی هندشرقی از گمبرون در این مورد چنین می‌نویسد: «دسامبر ۱۷۳۲. [طهماسب قلی] خان فعلاً در موقعیت ضعیفی قرار دارد. لرها و اعراب هویزه شورش کرده و نیروهای زیادی گرد آورده‌اند که طهماسب قلی خان مجبور شده است بخش اعظم نیروهای خود را از مرز احضار کند: ... و احمد پاشا (یعنی پاشای بغداد) اینک او را به مبارزه دعوت می‌کند...»

1. Folio 440 of original MSS.

۱۱. یادداشت‌های روزانه از گمبرون تحت عنوان مارس ۱۷۳۳ چنین می‌نویسد: «از اصفهان در تاریخ ۱۷۳۳/۲/۲۰ خبر می‌دهند: تجارت یا بسیار کم است و یا اصلاً وجود ندارد و پول نیز بسیار کمیاب. آخرین خبر از اردوگاه طهماسب [قلی] خان این است که او به بغداد بسیار نزدیک شده بود اگر چه افراد زیادی را از دست داده بود.»

۱۲. یادداشت روزانه کمپانی هند شرقی، گمبرون: ۱۷۳۳/۱۰/۱۶، دو فرستاده از اصفهان – در تاریخ ۱۷۳۳/۹/۸ خبر می‌دهند که طهماسب [قلی] خان از توپال عثمان پاشا شکست سختی خورده است و بدین ترتیب او در شرایط بدی قرار دارد: او نیروهای پراکنده‌اش را جمع کرده بود که با یک سری‌ازگیری تازه اینک گفته می‌شود در حدود ۲۵,۰۰۰ نفر هستند ... شاه طهماسب در مازندران است وی توسط ۳۰۰ نفر از خراسانی‌ها به آنجا برده شد و تحت حفاظت شدید قرار دارد.

13. S.N.R., IV, p. 278.

۱۴. با یادداشت‌های کمپانی هندشرقی از گمبرون مقایسه کنید: اکتبر ۱۷۳۳، حملات و تهاجمات سراسر بلوچ‌ها. ژانویه ۱۷۳۴، طهماسب [قلی] خان با ترک‌ها صلح کرده است و مستقیماً از بغداد برای تعقیب محمودخان بلوچ حرکت کرده است که در منطقه بهبهان [؟] با او روبه‌رو شد و وی را شکست داد.

به‌هرحال تطبیق دادن این تاریخ‌ها تا اندازه‌ای مشکل است. – پدر دو سرسو در تاریخ ۱۷۳۳/۱۰/۲۲ از یک درگیری با ترک‌ها در نزدیکی بغداد خبر می‌دهد که منجر به نبردی با توپال عثمان پاشا گردید – تعقیب یک رئیس شورش در جنوب ایران قبل از ژانویه ۱۷۳۴ از سوی طهماسب قلی خان، با وجود این تا تاریخ

۱۷۳۴/۲/۲۸ طهماسب قلی‌خان برگشت و ارتش دیگر ترک‌ها را که برای رهایی بغداد پیش می‌رفت شکست داد. این حقیقت دارد که پدر لئاندر اظهار می‌دارد طهماسب قلی‌خان پس از شکست و عقب‌نشینی اولیه به سوی همدان، در طی ۲۷ روز نیروهای جدید جمع‌آوری کرده بود و برای سومین بار به سوی بغداد پیشروی می‌کرد...»

۱۵. بغداد در وضعیت سختی قرار گرفت و ارتباطات حداقل تا فوریه ۱۷۳۴ قطع شد. نامه دیگری از پدر امانوئل از حلب در تاریخ ۱۷۳۴/۳/۵ (S.N.R., IV, p. 299) چنین ذکر کرد:

من مفتخر بوده‌ام که نامه‌های متعددی برای جنابعالی بنویسم که اطلاعاتی دربارهٔ جنگ در ایران در اختیار شما قرار می‌دهد... پس از این‌که تا اورفا پیش رفت... من مجبور شدم به حلب برگردم... آخرین اخبار از بغداد این است که شهر هنوز مانند قبل در محاصره ایرانیان قرار دارد. ترک‌ها تعداد زیادی نیرو برای رهایی آن فرستاده‌اند که تاکنون عبور و مرور را غیرعملی ساخته است. در واقع در طی دو سال گذشته تجارت و رفت و آمد کاروان‌ها قطع شده است، اما امید است که به‌زودی کاروان بزرگی از بصره از طریق مسیر بیابانی به اینجا برسد...»

۱۶. نامه سال ۱۷۳۴، بدون تاریخ، اما احتمالاً ژوئن یا بعد از آن، از حلب

S.N.R., IV, p. 359.

۱۷. آیا گفته پدر لئاندر در مورد شورش حاکم شیراز، پسر عموی طهماسب قلی‌خان، همان شورش محمودخان بلوچ بود که این سردار آن را در ژانویه ۱۹۳۴ سرکوب کرد، یا شورش فرد دیگر، به‌طور قطعی مشخص نیست. اما بدیهی است فرد اخیرالذکر موضوع گزارش پدر امانوئل از توقف در شیراز است و از قرار معلوم تاریخ این لشکرکشی در اواخر ۱۷۳۳ - اوایل ۱۷۳۴ است.

۱۸. رمضان ۱۱۴۵ هـ = ۱۶ فوریه تا ۱۸ مارس ۱۷۳۳ میلادی

رمضان ۱۱۴۶ هـ = ۵ فوریه تا ۷ مارس ۱۷۳۴ میلادی

۱۹. یادداشت‌های روزانه گمبرون این مسئله را تأیید می‌کند و این تاریخ را ارائه می‌دهد: فرستادگانی از سوی هلندی‌ها در تاریخ ۱۷۳۴/۴/۲۸ به ما اطلاع دادند که طهماسب [قلی] خان در تاریخ ۱۷۳۴/۴/۹ به اصفهان مراجعت کرد، خیابان‌ها به هنگام ورودش پر از جمعیت بود به همان شیوه‌ای که در مورد شاهان مرسوم است

و چراغانی و آتش‌بازی به مدت چند روز ادامه داشت... و بار دیگر (۱۷۳۴/۸/۱۵) طهماسب [قلی] خان اصفهان را ترک کرد (۱۷۳۴/۳/۶). ترک‌ها نیروهای بی‌شماری به صحنه نبرد آورده‌اند...

کتاب پدر لئاندر به‌طور شگفت‌انگیزی به مبلغ ۱۲۰۰۰ تومان اشاره می‌کند که برای تزیین چهارباغ - خیابان بزرگ اصفهان صرف شد - با گل‌ها به هنگامی که آن حاکم مستبد دو ماه در اصفهان باقی ماند - شاید این ماه‌ها ۱۷۳۴/۴/۹ تا ۱۷۳۴/۶/۳ بوده باشد.

۲۰. ۱۷۳۴/۱۰/۸ - به خاطر تصرف شیروان به وسیله طهماسب قلی خان جشن و شادی زیادی صورت گرفت - نادر در آن زمان در شماخی بود، جایی که او در طی ۱۰ روز، پنجاه هزار تومان و تعداد زیادی اسب به دست آورده بود. او از روس‌ها درآمد سه سال منطقه‌ای را که در دست دارند تقاضا کرد و آن‌ها همه این نواحی را تخلیه کردند...

۲۱. نامه‌ای از طرف یک زبان‌شناس، یا مفسر کمپانی هند شرقی از اصفهان در تاریخ ۱۷۳۵/۴/۱۵ دریافت شد بدین مضمون که طهماسب قلی خان گنجه را محاصره کرده است تا با ترک‌ها که با نیروهای زیادی نزدیک می‌شدند مقابله کند.

۲۲. سپس در مکاتبه دیگر: در ۱۷۳۵/۴/۱۹ گنجه سرانجام گرفته شد.

23. *S.N.R.*, IV, p. 370.

۲۴. با هم نشستن یا مجلس در عربی: معمولاً در فارسی به هر جلسه‌ای گفته می‌شود و مخصوصاً مجلس ملی.

25. p. 172.

26. *S.N.R.*, IV, P. 390.

27. *Idem*, p. 375.

۲۸. آقای پیتر فرنچ (Peter French) حداقل از ۱۷۲۹ نماینده مقیم کمپانی هند شرقی در بصره بود^۱. او در یک خانواده ایرلندی که پیر و مذهب کاتولیک بودند به دنیا آمد، اما با انگلیسی‌ها زندگی کرد و به شیوه آن‌ها به آن مذهب عمل نمی‌کرد.

1. vide chron. Basra folio 432 of original MSS

هنگامی که آن اپیدمی - بیماری واگیردار - در حدود نوامبر ۱۷۳۷ در بصره شیوع پیدا کرد، بسیاری از بازرگانان، مخصوصاً اروپاییان به دهکده‌های بیرون شهر گریختند. از جمله آن‌ها آقای فرنچ نماینده مقیم انگلیسی بود که زمانی که سرانجام اپیدمی متوقف شد به شهر برگشت و دچار تب گردید. هنگامی که این مسئله جدی شد، پدر پلاسید (Fr. Placid) پدر سیریل (Cyril) را به نزد او فرستاد، اما انگلیسی‌ها به او اجازه ندادند که به بستر مرد بیمار نزدیک شود، شاید به علت این که به قصد پدر سوءظن داشتند: بنابراین با وجود اندوه زیاد ما مریض بدون انجام دعا‌های ویژه مشرفین مرگ با بدبختی درگذشت. خدا کند که او پاداش ابدی را از دست ندهد... او با پدران ما با مهربانی خاصی رفتار می‌کرد و زمانی که فرصت به دست می‌آورد این مهربانی را با نشانه‌های بسیاری از نیکوکاری نشان می‌داد... پدر پلاسید، قائم مقام ایالتی در ۱۷۳۰، زمانی که یکی از ارمنیان جلفا به نام آقاپیت (Agapiet) در اینجا درگذشت و طبق وصیت خود ۲۰۰۰ ایزولوتا^۱ برای مبلغین ما در ایران باقی گذاشت... این مبلغ نزد آقای فرنچ مذکور به امانت گذاشته شد...» (vide cont. Basra chron.)

29. S.N.R., IV, p. 421.

۳۰. کلمه خلیج احتمالاً به مفهوم مدخل رودخانه شط العرب است.

۳۱. دائرة المعارف بریتانیکا، چاپ دهم، بدون ذکر مدرک همزمان نقل می‌کند زمانی که سلطنت به این مستبد جدید که لقب نادرشاه را انتخاب کرد پیشنهاد شد، شرایطی را تصریح کرد که سلطنت می‌بایستی در خاندان وی موروثی باشد و اقداماتی باید انجام شود تا مسلمانان شیعه ایرانی، نوعی هماهنگی پرستش [در اصول؟] با سنی‌ها را بپذیرند و ملاً باشی [مجتهد عمده؟] به شاه جدید اعتراض کرد که شاه دستور داد او را خفه کنند، فرمانی که در محل اجرا شد.

32. S.N.R., IV, p. 421.

۳۳. این مسئله مشخص است که حمله به دشت‌های هند، اندیشه بعدی عملیات پیرامون قندهار نبود، اما این مسئله به‌طور عمدی از چند سال قبل طرح‌ریزی شده بود.

۳۴. پدر دامیان که از انجمن مذهبی کاپوسن و اهل لیون بود و به مدت چند سال طبابت نادرشاه و افراد دیگر خانواده او را برعهده داشت، به طور مشخص نوشت که این رضاقلی میرزا بود که با شاهزاده خانم هندی ازدواج کرد، نه نصرالله میرزا آن طور که مورخین گفته‌اند.

35. S.R., vol. 708, p. 399.

36. Vide Fr. C. da Terzorio, *Missioni dei Minori Cappuccini*, vol. III, Rome, 1920.

37. S.N.R., V, p. 74.

۳۸. بعضی مورخین نصرالله می‌نویسند؛ اما پدر دامیان در محل بود و شاهزاده را می‌شناخت.

39. S.N.R., V, p. 76.

40. S.N.R., V, p. 86.

41. Folio 39.

۴۲. پدر امانوئل ضمن توقف در رودس (Rhodes) در راهش به سوی مالتا (نامه ۱۷۳۴/۱۱/۱۴) مصاحبه‌ای با آخرین وزیر اعظم داشت که در آنجا به حال تبعید به سر می‌برد، که اظهار داشت او «به تازگی اخباری دریافت کرده بود مبنی بر این که [طهماسب] قلی‌خان یعنی نادر شهر کرکوک را گرفته بود...» «... او در نامه ۱۷۴۳/۱۱/۱۳ افزود که در ماردین و دیاربکر نوعی ترس و وحشت عمومی وجود داشت.

۴۳. از آنجایی که در زمان تلاش قبلی ایرانیان برای تصرف بصره (در ۱۷۳۳) آقای فرنچ نماینده مقیم کمپانی هند شرقی در آنجا بود که به عنوان منجی شهر مورد احترام و لطف ترک‌ها قرار داشت. بدین مناسبت وقایع‌نگاری بصره حکایت جالبی در مورد روش مخالف جانشین او یعنی آقای دارل (Darell) نقل می‌کند:

«در زمان محاصره، نماینده مقیم انگلیس یعنی آقای دارل، برخلاف دستور متسلم که قرار بود غله در میدان به طور عمومی فروخته شود، مقداری جو و گندم در خانه‌اش نگاه داشت. دیگر این که در هنگام ورود ایرانیان، مستخدمان او به شیوه ایرانیان لباس پوشیدند و همچنین شایع شد که او نامه‌هایی از رهبران قوای ایران دریافت کرده بود. به این دلایل، همه ینی‌چری‌ها قرار بود در تظاهراتی بر ضد او

اقداماتش را به عنوان یک فرد طرفدار دشمن افشا کنند و آن‌ها قرار گذاشتند که او را در خانه خودش به قتل برسانند. اندکی نگذشته بود که متسلم - رستم آقا - این مسئله را متوجه شد، او زحمت زیادی کشید تا خشم مردان عصبانی را تسکین دهد و آن‌ها را وادار کرد تا توطئه‌ای را که چیده بودند کنار بگذارند. در طی دوران محاصره، متسلم برای حمایت و امنیت بیشتر کنسول انگلیس را در خانه خودش تحت حفاظت قرار داد ... نماینده انگلیس این اقدام خوب را به عنوان توهین تلقی نموده و قرارداد محافظ برای خودش را از طرف متسلم به صورت نادرستی تفسیر کرد و شاید به واسطه توصیه دشمنان درباری حاکم تحریک شد. ... در اوایل مه (۱۷۴۴)، نماینده مقیم انگلیس، با همراهی چند خدمتکار مخفیانه خود را به بغداد رسانید، جایی که او مورد احترام فراوان احمد پاشا قرار گرفت و از او برکناری رستم آقا را درخواست نمود ... در طی دوران حبس هیچکس نزد او نرفت: صرفاً این پدران ما بودند که مکرراً به دیدن او رفتند و او از توجهات دوستانه آن‌ها بسیار سپاسگزاری کرد و کینه سابق خود را فراموش نمود. او نه تنها نسبت به ما به حسن نیت سابق خود بازگشت، بلکه با نشانه‌های بسیاری از نیکوکاری این مسئله را به ما اطمینان داد ...»

۴۴. شاید نصرالله میرزا یا نظرعلی میرزا، آنچنانکه پدر دامیان از انجمن مذهبی کاپوسن که به عنوان طبیب خاندان سلطنتی او را دقیقاً می‌شناخته است او را چنین می‌نامد.

۴۵. کایا یا کاهایا به طور صحیح به معنی مباشر و ناظر - شاید در اینجا به معنی فردی با اختیارات زیاد یا ناظر باشد، همان‌گونه که در ایران است، اما در واقع، اغلب به عنوان نایب حاکم عمل می‌کرد.

۴۶. شاید منظور حرم کاظمین باشد.

۴۷. فرمانده رسمی کاروان زیارتی.

۴۸. در سال ۱۷۴۴ این فرد کدام شاهزاده صفوی بود، آیا صفی، فرزند ارشد شاه سلطان حسین بود؟

49. S.N.R., V, p. 129.

۵۰. بدون شک همان «شاه صفی» که ذکر شد.

۵۱. اسقف فیلیپ مری در نامه مورخه ۱۷۴۶/۴/۲۸ به ژنرال چنین نوشت: «در منطقه

تبریز ۴ فرمانروا وجود دارد که بیگلربیگی نامیده می‌شوند. یکی برای تبریز که شهرهای مختلفی در ناحیه خود دارد، یکی برای ایروان، یکی برای شیروان و آخرین فرمانروا برای گنجه، که ایالت نخجوان نیز در این محدوده قرار دارد...»

52. *S.R.*, vol. 729.

53. *S.R.*, vol. 733, p. 430 and *S.N.R.*, V, p. 180.

54. *S.N.R.*, V, p. 260.

۵۵. مشکل امکان دارد صحیح باشد، باید با یادداشت‌های کمپانی هند شرقی که قبلاً در این بخش ذکر شد مقایسه شود.

56. In margin of original MSS. The 'abbasi of Persia = 1 livre in France: the bisti = 2 batman-i-Shah is a weight of 16 lb. of 12 ounce (the batman-i-Shah of the 1900's being 13 lb. avoirdupois).

۵۷. رجوع کنید به وقایع‌نگاری بصره:

«۱۷۵۵/۶/۲۳، برادر برازین (Brazin)، یک راهب غیرکشیش ژزوئیت به دستور ژنرال به بصره آمده بود تا پدر دووین (Desvignes) را که تنها عضو بازمانده هیئت آن‌ها در جلفا بود با خود ببرد، و از آنجایی که وی بیمار بود همراه او باشد. برادر برازین سیزده ماه در بصره در خانه مبلّغین کارملیت بود و هنگامی که او شنید که پدر دووین جلفا را ترک کرده است، خود او نیز با او یک کشتی فرانسوی عازم هندوستان شد...»

۵۸. شاید ادعا می‌شد که طلا و مروارید روی زین اسب جداگانه به افراد مختلف فروخته شده باشد، نه این‌که گروهی از مقصران یک زین را خریده باشند.

۵۹. پنج عباسی = ۲۰ شاهی = ۱/۵ یک قران یا ریال (آخرین فهرست): یعنی نادرشاه اشاره کرد که والدین می‌بایستی آماده باشند تا فرزندان‌شان را ۱۰ برابر ارزان‌تر بفروشند.

۶۰. شاید این همان جریمه پنج هزار تومانی بود که در ۱۷۴۵ برلازاروس کاتولیکوس تحمیل شد که سابقاً در این بخش ذکر شد.

61. *S.N.R.*, V, p. 201.

دوران فترت از ۱۷۴۷ تا ۱۷۸۰

این بخش کمتر به موضوع هیئت کارملیت‌ها در ایران می‌پردازد؛ مبلّغین مذهبی چند سالی را به صورت انفرادی در اقامتگاه‌های مختلف مقیم بودند و انجمن مذهبی [کارملیت] به عنوان یک هیئت ایرانی موجودیت خود را حفظ کرد. مبلّغانی به بین‌النهرین فرستاده می‌شدند، افرادی تحت عنوان قائم مقام ایالتی منصوب می‌شدند، و گاهگاهی بازرسانی به این هیئت ایرانی فرستاده می‌شدند. اما تنها هیئت ثابت در میان کارملیت‌ها در اقامتگاه‌هایی در بصره می‌زیستند که اسماً جزو قلمرو عثمانی به شمار می‌رفت. کلیسای اصلی در اصفهان وابسته به هیئت‌های شرقی توسط یک راهب غیرکشیش تا ۱۷۵۸ اشغال شد؛ هنگامی که کشیش سباستین مارگریت مقدس در ۱۷۵۲ جلفا را ترک کرد برای این که اسقف خاص اسقف‌نشینی باشد که او رها کرده بود. عجیب آن که هیچ کشیش کارملیتی بعد از او نه در آنجا بود و نه در هیچ یک از اقامتگاه‌های دیگر در ایران، زیرا ساختمان‌های موجود در شیراز با خاک یکسان شده بود. البته کشیش اُربان^۱ در آن وقت در بندرعباس کار می‌کرد و بعداً در خارک و بوشهر ساختمان‌هایی خریداری و تعدادی نیز ساخته شد و

1. Urban

فعالیت مفیدی در حدود یک دهه صورت گرفت. برای شرح موقعیت غیرعادی در تهیه سوابق و اطلاعاتی که بدین ترتیب فراهم شد، ذکر این مطلب ضروری است که از میان ۱۴۲ نامهٔ مبلغان کارملیت که برای این فصل بررسی یا مورد استفاده قرار گرفت، تنها در واقع ۸ نامه را می‌توان ذکر کرد که در داخل مرزهای کنونی ایران نوشته شد. بقیه نامه‌ها در بین‌النهرین یا نقاط دورتری توسط اعضای آن انجمن مذهبی نوشته شده است که در آن ناحیه سرگرم فعالیت بودند. برای تکمیل اطلاعات در مورد ایران که به خصوص حوزهٔ وسیعی را دارد، می‌توان از منابع غیرکارملیت یعنی از مبلغین دومینیک و دیگران مطالبی را به دست آورد. بنابراین غیرقابل اجتناب است که اوضاع غالب در ایران را از ۱۷۴۷ به بعد بنا به قول این نویسندگان معاصر شرح دهیم، قبل از آن‌که علل ترک مقامات هیئت را درک و دربارهٔ آن‌ها داوری کنیم. این دوره توسط تعدادی از مورخین اروپایی مورد تحقیق قرار گرفته است، که بعضی از آن‌ها این مطالب را کمتر از ۵۰ سال بعد نوشتند. بدین ترتیب یک محقق می‌تواند حقایق ارائه شده از سوی آن‌ها را برای تکمیل جزئیات داده شده در اینجا مورد استفاده قرار دهد و آن را با مطالب نویسندگان دیگر مقایسه کند. دیگر این‌که زمانی که مطالب غیردقیق یا مشکوک باشند، با توجه به این سند می‌تواند از سوی پژوهشگران زیرک اروپایی که ناظر صحنه هستند کشف شود.

بعد از مرگ نادر که معمولاً طهماسب [قلی‌خان] نامیده می‌شد، علی‌قلی‌خان تحت نام عادل‌شاه^(۱) تاج و تخت ایران را به تصرف درآورد...

سر اسقف دومینیک سالوینی^۱ از نخجوان در تاریخ ۱۷۴۸/۹/۲۲^(۲) موضوع فوق را به رُم نوشت. اما پیش از آن، چند ماه پس از قتل [نادر]،

کشیش سباستین مارگریت مقدس معاون اسقف در تاریخ ۱۶/۸/۱۷۴۷^(۳) از جلفا نوشت:

علی قلی خان،^۱ برادرزاده او در زمان حال تحت نام عادل شاه حکومت می‌کند: کشیش دامیان^۲ مبلغ کاپوسن به عنوان پزشک به او خدمت می‌کند و امید می‌رود که تحت حکومت جدید کشور و ساکنان آن نفسی به راحتی بکشند، زیرا وی دستور داده است که طی ۳ سال آینده مالیاتی نباید پرداخت شود، و نه هیچ‌گونه رسوماتی...^(۴)

نامه سراسقف سالوینی - اخبار از تبریز در اوت ۱۷۴۸ - چنین ادامه می‌دهد:

جنگ داخلی در تبریز و همچنین در ایالت ایروان و توابع آن درگرفته است... مردم تبریز ناراضی از عادل شاه، سیام [؟] مدعی را به سلطنت برداشتند که علی قلی خان با او به مخالفت برخاست و امیراصلاحان خان را بر ضد او فرستاد که با کشتار فراوان مردم تبریز سیام را شکست داد. امیراصلاحان خان^۳ که خود را فاتح می‌دید، آماده نبود تقسیم حکومتی ایالات را که از سوی علی قلی خان صورت گرفته بود بپذیرد، و خشم خود را با پیشنهاد یک نتیجه جدید از آن به ابراهیم برادر جوان‌تر علی قلی خان نشان داد که آن دو نفر بر ضد علی قلی خان متحد شدند و نیروهای شان را به حرکت درآوردند. پس از عملیاتی، علی قلی خان برادر خود ابراهیم را وادار به صلح کرد و امیراصلاحان خان

۱. علی قلی خان پسر بزرگ ابراهیم خان ظهیرالدوله برادر نادر است. ر.ک.: رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایوان در عصر افشاریه، جلد اول، ص ۱۳۴.

2. Damian

۳. امیراصلاحان خان سردار نادر در آذربایجان بود که حاضر به بیعت با عادل‌شاه نشده بود. ر.ک.: جان ر. پری، کریم خان زند، ترجمه محمد علی ساکی، تهران، ۱۳۶۵، مجموعه ایران‌شناسی فواز، ص ۶.

با فرار به ارومیه جان خود را نجات داد. در این ضمن ارمنستان گرفتار مشکلات، دسته‌بندی‌ها و مصایب مختلف بود. پس از برقراری صلح، علی‌قلی خان مقادیر زیادی پول به تعداد زیادی از ایالات فرستاد تا میان ساکنان فقیر آن توزیع شود، برای این‌که آن‌ها بتوانند آنچه را که برای کشت زمین‌های متروک لازم است تهیه کنند و همچنین قول داد تا مدتی از خراج معمول بکاهد...

امانوئل اسقف بغداد با اشاره به امور ایران در نامه مورخ ۱۷۴۹/۱/۱۵^(۵) به یک نتیجه دیگر این نزاع برادرکشی اشاره کرد:

اما درباره اخبار ایران، آن کشور پیوسته وضعش بدتر می‌شود و قحطی چنان بالا گرفته است که نانی برای خوردن یافت نمی‌شود. ما نمی‌دانیم مبلغین بیچاره چگونه روزگار می‌گذرانند، زیرا ماه‌ها است که از آن‌ها خبری دریافت نداشته‌ایم...

و او اخبار جدیدی داشت که از بغداد در حدود ۱۷۴۹/۱/۱۰ دریافت کرده بود:

علی‌قلی خان... از سوی بخش اعظم مردم کشور به عنوان شاه اعلام شد، اما برادرش به نام ابراهیم خان با او به جنگ پرداخت و بر او غلبه کرد و او را اسیر نمود و بی‌درنگ چشمانش را نابینا کرد و تا چند ماه او بدون آن‌که خود را شاه اعلام کند بر سر کار بود. اما اخیراً همه بزرگان کشور در تبریز گرد آمدند و مورد تأیید آن‌ها قرار گرفت. این اخبار تنها ۵ یا ۶ روز پیش از بغداد رسید...

شرحی در دائرةالمعارف بریتانیکا^(۶)، متکی بر تاریخ آر. ج. واتسن^۱ و دیگران را می‌توان در اینجا برای شرح این موضوع به کار برد - زیرا نامه‌های

1. R.G. Watson

موجود مبلغین مذهبی برای توضیح موضوع کافی نیست - که:

عادل شاه با کشتن پسران نادر شاه یعنی رضاقلی^(۷) و نصرالله^(۸) و همه وابستگان، به جز شاهرخ پسر رضاقلی کار خود را آغاز کرد... عادل شاه توسط برادر خودش ابراهیم خلع شد. ابراهیم نیز به نوبه خود به وسیله طرفداران شاهرخ شکست خورد که شخص اخیر را پادشاه اعلام نمودند... سپس پسر میرزا داوود^۱، روحانی برجسته مشهور به عنوان فردی از نسل شاه سلیمان خود را شاه خواند و شاهرخ را زندانی و نابینا ساخت. اما فرمانده شاهرخ این مدعی را شکست داد و به قتل رساند و شاهرخ را دوباره بر تخت نشاند. (این واقعه در مشهد مرکز ایالت شرقی ایران (خراسان) روی داد). بعد از مرگ نادرشاه، احمدخان ابدالی (افغانی) با سربازانش به سوی قندهار حرکت کرد و آن را به تصرف درآورد. افغانستان بلافاصله از تسلط دولت ایران خارج شد، زیرا او دولت سلطنتی مستقلی را تشکیل داد... بعد از نابینا شدن شاهرخ، او دوباره به خراسان آمد، مشهد را تصرف کرد، میرعلم را کشت و رؤسای محلی را متعهد به حمایت از شاهرخ کرد.

بعد از مرگ نادرشاه، رشید، رئیس بختیاری‌ها به کوهستان گریخت و در این ضمن محمدحسن خان رئیس ایل قاجار در برابر احمدخان و افغان‌ها به مقاومت پرداخت و سرانجام ایالت‌های گیلان،

۱. هنوز اندکی از استقرار شاهرخ نگذشته بود که میر سیدمحمد، متولی آستان قدس که از عهد نادرشاه بدین سمت برقرار بود و در جلوس علی شاه به او پیوسته و پس از گرفتاری وی با ابراهیم‌خان عهد دوستی بسته بود، به عنوان مدعی تازه سلطنت قد علم کرد. سید محمد از طرف مادر فرزند شهربانو بیگم دختر سلیمان صفوی بود که دختر سلطان حسین را نیز به زنی گرفته بود. هوادارانش او را به نام شاه سلیمان ثانی بر تخت نشانند (۲۰ محرم ۱۱۶۴) مدت سلطنت او را ۴۰ روز نوشته‌اند. چیزی نگذشت که یوسف علی بیگ نام به نوبه خود علیه او قیام کرد و شاهرخ را دوباره بر تخت نشانند. ر.ک.: رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، جلد اول، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

مازندران و استرآباد را تحت تسلط خود درآورد. در آذربایجان، آزادخان، یکی از سرداران نادر حکومت جداگانه‌ای تأسیس کرده بود. علی‌مردان‌خان برادر رهبر بختیاری‌ها اصفهان را به زور تصرف کرد و اسماعیل برادرزاده شاه سلطان حسین را به پادشاهی برداشت و خودش را به عنوان یکی از دو وزیر اسماعیل مطرح نمود. فرد دیگر، کریم‌خان رئیس گردان زند بود. بعد از مدتی علی‌مردان‌خان به قتل رسید و کریم‌خان به تنهایی قدرت را در اصفهان به دست گرفت. به دنبال آن جنگ سه جانبه‌ای بین کریم‌خان زند، آزادخان افغان و محمدحسن‌خان قاجار درگرفت.

کریم‌خان پس از تمشیت امور اصفهان به سوی مرزهای مازندران لشکرکشی کرد؛ پیروزی در جنگ با محمدحسن‌خان بود، ولی نمی‌توانست دشمن را تعقیب کند زیرا مجبور بود با آزادخان مقابله کند. فرد اخیرالذکر... در گیلان. کریم‌خان نیروهایش را در تهران دوباره سازماندهی کرد و به اصفهان عقب نشست.

آزادخان در قزوین مستقر شد. در بهار بعد کریم‌خان به مقابله با آزادخان شتافت و شکست خورد و تا اصفهان مورد تعقیب آزادخان قرار گرفت. کریم‌خان به راه خود به سوی شیراز ادامه داد و آزادخان به تعقیب او پرداخت. کریم‌خان از اعراب گرمسیر^(۹) استمداد کرد و متفقاً علیه آزادخان قیام کردند. با کمک آن‌ها کریم‌خان، خساراتش را برطرف کرد و به سوی اصفهان پیشروی نمود. [آزادخان] افغان منتظر ورود او نشد، بلکه به سر حکومت خود در تبریز بازگشت. [خان] زند از اصفهان خارج شد، برای دومین بار از قاجارها شکست خورد سپس در پشت دیوارهای شیراز پناه گرفت. پس از آن قاجارها به سوی آذربایجان حمله کردند و آزادخان را بیرون راندند.

سال بعد، محمدحسن‌خان با ۸۰,۰۰۰ نفر برای حمله به شیراز بازگشت. کریم‌خان مجبور شد در شیراز پناه بگیرد و اطراف آن شهر

ویران شد. محمدحسن خان مجبور شد به شمال عقب‌نشینی کند. کریم‌خان به‌سوی اصفهان حرکت کرد و در اینجا تقریباً از اطاعت همه شهرهای ایران برخوردار شد. محمدحسن خان به قتل رسید...

همه بخش دوم این خلاصه به مانند حرکات شطرنج است، ولی موضوع با وجود سه پادشاه و قوایی به جای افراد معمولی پیچیده است، اما از آن لحاظ بیشتر گیج‌کننده می‌شود که حتی تاریخ و سالی ذکر نشده است. برای دقت بیشتر منابع کارملیت و دیگر مبلغین مذهبی غالباً مفید هستند.

شاید در اوایل ۱۷۵۱ هیچ جنگ یا درگیری گسترده‌ای روی نداد. کشیش دومینیکن ریموند برسیلی^۱ که در اصفهان باقی مانده بود چنین نوشت که امور در ایران چشم‌انداز بهتری پیدا می‌کند، بدین ترتیب دومینیکن دیگری^(۱۰) چنین گزارش داد. اما

در اواخر سال گذشته (یعنی ۱۷۵۱) لرها یا بختیاری‌ها، نژادی که حرفه آن‌ها راهزنی است، شهر اصفهان را با حمله گرفتند و وارد آن شدند و هر فردی را مجبور به پرداخت پول کردند و ما نیز چون دیگر خانواده شریمان‌ها را نداشتیم تا از ما حمایت کنند، مجبور شدیم مبلغ ذکر شده را پردازیم تا از آزار زندانی شدن فارغ باشیم. در حال حاضر همه ایران در حال شورش است و به همین علت بسیاری از پیروان کاتولیک ما به مرزها و دیگران به هند، مسکو و اروپا گریخته‌اند...

در اینجا یک نمونه از عدم امنیت موجود در جاده‌ها ذکر می‌کنیم هنگامی که نویسنده‌ای به نام اسقف سباستین مارگریت مقدس^(۱۱) در اوایل ۱۷۵۲ از اصفهان به بغداد سفر کرده بود.

ما ۴۰ اسکودی^۱ برای هزینه سفر، ۲۰ اسکودی برای راهداری^(۱۲)، ۴۰ اسکودی برای ۵ تفنگدار که از اصفهان به‌عنوان همراه برای کاروان بزرگ اجیر شدند پرداخت کردیم و با آن‌ها طی ۴۰ روز به سلامت به بغداد رسیدیم. من و مستخدم همراهم برای ماندن در آنجا روزانه یک اسکودی مالیات پرداختیم. کاروان بدون داشتن محافظان بدون شک غارت می‌شد و مسافران توسط راهزنان کشته یا اسیر می‌شدند. این راهزنان بارها در کردستان کوشیدند به ما حمله کنند....

بعداً پس از آن‌که چند ماه در بوشهر در مصاحبت اسقف، برادر عالیجناب سباستین و قائم‌مقام اسقف^۲ بود از بصره مورخ ۱۷۵۳/۱۲/۲۳^(۱۳) به عالیجناب لِرکاری^۳ معاون مجمع مقدس تبشیر ایمان چنین نوشت:

... در ماه اکتبر ۱۷۵۳ چنان اخبار بدی از جلفا و اصفهان رسید که دیگر به‌هیچ‌وجه برای ما عملی نبود که به آنجا سفر کنیم، زیرا «سردار» ارتش ایران به نام کریم‌خان، حاکم کنونی اصفهان که به‌عنوان حامی جلفا از مبلغان و عیسویان در آنجا حمایت می‌کرد، در پایان لشکرکشی (یعنی فصل) در جنگ شکست خورد و مجبور شد بگریزد و اصفهان را ترک کند. بدین‌ترتیب افرادی از لرستان و افغان‌ها^(۱۴) به زور وارد شهر شدند و چون عادت به غارت و اسیر کردن عیسویان داشتند، بی‌درنگ خراج سنگینی بر شهر اصفهان و جلفا بستند که به ۶۰ هزار تومان بالغ می‌شد و سپس بسیاری از افراد

۱. scudi، در اسپانیولی به معنی سِپر است و برای نام سکه‌های مختلفی از طلا و نقره به کار رفته است نخستین سکه طلا که به این نام نامیده شد در ۱۵۳۷ م ضرب شد. همچنین این نام برای سکه‌های اسپانیولی و امریکای جنوبی به کار می‌رفت. پرتغال نیز در ۱۷۲۲ سکه‌ای به این نام ضرب کرد و تا ۱۸۳۵ این کار را ادامه داد و گاهی به برنز و گاهی به نقره ضرب می‌شد. ر.ک. به:

World Coin Encyclopedia

2. Vicar General

3. Lercari

را به چوب فلک بستند و عده زیادی را به قتل رساندند. آن‌گاه شهر جلفا را تا چند روز غارت کردند و خانواده‌های مسیحی زیادی را به اسارت درآوردند.

بدین ترتیب کشور ایران و به‌ویژه اصفهان پایتخت آن و جلفا در زمان حال در چنان وضع آشفته‌ای هستند که همه عیسویان رو به فرار نهاده‌اند...

اسقف اصفهان در ۱۷۵۴/۴/۳۰^(۱۵) در بصره نامه‌ای را از جلفا استنساخ کرده بود که احتمالاً به وسیله کشیش دومینیکن ریموند برسیلی^۱ نوشته شده و درباره آنچه که در تهاجم اکتبر ۱۷۵۳ روی داده بود است:

وی نوشت سرانجام ما به دست شورشیان افغانی افتادیم. آزادخان^۲ رئیس آن‌ها فاتحانه وارد اصفهان شد و بی‌درنگ زمام امور را به دست گرفت و اکنون در قصر سلطنتی اقامت دارد و قوایش مرکب از ارادل و اوباش و دزدان در صومعه پدران آگوستینی پرتغالی اقامت کردند. آن‌ها اسب‌های خود را در کلیسا بستند و آن را به صورت اصطبل درآوردند. هم‌چنان‌که آن‌ها چندی قبل، هنگامی که لرها اصفهان را گرفتند و غارت کردند، همین کار را در مورد کلیسای پدران کاپوسن انجام دادند^(۱۶). هم‌چنین کوشیدند در صومعه کارملیت‌ها مقیم شوند، اما فردیناند^(۱۷) راهب غیرکشیش^۳ که فردی زیرک و هوشیار است شخصاً نزد رئیس شورشیان رفت و موفق شد نگهبانانی با این

1. Raymond Berselli

۲. در سال ۱۷۵۳ آزاد خان برای دومین بار به اصفهان آمد تا کریم‌خان را از آنجا براند. کریم‌خان بدون درگیری فرار کرد و آزادخان وارد اصفهان شد و از کلانتر جلفا به نام هاروتون گوجیگنس خواست تا بی‌درنگ ۸ هزار تومان جمع‌آوری کند وگرنه جلفا را غارت خواهد کرد؛ ولی سرانجام آزادخان به ۶ هزار تومان راضی شد و ۲ هزار تومان دیگر را بخشید. رک: هاروتون دره‌هانیون، تاریخ جلفای اصفهان، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

3. Lay Brother Ferdinand

فرمان به دست آورد که کسی نباید مزاحم او بشود. با وجود این فرمان، افسران و سربازان به اندازه‌ای گستاخ هستند که بارها در طی روز می‌روند و مزاحم او می‌شوند... جلفا به ازبکان، یعنی متحدان آن‌ها داده شده است که شورشیان رذل و دزدی هستند و جلفا مجبور است روزانه برای غذا و چیزهای دیگر به آن‌ها پول بدهد...

این نکته که که چگونه آن حملات مداوم از سوی غارتگران تازه‌نفس منابع را ویران کرد و مبلغین و همچنین شهروندان دیگر را غارت نمود از نامه مورخ ۱۷۵۴/۲/۴^(۱۸) همین نویسنده مستفاد می‌شود:

... آن‌ها اخیراً جریمه جدیدی را بر جلفا و متعاقباً بر ما تحمیل کرده‌اند. آن‌ها شبانه با گرز و فانوس نزد من آمدند تا آن مبلغ را به زور از من بگیرند و به من چند ضربه زدند. از آنجایی که هیچ پولی نداشتم، بار دیگر ظرف مخصوص عشای ربانی را به آن‌ها دادم. سپس در سپیده‌دم مقداری پول وام گرفتم و وقتی که پول یعنی مبلغ تحمیلی را به آن‌ها دادم ظرف ویژه عشای ربانی را پس گرفتم. از زمان ورود راهزنان افغانی تا امروز من ۵۴ هزار^(۱۹) مالیات پرداخته‌ام که به پول رومی ۵۲۶ اسکودی می‌شود. به همین سبب من مدیون کسانی هستم که آن را به من قرض داده‌اند و باید بهره آن را بپردازم. به سبب آن‌که مردم بعضی افغانه را در زمانی که افغان‌ها کوشیدند وارد اصفهان شوند به قتل رسانده بودند، افغان‌ها اهالی سه دهکده بزرگ نزدیک اصفهان را غارت کردند، بعضی را به بردگی بردند و جمعی را به قتل رساندند.^(۲۰) افغان‌ها و تاتارها کاروان‌هایی را که از بوشهر و بندر ریگ به اصفهان می‌آمدند در یک منزلی اصفهان به کلی غارت کردند (خداوند به شما رحم کرد که با آن‌ها نیامدید...) ... حرکت یک روزه از اصفهان. آن‌ها کالاهای هندی و اروپایی خواجه محمد قافله سالار را که تقریباً به قیمت ۴ هزار تومان بود به غارت بردند و خود او

را اسیر کردند و چون به اصفهان رسیدند، بستگانش با پرداخت ۲۵ تومان او را آزاد ساختند. بعضی از ارامنه که برای نجات خود را به چاه انداخته بودند خفه شدند؛ فقط ۳ ارمنی فرار کردند که نیمه‌جان و عریان به جلفا رسیدند. اما در مورد بقیه، بعضی را کشتند و عده‌ای را به‌عنوان اسیر با خود بردند. هر چیزی که جناب‌عالی برای ما به‌عنوان غذا و لباس می‌فرستادید که با خود ببریم از ما می‌گرفتند. بسیار خوب! صبر باید کرد! شایسته است که از قلب مهربان و ترحم شما بر ما سپاسگزاری کنیم...

اسقف سباستین دربارهٔ حملات مداوم لرها یا بختیاری‌ها و بعداً افغان‌ها سخن می‌گوید که در اکتبر گذشته بار دیگر اصفهان و جلفا را غارت کرده بودند، در نامه خود مورخ ۱۷۵۴/۱/۱۴^(۲۱) پس از ذکر این‌که همه عیسویان از آنجا و نواحی دیگر ایران گریختند و اکثر آن‌ها با او در بصره پناه گرفتند این فقره را افزود:

... این تحمیلات آنقدر زیاد بود که آن‌ها مردان، زنان، پسران و دختران را مانند گاو، گوسفند و اسب می‌فروختند...

ملاحظه دیگری در اوضاع کشور را می‌توان ذکر کرد: اسقف بغداد در تاریخ ۱۷۵۴/۹/۲۰ چنین نوشت:

از همدان تا بغداد حتی یک مسیحی پیدا نمی‌شود: اقامتگاه مبلغین و کلیسا در همدان به کلی ویران شده و خود شهر نیز به چنان درجه‌ای خراب گردید که ۲۰۰ نفر هم یافت نمی‌شود... حتی یک ارمنی باقی نمانده است، همگی یا به قتل رسیدند یا به صورت برده آن‌ها را برده‌اند و یا به قلمروهای ترکان عثمانی پناهنده شده‌اند... (ر.ک.: گزارش برای پاپ که در رُم چاپ شد).

از این گزارشات چنین برمی‌آید که دو حمله صورت گرفته است، یک حمله از سوی بختیاری‌ها در پایان ۱۷۵۱ و دیگری به وسیله لرستانی‌ها و افغان‌ها در اکتبر ۱۷۵۳.^(۲۲)

به مدت ۲ سال در مکاتبات موجود اشاره‌ای به اوضاع ایران نشده است: و سپس نامه‌ای در تاریخ ۱۷۵۶/۹/۱۴ از بصره به‌طور^(۲۳) مبهم این مطلب را ذکر می‌کند:

تاکنون ایران در انقلاب به سر برده است و به نظر می‌رسد گویا اوضاع بهتر می‌شود. زیرا طی ۸ ماه^(۲۴) تنها یک «پادشاه» به نام شاه اسماعیل^۱ در اصفهان اقامت داشته که تاکنون ۳ سال در اصفهان حکومت کرده است، قبلاً ۷ سال^(۲۵) ... بنابراین می‌توان به بهتر شدن اوضاع امیدوار بود...

اما از این شاه اسماعیل صفوی دست‌نشانده که حکومت ظاهری او حدود ۳ سال و ۸ ماه بود ظاهراً هیچ تاریخ و یا سکه‌ای از آن به دست نیامده است. ۲ ماه بعد مورخ ۱۷۵۶/۱۱/۹^(۲۶) همین مبلغ کارملیت گزارش داد:

بر طبق دستورهایی که به من داده شده است وظیفه خود می‌دانم عالیجناب لرکاری^۲ سر اسقف رودس^۳ را آگاه کنم که در پایان لشکرکشی سال ۱۷۵۶ در ماه سپتامبر گذشته، پادشاه مورد تأیید ایران دوباره از سلطنت خلع شد. این اقدام توسط آزادخان سردار افغانی و

۱. کریم‌خان، ابوالفتح‌خان و علی‌مردان‌خان پس از اتحاد تصمیم گرفتند فردی از خاندان صفویه را به سلطنت برسانند تا به سلطه خویش مشروعیت قانونی بدهند. شاه اسماعیل فرزند یکی از صاحب‌منصبان درباری به نام میرزا مرتضی و دختر شاه سلطان حسین بود که نام اصلی او ابوتراب بود و تحت نام شاه اسماعیل ثانی سلطنتش اعلام گردید. منابع ایرانی معمولاً او را شاه اسماعیل دوم می‌گویند و شاهی را که به همین نام مدتی در سال‌های ۱۵۷۶-۱۵۷۷ در ایران حکومت کرده است نادیده می‌گیرند. ر.ک.: جان پری، کریم‌خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، مجموعه ایران‌شناسی فواز، چاپ اول، ۱۳۶۵، ص ۳۲.

رئیس افغان‌ها که اکنون در اصفهان حکومت می‌کند انجام گرفت ...

با وجود این در ۱۷۵۷/۵/۲۰ نیروهای متخاصم - به طور موقت به جای دیگری حرکت کرده بودند زیرا کشیش دومینکن ریموند برسیلی که در محل بود چنین اظهار داشته است: (۲۷)

در حال حاضر این شهر رئیسی ندارد. نه از افغان‌ها نه از قاجارها، نه از زندها ...

اما سه ماه بعد قائم مقام اسقف کشیش هایسینت^۱ در مورخ ۱۷۵۷/۸/۲۳^(۲۸) از بصره حذف نهایی آزادخان رقیب افغانی را گزارش داد:

در ایران جنگی بزرگ به وقوع پیوسته و یکی از مدعیان پیروز شده است و لشکر آزادخان مدعی تاج و تخت به طور کامل شکست خورده است. او به همراه ۵۴ نفر از افرادش گریخته و به بغداد آمده است. در این شهر او مورد استقبال سلیمان، پاشای بغداد قرار گرفت. این آزادخان رئیس افغان‌هایی است که ایران را کاملاً غارت کردند...

کشیش ریموند برسیلی در نامه‌ای دیگر مورخ ۱۷۵۸/۲/۸^(۲۹) به معاون مجمع مقدس تبشیر ایمان، عالیجناب آنتونلی^۲ چگونگی جریان این برکناری را توضیح داده است:

اما در مورد اصفهان من می‌توانم بگویم که جنگ ادامه دارد و در حال حاضر تنها ۲ مدعی تاج و تخت ایران باقی مانده است - یکی به نام کریم خان، دیگری حسن خان [قاجار]؛ خدا کند که در این کشور، همچنین میان شاهزادگان مسیحی صلح برقرار شود، زیرا جنگ مصایب زیادی با خود می‌آورد ...

در این‌که محمدحسن‌خان در چه زمانی به قتل رسید از نامه‌های بررسی شده مشخص نمی‌شود، اما احتمالاً در حدود آغاز سال ۱۷۶۰ بود، زیرا در ۱۶/۸/۱۷۶۰^(۳۰) در حلب کشیش دومینیکن لئوپلد سُلدینی^۱، ضمن حرکت به شرق نوشته بود:

در این هنگام اخبار موثقی رسید که کریم‌خان، پادشاه جدید ایران تاج و تخت را به‌طور مسالمت‌آمیز در اختیار دارد، به‌طوری‌که تجارت دوباره برقرار است و مبلغین می‌توانند وارد شوند...

در این ضمن از خود جلفا کشیش دومینیکن ریموند برسیلی، در مورخه ۸/۱۱/۱۷۶۰^(۳۱) توانست به مجمع مقدس تبشیر ایمان چنین بنویسد:

... در حال حاضر کشور و جاده‌ها در وضع خوبی قرار دارد. کریم‌خان زند که هشت ایالت خوب از این سرزمین پهناور را در اختیار دارد پادشاهی مهربان است و به‌خوبی حکومت می‌کند؛ او نسبت به اتباع مسیحی خود نظر مساعدی دارد، خدا او را حفظ کند و کامیاب گرداند! او با سایر رؤسا که ایالات دیگر این کشور را در اختیار دارند در جنگ نیست. تعداد کمی از مسیحیان در جلفا باقی مانده‌اند و کاتولیک‌ها تنها حدود ۳۰ نفر هستند، مردم بیچاره‌ای که در طی این سال‌های مصیبت‌بار نتوانسته‌اند بگریزند. اما همیشه سوداگران کوچکی در اینجا وجود دارند که از مسیحیان شرقی هستند و از این شهر می‌گذرند (یعنی اصفهان)...

اسقف امانوئل^(۳۲) از بغداد خطاب به کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان نامه‌ای نوشته بود که متأسفانه در راه گم شد یا آن را دزدیدند، مگر این‌که مؤلف در تحقیق خود آن را نادیده گرفته باشد - «در آغاز ماه مارس

1. Leopold Soldini

گذشته (یعنی ۱۷۶۳) ... گزارشی درباره پیروزی کاملی که کریم‌خان بر رقبای خود به دست آورده بود ...» بنابراین در این‌که آیا جنگ تازه‌ای بین سال‌های ۱۷۵۸ و ۱۷۶۳ بود در این مکاتبات چیزی به چشم نمی‌خورد. اسقف امانوئل به ژم اطلاع داد زمانی که این پیروزی کامل در بغداد معلوم شد:

... تعدادی از خانواده‌های ایرانی و ارمنی که از مدت‌ها پیش در بغداد پناهنده شده بودند ترتیباتی برای بازگشت آن‌ها به خانه‌هایشان داده شد. در ۱۶/۴/۱۷۶۳ از حلب وارد اینجا شدند ... دو پدر دومینیکن به نام‌های کشیش وینسنت فرر^۱ و کشیش جان باتیست^۲ به اصفهان منصوب شدند ... آن‌ها در شرایط بسیار خوبی برای رسیدن به مقصد خود وارد بغداد شده بودند ... این پدران روحانی وقت لازم را برای آماده شدن جهت سفر داشتند و سرانجام در ۱۵/۵/۱۷۶۳ با کاروانی ظاهراً مرکب از ده هزار نفر به حرکت درآمدند!

دو ماه بعد همان اسقف از کشیش دومینیکن ریموند برسیلی نامه‌ای مورخه ۱۸/۴/۱۷۶۳^(۳۳) دریافت داشته بود که در آن این مبلغ مذهبی دومینیکن از جلفا چنین گزارش داده بود:

سراسر ایران و به‌ویژه اصفهان به علت حاکمیت عاقلانه کریم‌خان آرام است و غذا به حد کافی یافت می‌شود.

در واقع کلمات خود کشیش از این قرار بود:

امور دنیوی بهتر از این نمی‌تواند باشد اما در مورد امور معنوی چنین نیست.

این بدان معنی بود که هیچ مبلغی برای سرپرستی عیسویان وجود

1. Vincent Ferrer (Ricci)

2. John Baptist (de Bernardis)

نداشت. تا این زمان اسقف جدید اصفهان عالیجناب کرنلیوس^۱ جوزف مقدس به این منطقه وارد شده و از بصره مورخ ۱۷۶۳/۷/۵^(۳۴) اطلاعات صریح‌تری داشت که ارائه بدهد:

ایران، یا به عبارت دیگر اصفهان و ایالات تابع کریم‌خان، کاملاً آرام آرام هستند؛ زندگی گران نیست، اما کشور خالی از افراد و بدون پول است. معلوم نیست هیچ یک از کاتولیک‌هایی که از اینجا رفته‌اند برگشته باشند، زیرا آشوب‌ها و شورش‌های تازه‌ای را پس از مرگ کریم‌خان پیش‌بینی می‌کنند که به همین سبب تاکنون کریم‌خان جرأت نکرده است خود را شاه بنامد، بلکه فقط به لقب وکیل اکتفا کرده است...

سپس او به مسئله خلیج فارس پرداخت:

... انگلیسی‌ها چند ماه پیش با یک ناوگان مرکب از ۳ کشتی بندرعباس^(۳۵) یا گمبرون را ویران کردند که شهری ایرانی و در مصب خلیج فارس قرار دارد، چون آن‌ها به تازگی بنگاه تجارتی خود را از آنجا به محل دیگری^(۳۶) به نام بندر بوشهر در خلیج فارس انتقال داده بودند. این محل تا جزیره خارک چند ساعت بیشتر فاصله ندارد...

اسقف کرنلیوس در تاریخ ۱۷۶۴/۸/۲^(۳۷) شرح حوادث سیاسی سال بعد را ضمن آن‌که می‌خواست از بصره به بوشهر^(۳۸) عزیمت کند برای معاون مجمع مقدس تبشیر ایمان چنین خلاصه کرد:

... کریم‌خان که در حال حاضر تحت عنوان وکیل بر بخشی از ایران حکومت می‌کند (یعنی نماینده فردی که شاه برحق است) شهر تبریز را به تصرف درآورده و رقیب عمده خود یعنی فتحعلی‌خان قاجار را

1. Cornelius

مطیع خود ساخته است. کریم‌خان امیدهایی را به وجود آورد^(۳۹) که آن آرامشی که در این منطقه بسیار مورد نیاز است دوباره برقرار شود. جاده‌ها چند ماه باز بودند و دو پدر دومینکن مذکور از آن برای رفتن به جلفا استفاده کرده‌اند. اما این آرامش مدت زیادی به طول نینجامید و به‌زودی بر اثر خیانت زکی‌خان حاکم اصفهان که علیه کریم‌خان برادر خود شورش کرد بر هم خورد. کریم‌خان مجبور شد با او بجنگد و موفق شد پایتخت را که زکی‌خان، آن را غارت کرده بود از او پس بگیرد اما نتوانست او را به اطاعت خویش وادار سازد. آنچه که جنگجوی خوب (کریم‌خان) را بیشتر نگران می‌ساخت توطئه‌های مخفی بود که پیوسته توسط درباریان علیه او صورت می‌گرفت. کریم‌خان برخلاف طبیعت صلح‌جویانه خود مجبور شده است تعداد زیادی از آن‌ها را با دلیل یا به علت سوءظن به قتل برساند. از آنجا که امور در چنین وضع بحرانی بود، حتی یک نفر از مبلغین کاتولیک و یا یک بازرگان ارمنی علی‌رغم دعوت‌های مکرر و وعده‌های اغواکننده کریم‌خان به ایران مراجعت نکرده است، زیرا همگی آشوب‌های تازه‌ای را پیش‌بینی می‌کنند که مسلماً پس از مرگ او که هر ساعت انتظار شنیدن آن می‌رود پیش خواهد آمد. این امر به علت اخبار قطعی و مسلمی است که در مورد تنفر کارگزاران عمده از او وجود دارد، عمدتاً به علت آن‌که کریم‌خان بر اثر معاشرت با ارامنه و گرجی‌ها به نوشیدن شراب به حد افراط روی آورده است - امری که ایرانیان نمی‌توانند تحمل کنند ...

۳ ماه بعد، در تاریخ ۱۷۶۴/۱۱/۱۰^(۴۰) از اصفهان اسقف کرنلیوس که ظاهراً از توجه مجمع مقدس تبشیر ایمان به اظهارات رسیده از بغداد و جاهای دیگر در مورد ناکامی او در رسیدن به مرکز اسقف‌نشین خود خشمگین بود، چنین اعتراض کرد:

اگر ایران در آن آرامشی بود که مجمع مقدس تبشیر ایمان حدس می‌زد^(۴۱) احتیاجی نبود که برای رفتن به سوی اصفهان به من اصرار کنند. ولی قضایا از آنچه که در اروپا می‌پندارند بسیار متفاوت است، مانند سابق هرج و مرج حکمفرما است، تمام امور آشفته است. نه هیچ رئیسی وجود دارد و نه هیچ پیروی و کریم‌خان، که روزنامه‌ها^(۴۲) او را بسیار قدرتمند نشان می‌دهند، به علت قوای کم و دشمنان بسیار در موقعیتی قرار ندارد که آن‌ها را مطیع خود سازد و تاکنون موفق نشده است که لقب پادشاه را اختیار کند. هنگامی که جاده‌ها در یک جهت باز می‌شوند، دو جاده دیگر بدون هیچ راهی بسته می‌شود. به محض این‌که به بوشهر برسم، همان‌گونه که در نامه قبلی قول داده‌ام به جنابعالی مفصل‌تر خواهم نوشت و این فقط بدان منظور است که شما را از رسیدن نامه‌هایی که برای من از سوی مجمع مقدس تبشیر ایمان در ژانویه و فوریه و مارس ارسال شده است آگاه سازم...

از بوشهر، در تاریخ ۱۷۶۵/۵/۲^(۴۳) گزارش وعده داده شده ارسال گردید و برای خواننده و محقق امروزی کمال اهمیت را دارد؛ این نامه اثر مردی است که ظاهراً در تنظیم چنین نظریاتی مهارت داشت، مردی با تجربه طولانی درباره شرق که دارای دیدگاهی بی‌طرفانه درباره وقایع سیاسی زودگذر بود؛ این نامه هدف مشخصی داشت:

برای آشنا ساختن مجمع مقدس تبشیر ایمان با وضع مادی و معنوی ایران به‌طوری‌که جنابعالی و همکاران ارجمند شما بتوانند خودشان قضاوت کنند که آیا در اوضاع کنونی برای من عاقلانه، مفید و امکان‌پذیر است که در اصفهان مقیم شوم یا مصلحت‌آمیزتر است که در اسقف‌نشین منطقه دیگری مقیم شوم که برای افراد تحت مراقبت من سود بیشتری در برداشته باشد...

اکنون به بحث درباره وضع این کشور و حکومت موقت آن

برگردیم. شهرها و ایالاتی که اکنون در تصرف کریم‌خان است بر این قرار می‌باشد.

اصفهان	شوشتر
شیراز	گیلان
تبریز	آذربایجان

همدان و بخشی از ارمنستان بزرگ

به انضمام لرستان، ایالتی که زادگاه اوست. بقیه کشور تحت کنترل غاصبان مختلف قرار دارد.

(الف) خراسان - ایالتی بسیار وسیع که نادرشاه مشهور از آن برخاست و در اروپا به نام قلی‌خان شهرت دارد. فرمانروای این ایالت، نوه نادرشاه موسوم به شاهرخ است که از سوی مادر، نوه شاه طهماسب^(۴۴) نیز هست که آخرین شاه از سلسله واقعی فرمانروایان صفوی ایران بود. اگر از بخت بد توسط شورشیان کور نشده بود، اکنون ایرانیان او را به رسمیت می‌شناختند. امروزه بسیاری چنین می‌پندارند که مردم منتظرند یکی از پسران او بزرگ شود تا او را به عنوان پادشاه سراسر ایران به رسمیت بشناسند.

(ب) ایالت قندهار، که با قلمروهای مغول [مغولان هند] و سرزمین افغانه هم مرز است. (که ابتدا افغانه بودند که ایران را فتح کردند و بعداً سر به فرمان قلی‌خان نهادند) که از احمدشاه یعنی پادشاهی از نژاد خودشان اطاعت می‌کند.

(ج) تاتارهای ازبک آزادی خودشان را دوباره به دست آورده‌اند و تحت حاکمیت رهبری مستقل زندگی می‌کنند.

(ح) سرزمین لار که از کرمان تا بندرعباس امتداد دارد و تحت فرمان مردی به نام زکریاخان از رقبای کریم‌خان است.

(د) سرزمین‌های سند، هرمز، مسقط، گرجستان، بلوچستان و دیگر

ایالات گوناگون دارای امیران مستقل ویژه خود هستند.

(ر) همه شهرها و بنادر خلیج فارس از مرزهای هند گرفته تا بصره به استثنای بوشهر هر کدام دارای رئیس عرب مستقل خودشان هستند که رئیس عمده آنها فردی به نام میر مهنّا است. این شخص که به علت دزدی‌های دریایی بسیار مشهور است، حملات خود را در خشکی تا دروازه‌های شیراز ادامه می‌دهد. علاوه بر همه این افراد، در همان بخش کشور که کریم‌خان حکومت می‌کند و وابسته به او است می‌توان رؤسای کوچک متعدد و مستبدانی را نیز یافت که پیوسته به جاده‌ها هجوم می‌آورند و کاروان‌ها را بدون کوچک‌ترین نگرانی غارت می‌کنند؛ به علت این‌که در مکان‌های صعب‌العبوری در کوهستان‌ها ساکن هستند.

بنابراین جنابعالی اکنون می‌توانید ببینید چه مدت زمانی نیاز است قبل از آن‌که صادقانه بتوان گفت که ایران آرامش و شکوه سابق خود را باز یافته است.

اما در مورد نحوه حکومت سیاسی کریم‌خان نباید تصور کرد که او منحصرأ با یهودیان، زردشتیان و مسلمانان از هر ملیت و گروه موافق است. هدف عمده او جست‌وجوی هر وسیله‌ای برای پرجمعیت کردن مجدد ایران است که تقریباً خالی از سکنه شده است، لااقل در بخش‌هایی که او در اختیار دارد. در واقع اگر چه او تاکنون نتوانسته مسیحیان مهاجر را (که تصور می‌رود در گذشته زیاد بودند) ترغیب کند که بازگردند، اما ایرانیان به تعداد زیاد بازگشته‌اند، به ویژه آن‌هایی که در بغداد و بصره پناه گرفته بودند، به منظور این‌که بتوانند مانند سابق بر طبق مذهب شیعه به انجام مراسم مذهبی خود بپردازند که در سرزمین‌های تحت سلطه سلاطین عثمانی، جایی که مذهب تسنن رواج دارد، ممنوع است.

از آنجا که خون سلطنتی در رگ‌های کریم‌خان جریان ندارد و دارای اصل و نسب پایین و نژاد پستی^(۴۵) است، تاکنون جرأت نکرده است لقب پادشاهی بر خود بنهد، زیرا به‌خوبی پیش‌بینی کرده است که اگر چنین اقدامی انجام دهد ایرانیان متلون المزاج را از اطاعت خود بیزار خواهد کرد و او را غاصب خواهند نامید. به همین علت تاکنون لقب وکیل را اختیار کرده که به معنای نماینده و برای ما معادل نایب‌السلطنه است. با وجود این اعتدال واقعی یا تصنعی، چندین بار در خطر سوءقصد^(۴۶) کارگزاران عمده خود قرار گرفته است که مجبور شد بسیاری از آن‌ها را بکشد یا نابینا کند؛ از جمله برادرزاده خودش را که از دلیری و شجاعت او تا آن زمان برای به دست آوردن پیروزی‌هایش استفاده کرده بود. چندماهی است که کریم‌خان با غده‌ای در گلویش سخت بیمار است و گفته می‌شود که این غده بر اثر افراط او در استعمال تریاک به وجود آمده است. اما آنچه طرفداران ایرانی او را به شدت ناراضی می‌کند این است که این فرمانروا به میگزساری عادت دارد که اغلب او را عصبانی و بیرحم می‌سازد: بدبخت کسی است که او را عصبانی کند درحالی که سرش با شراب گرم است - یعنی بریدن گوش، بینی و کورکردن امری عادی است. نوعی از اعدام که تاکنون در ایران سابقه نداشته است و شاید کمتر دردناک باشد ولی باعث وحشت بیشتر می‌شود، این است که او رواج داده است که شخص محکوم را دست و پا بسته در دهانه توپ قرار می‌دهند و به وسیله توپ او را در هوا قطعه‌قطعه می‌کنند.

طی ۲ سال گذشته، در اینجا منتظر این امیر و نیروهای او بودند، ولی او به علل دیگر بازداشته شده است؛ هم به علت شورش زکی‌خان^(۴۷) برادر خودش و هم به علت بیماری که در بالا به آن اشاره کردیم که باعث می‌شد او نگران جان خودش باشد و اگر

مرده بود چه شورش‌های جدیدی که برپا نمی‌شد! (۴۸) اما اکنون خدا را شکر در می‌یابیم که او کاملاً شفا یافته است و با نیرویی تازه در ایالت هویزه، دورترین شهر در کناره‌های بصره، است و در آنجا هم گفته می‌شود او را به زودی در این قسمت‌ها خواهند دید تا شورشیان عرب را در خلیج فارس به‌ویژه میرمُهنّا رئیس بندر ریگ را که در بالا ذکر کردیم مطیع سازد. ما در آینده خواهیم دید موفق به چه کاری خواهد شد (۴۹) و من در فرصت مقتضی جنابعالی و مجمع مقدس تبشیر ایمان را از آن آگاه خواهم کرد تا ببینم چه استفاده‌ای از آن می‌توانیم ببریم که به سود هیئت‌های مذهبی باشد...

سپس به بحث دربارهٔ مشکلاتی برگردیم که اگر او به قسمت شمالی جلفا در آن هنگام حرکت می‌کرد، احتمالاً به وجود می‌آید، از جمله خصومت اسقف ارمنی غیرکاتولیک که اختیارات غیرمذهبی نیز به او داده بودند (که در جای دیگر در این فصل نقل خواهد شد) اسقف کرنلیوس چنین ادامه می‌دهد:

... گرفتن دستورهایی از کریم‌خان برای من مفید بود، زیرا اولاً این فرمانروا پایتخت خود را در اصفهان برقرار نکرده و ترجیح داده در تبریز یا در شیراز اقامت کند، جایی که او دستور داد به این منظور قصری سلطنتی بسازند... (۵۰)

با اشاره به مطالب فوق مورخ ۱۷۶۵/۵/۲ همچنین دربارهٔ «آخرین نامهٔ من که افتخار تقدیم آن را از طریق سفیر فرانسه داشتم»، اسقف کرنلیوس بار دیگر در ۱۷۶۶/۳/۱۱ (۵۱) به کاردینال مجمع مقدس تبشیر ایمان و بالاخص دربارهٔ لشکرکشی عقب افتادهٔ کریم‌خان به نواحی ساحلی و نتایج نهایی و نامطلوب آن اشاره می‌کند:

اکنون برای من این مسئله باقی مانده است که شما را از لشکرکشی بی نتیجه‌ای که کریم‌خان در این نواحی بر ضد ۲ رئیس شورشی عرب انجام داد آگاه کنم. یکی سلیمان کعب^۱ (۵۲) که طی سال‌های گذشته بر مناطق زیادی از ایران در حدود مصب رودخانه‌ای که از بصره می‌آید تسلط یافت؛ دیگری به نام میر مُهنا که در این نواحی به سبب دزدی‌های دریایی مداوم و به سبب حمله‌هایی که در خشکی تا حدود دروازه شهر شیراز انجام می‌دهد شهرت دارد. در واقع کریم‌خان در آغاز تابستان (۱۷۶۵) به حرکت درآمد^۲، ولی نتوانست علیه هیچ کدام از آن‌ها کاری انجام دهد. او به این بهانه که سربازانش از گرمای تابستان شدیداً رنج می‌برند به همراه آن‌ها به شیراز برگشت و کشور را به دست دشمن سپرد. این عقب‌نشینی عجولانه قوای ایران زمینه را برای دو شورشی فراهم کرد تا بیش از پیش به شرارت بپردازند. سلیمان کعب نه تنها موفق به بازپس گرفتن زمین‌هایی شد که در هنگام

۱. والی بغداد که خود از عهده کعبیان برنیامده بود بهتر دید که کریم‌خان را به دشمنی آنان برانگیزد و نامه‌ای نوشت و همراه فرستادگان خود نزد کریم‌خان فرستاد و وعده داد که اگر سپاه ایران برای سرکوب کعبیان عازم ملاحیه شود آذوقه و خوراک لشکر ایران بر عهده حاکم بصره باشد و هر چه کشتی خواسته باشند از بصره برای ایشان فرستاده شود. کریم‌خان یکی دوبار قبلاً بر زبان رانده بود که کعبیان را گوشمالی دهد ولی چون شیخ سلیمان گزندگی به رعیت‌اش نمی‌رساند این بود که وکیل در سرکوبی او شتاب نداشت، اما پس از رسیدن نامه والی بغداد خواهش او را پذیرفت. ر.ک.: احمد کسروی، تاریخ ۵۰۰ ساله خوزستان، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۳۰، صص ۱۷۸ تا ۱۸۰.

۲. در سال ۱۱۷۸/۱۷۶۵ ه. ق کریم‌خان تا اهواز پیش رفت و به قلمرو شیخ سلمان (کعب) یورش برد. اما از کمک‌های وعده داده شده پاشا خبری نشد و کعبیان نیز از مقابل سپاه کریم‌خان می‌گریختند. پس از ۶ هفته عملیات بی‌ثمر و تلافی با گرمای نیمه ماه مه، کریم‌خان دستور توقف عملیات نظامی را داد، سپس او تصمیم گرفت با بنی‌کعب مثل خودشان رفتار کند. سد شیخ سلمان را شکست و مقدار وسیعی از اراضی کشاورزی را ویران کرد. شیخ به سرعت شرایط کریم‌خان را پذیرفت و پیغام داد که حاضر به پرداخت مالیات و گروهان است. هدیه‌ای بزرگ تقدیم شد. پسر شیخ به عنوان گروهان اعزام شد و قرار شد مالیات سالانه بالغ بر ۳ هزار تومان تقدیم شود. ر.ک.: جان پری، کریم‌خان زند، صص ۲۳۸ و ۲۳۹.

نزدیک شدن قوای ایران مجبور به ترک آن‌ها شده بود، بلکه متصرفات خود را بیشتر در سرزمین مجاور بصره گسترش داد (اگر چه جزو قلمرو عثمانی بود) - اما او در حمله شجاعت بیشتری از خود نشان داد - دو کشتی انگلیسی را که از هندوستان با کالاهای بسیار گرانبهایی عازم بصره بودند به تصرف درآورد. همچنین کشتی دیگری، یعنی یک کشتی جنگی با ۱۲ توپ که به همان ملت تعلق داشت - کاری که در گذشته جرأت انجام دادن آن را نداشت و آن اقدام به این بهانه بود که انگلیسی‌ها به دشمنان او یک کشتی داده بودند که بر ضد او به کار ببرند ...

اما در مورد شورشی دوم یعنی میر مُهنا، پس از این‌که ایرانیان و انگلیسی‌ها را مجبور کرد که از محاصره‌ای که با ناوگان‌های متحد خودشان در جزیره مجاور^(۵۳) مشترکاً انجام داده بودند دست بردارند. در اینجا آن شورشی با افرادش عقب‌نشینی کرد و همه کوشش‌های آن‌ها را که طی ۴۰ روز متوالی محاصره توانسته بودند او را به تسلیم وادارند خنثی کرد. میر مُهنا پس از موفقیت مشابهی هلندی‌ها را به سختی شکست داد. اینان که جای انگلیسی‌ها را گرفته بودند به همراه ایرانیان از بوشهر سعی کردند تا در جزیره مورد بحث پیاده شوند. در اینجا تقریباً همگی به قتل رسیدند و تنها چند نفری به زحمت توانستند با شنا کردن جان خود را نجات دهند. پس از این حوادث، آن شورشی گستاخ و بیرحم مبادرت به اخراج هلندی‌ها از جزیره خارک کرد و در مقابل خفت و خواری عمیق ما در این کار موفق شد، زیرا پس از تصرف بعضی از کشتی‌های مسلح آن‌ها در دریا افرادش را وارد آن جزیره (خارک) کرد. وی در این کار با مقاومتی روبه‌رو نشد و پس از یک محاصره ۹ روزه (اگر چه بدون هیچ توپ) موفق به تصرف آن شهر شد و دژ را مجبور به تسلیم کرد^(۵۴) و جان آن‌ها را بخشید، ولی به هلندی‌ها اجازه نداد بیش از لباسی که بر تن

داشتند چیزی با خود ببرند. چنین فتحی این شورشی وحشی را بی‌نهایت قدرتمند ساخت، زیرا گذشته از ۲۰۰ عراده توپ، قورخانه و مقدار قابل توجهی از ادوات جنگی که شرکت هلندی در آنجا داشته بود، اکنون وی همه آن کالاها و پول‌ها را در اختیار دارد که گفته می‌شود بالغ بر ۴,۰۰۰,۰۰۰ (چهار میلیون) تومان است، بدون محاسبه غنایمی که از اهالی گرفته است. تصرف خارک در شب نخستین روز این سال (۱۷۶۶) انجام گرفت...

سپس اسقف کرنلیوس به روشن ساختن روابط کریم‌خان با کمپانی هند شرقی انگلیس در آن زمان پرداخت:

این حوادث شوم همه ارتباط ما را با بصره قطع کرد و مانع از آن شد که من به دو نامه آخر شما پاسخ دهم که آن نامه‌ها را از طرف مجمع مقدس تبشیر ایمان چند ماه پیش در تاریخ ۱۷۶۵/۲/۲۰ و ۱۷۶۵/۳/۱۵ دریافت کرده بودم. قبل از دریافت آن‌ها تصمیم گرفته بودم به جلفا بروم و به منظور این که کار اشتباهی انجام ندهم، از وجود یک نفر انگلیسی که جهت دیدن کریم‌خان به شیراز می‌رفت استفاده کردم و پدر روحانی همراه خودم^(۵۵) را به آنجا فرستادم تا از کریم‌خان این تضمین را به دست آورم که ارامنه مزاحم من نخواهند شد. اما این وضع کاملاً برخلاف میل و آرزوی من صورت گرفت، زیرا از آنجا که وکیل از انگلیسی‌ها تنفر داشت - شاید به علت عدم توفیق در مطیع ساختن میر مهن - نه تنها به نماینده انگلیسی اجازه ملاقات نداد، بلکه گذشته از آن از پذیرش تقاضای مکتوب او خودداری کرد. بدین ترتیب مرد انگلیسی مجبور شد همراه با پدر روحانی بدون کسب هیچ‌گونه اجازه‌ای به بوشهر بازگردد. از آن جهت جنابعالی و همکاران محترم شما می‌توانند داورى کنند که آیا وقت آن فرا رسیده است که اسقف به سمت اصفهان حرکت کند یا نه ...

... دیروز یک ناوگان کوچک انگلیسی از بمبئی وارد اینجا شد که شامل ۳ کشتی جنگی و سه یا چهار کشتی مسلح دیگر با قوایی بر روی عرشه آن بود. این ناوگان بر ضد سلیمان کعب حرکت می‌کند تا او را وادار به جبران تصرف ۳ کشتی انگلیسی ذکر شده بنماید. من در اطلاع دادن نتیجه این لشکرکشی به شما کوتاهی نخواهم کرد...

باز هم از بوشهر، تقریباً در مرکز منطقه طوفانی این سال‌های پر از آشوب و تغییر اسقف کرنلیوس در تاریخ ۱۵/۱۰/۱۷۶۷^(۵۶) بار دیگر به معاون مجمع مقدس تبشیر ایمان چنین نوشت و با اعلام این حقیقت شروع کرد که بسیاری از پیشینیان و اسقف‌های ایالتی آن را نادیده گرفته بودند:

اما اطلاع از وضع معنوی این هیئت که درباره آن وظیفه خود می‌دانم شما را آگاه کنم که عمدتاً مربوط به اطلاع از وضع دنیوی آن است، مناسب می‌دانم که اخباری درباره این امر به شما بدهم. از ماه مه گذشته یعنی (۱۷۶۷) به بعد تا حالا این شهر (بوشهر) به علت ضعف مزاج کریم‌خان در کمال سختی و وحشت قرار داشته است، زیرا که کریم‌خان به شرابخواری و زنبارگی روی آورده است و به تحریک بعضی از دل‌کشان یا مشاوران خود باعث شده است که بعضی طوایف دیوارهای شهر را در محاصره بگیرند و مانع ورود آذوقه شوند و هرگونه ارتباط را با داخل کشور قطع کنند، به‌طوری‌که اگر کمکی از طرف دریا به ما نرسیده بود، همگی از گرسنگی مرده بودیم. ما چون انگیزه واقعی چنین دستور خشن و غیرمترقبه‌ای را نمی‌دانستیم و می‌ترسیدیم مبادا در اینجا نیز احتمالاً واقعه‌ای روی بدهد که یک ماه پیش در کنگان^۱ (یک بندر ایرانی دیگر در فاصله ۲ روز از اینجا) به وقوع پیوست. کنگان به دستور همان غاصب ناگهان توسط قوای او

1. Kangun

محاصره شد که شهر را غارت کردند و بعد از قتل عام ساکنان پیر و ناتوان آن، باقی اهالی را به عنوان اسیر به شیراز بردند. با ترس از چنین حادثه‌ای، افراد انگلیسی اینجا وابسته به کمپانی هند شرقی برای تأمین جان افراد و کالاهای شان دستور دادند دو کشتی جنگی به اینجا بیایند و من نیز از راه احتیاط ظروف مقدس و زینت آلات کلیسا همراه با کتاب‌ها و اشیای لازم دیگر را که برای هیئت کمال اهمیت را داشت، به بصره فرستادم، تا این که آنچه که اخیراً دوبار برای من در خارک، ضمن از دست دادن ۲ خانه ما در آنجا روی داده بود اتفاق نیفتد.

اکنون ما منتظر نتیجه آمدن تنها پسر شیخ بوشهر به دربار، یعنی شیراز، هستیم. او رئیس قبیله عرب و خراج‌گزار ایران است که توانست به صورت محرمانه و از طریق ناشناخته برای دیگران، برای شکستن خط محاصره راهی پیدا کند... و همراه با هدایایی برای سعی در یافتن نوعی سازش و تعامل خود را به شیراز برساند. اندکی قبل از سختی‌های ذکر شده، ناگهان واقعه‌ای روی داد، یعنی در اواخر ماه آوریل ۱۷۶۷ یک فرد انگلیسی همراه ملازمان بی‌شمار و باشکوه به عنوان سفیر از طرف کمپانی هند شرقی به نزد کریم خان فوق‌الذکر به شیراز فرستاده شد و هدف او این بود که از طریق وساطت او و نفوذش، با اعراب کعب یعنی اتباع ایران صلح برقرار شود و همچنین اجازه تأسیس پایگاه تجاری خودشان را در بوشهر، با همان امتیازات قدیمی که در بندرعباس از آن بهره‌مند بودند، به دست بیاورد، که آنجا را رها کرده بودند و اکنون به صورت ویرانه‌ای باقی مانده است.

با توجه به نتیجه موفقیت‌آمیز این سفارت باشکوه و فوق‌العاده در استمداد از سفیر مورد بحث، یعنی دوست خودم، قصور نکردم و از او خواستم نزد کریم خان به خاطر رفاه و استقرار مجدد هیئت‌ها در ایران نیز کمک بخواهد و او به من قول داد که آن کار را انجام دهد. اما با کمال تأسف و بر خلاف انتظار عموم، وی بعد از یک اقامت بیهوده

۵ ماهه در شیراز مجبور به بازگشت به بصره شد، بی آن‌که توانسته باشد امتیازی از کریم‌خان به دست آورد که در آخر از پذیرش هدایای شرکت که او با خود آورده بود خودداری کرده و استدلال نموده بود که نیازی به تجارت با اروپاییان ندارد، زیرا این تجارت باعث شده بود که پول از کشور خارج شود. در بازگشت یک کشتی^(۵۷) با عجله به بمبئی فرستاده شد که اخبار مربوط به این موضوع را به اطلاع شورای عالی آنجا برساند. باید دید که کمپانی هندشرقی انگلیس چه تصمیمی اتخاذ خواهد کرد: عقیده عمومی بر این است که به منظور حفظ تجارت خلیج فارس، شرکت سرانجام مجبور خواهد شد تا جزیره خارک را از میر مهنّا (دزد دریایی) بازپس بگیرد، با توجه به این‌که کمپانی هلندی دیگر قصدی برای بازپس گرفتن آن ندارد.

از آنجا که به شما اطلاع داده‌ام و از ناخشنودی مردم به خصوص اشراف و بازرگانان از حکومت کریم‌خان، می‌توان شورش قریب‌الوقوعی را پیش‌بینی کرد که از این مسائل جنابعالی و مجمع مقدس تبشیر ایمان به آسانی می‌توانید قضاوت کنید که آیا زمان مناسبی برای امید به استقرار مجدد مذهب [مسیحیت] و هیئت‌های مذهبی در ایران فرارسیده است یا نه ...

روش کمپانی هندشرقی انگلیس در مقابل برخورد کریم‌خان نسبت به آن‌ها روی هم‌رفته متفاوت بود.

از آنجا که انگلیسی‌ها، پایگاه تجاری خود را در ۱۷۶۹/۲/۱۴ از بوشهر به بصره انتقال داده بودند کشیش آتونی ماریان^۱ از هیئت ما به آنجا رفت ...

وقایع‌نگاری بصره گزارش‌ها را چنین ادامه می‌دهد، و در گزارش جلسه مجمع

1. Marian

مقدس تبشیر ایمان منعقد در ۱۷۷۰/۴/۲^(۵۸) این یادداشت گنجانده شده است:

از آنجا که کمپانی انگلیسی در ایران به روزگار بدی دچار شده است، انگلیسی‌ها به بصره رفته‌اند. به همین دلیل، مقتضی بود که اسقف اصفهان، با بقیه پیروان وحشت زده خود به بصره برود...

به عبارت دیگر اسقف کرنلیوس و گروه کارملیت‌ها یا در آغاز سال ۱۷۶۹ و یا قبل از آن از بوشهر خارج شده بودند - و این اساساً آخرین تشکیلات کارملیتی بود که در ایران طی آن قرن فعالیت می‌کرد. توضیحات اسقف اصفهان و نامه‌هایی که او در ارتباط با این حرکت به بصره در طی سال‌های ۱۷۶۸-۱۷۶۹ ممکن است نوشته باشد، در تحقیق حاضر مورد بررسی قرار نگرفته است و امکان دارد در پست گم شده باشد. همچنین است نامه مورخ ۱۷۷۰/۱/۱۲ که او آن را در نامه دیگری مورخ ۱۷۷۰/۵/۲۰^(۵۹) که از بصره نوشته شد نقل می‌کند که اظهار نظر زیر از آن گرفته شده است:

در حال حاضر واقعه‌ای به خاطر من نمی‌آید که آن را دربارهٔ امور ایران و هیئت‌ها به شما اطلاع دهم: کریم‌خان در مخالفت خود با استقرار مجدد اروپاییان در کشور و باز یافتن تجارت سابق خودشان در آنجا اصرار می‌ورزد...

از خود جلفا، چند ماه جلوتر یعنی ۱۷۶۹/۱۲/۲۰^(۶۰) کشیش دومینیکن دی برنادیس به عنوان قائم مقام از این اسقف‌نشین به کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان چنین گزارش داده بود:

در اینجا تعداد مردم کم است و فقیر نیز هستند، اما ما در امور مذهبی آرامش داریم. اما در مورد شیراز، کریم‌خان در آنجا سرگرم ساختمان‌سازی است. از زمان کشته شدن میر مهنّا، شورش و مستبد

خارک^(۶۱)، کریم‌خان ورود به ایران را برای بازرگانان آزاد کرده و به دنبال همه مردم پراکنده جلفا فرستاده و به آن‌ها وعده‌های فراوان داده است. بنابراین امید می‌رود که بعضی خانواده‌های کاتولیک نیز بازگردند و تعداد پیروان مسیح بیشتر شود. اما کریم‌خان از اروپاییان منتفر^(۶۲) است و اعتقاد دارد که انگلیسی‌ها او را در عملیات بر ضد خارک فریب داده‌اند که در آن عملیات آن‌ها قول داده بودند که آن مستبد ظالم را اسیر کنند، و حال آن‌که با یازده کشتی آن‌ها هیچ موفقیتی به دست نیاوردند و آن مستبد سرانجام به دست ترک‌ها کشته شد...

آرامش کم‌وبیش تا چند سال در بعضی بخش‌ها ادامه یافت. در تاریخ ۱۷۷۲/۵/۱۵ یک کشیش اونیات^۱ ارمنی به نام جان پسر ایساک دانشجوی سابق کالج اُربان^۲ در رُم که در ۱۷۶۰ اسقف کرنلیوس او را به آنجا برده بود؛ چنین گواهی داد:^(۶۳)

و اما درباره وضع ایران، خدا را شکر صلح و آرامش برقرار است، مسلمانان ما را آزار نمی‌دهند. برعکس آن‌ها از بودن هر گروه مذهبی در اینجا خشنودند و به جا آوردن آزادانه مراسم مذهب عیسی را مجاز می‌شمارند...

کرنلیوس، اسقف اصفهان، بعد از رفتن به ایتالیا و ورود به رُم در ۱۷۷۲ گزارش مفصلی تنظیم کرد^(۶۴) که چنین آغاز می‌شود:

درباره اوضاع فعلی ایران و هیئت‌ها در اینجا: گزارش ارائه شده به مجمع مقدس تبشیر ایمان توسط عالیجناب کرنلیوس جوزف مقدس، کارملیت پابرهنه، اسقف اصفهان، ماه دسامبر ۱۷۷۲.

۱. Uniat Priest، این عنوان به کشیشی گفته می‌شود که از نظر اجرای مراسم مذهبی پیرو کلیسای ارتدکس، ولی از نظر اعتقادی پیرو کلیسای کاتولیک است و برتری پاپ را قبول دارد.

2. Urban

بیشتر مطالب تحت عنوان بخش امور دنیوی به صورت مشابهی در گزارش مورخ ۱۷۶۵/۵/۲ پیش از این به طور مفصل ذکر شد. بنابراین در اینجا تنها عوامل و تحولات تاریخی ذکر خواهد شد. مثلاً بعد از ذکر ۳ شخص بانفوذ که امپراطوری سابق ایران بین آن‌ها تقسیم شده بود - و همگی زنده‌اند، اگر چه در ۱۷۷۲ قدرتمند نیستند - اسقف در مورد شاهرخ و ایالت خراسان افزود:

این ایالت به انضمام سرزمین‌های وابسته بعد از مرگ آن ستمگر [نادرشاه] توسط احمدشاه فوق‌الذکر اشغال شد که پادشاه افغانه بود و آن ایالات را به نشانه تصدیق دوستی که بین او و پدر بزرگ شاهرخ [نادر] وجود داشت به شاهرخ واگذار کرد؛ و همچنین به علت ترحم بر این شاهزاده بدبخت که توسط شورشیان در شورش‌هایی که روی داده بود نابینا شده بود. ایرانیان پسر شاهرخ را از طرف مادر منتسب به شاهان صفوی می‌دانستند و می‌خواستند عظمت باستانی ایران احیا شود. اما این شاهزاده مورد بحث، چون علاقه زیادی به سلطنت داشت، بر ضد شاه یعنی پدر خود شورش کرد و در چند سال آخر در صدد برآمد شاهرخ را در پایتخت خود او در مشهد محاصره کند. هنگامی که احمدشاه افغانی از این موضوع آگاه شد، با افراد خود به شتاب آمد و پسر شورشی را مجبور به فرار و سرگردانی در سرزمین‌های تاتارهای ازبک کرد.

سپس اسقف اصفهان نام شاهزاده مستقل جدیدی را به فهرست افزود:

بالاخره چهارمین فرد شاهزاده هراکلیوس است که مانند اهالی مسکو تابع کلیسای یونانی است. اینان در جنگ کنونی بر ضد باب عالی متحدان او بودند. هراکلیوس همچنان بر گرجستان ایران تسلط کامل دارد و این نام از آن لحاظ است که سابقاً گرجستان ایالتی تابع ایران و وابسته به آن بود...

اما دربارهٔ سرزمین‌ها و ملت‌های دیگر که توسط قلی‌خان [نادر] تحت تابعیت ایران درآمده بودند، همگی یا تقریباً بعضی از آن‌ها آزادی و استقلال خود را بازیافته‌اند؛ مثل تاتارها، بخارایی‌ها موسوم به ازبک‌ها، اعراب مسقط شهری واقع در خلیج فارس، هندیان سرزمین سند، و نژادهای مختلف دیگر که به علت ترس یا به زور مطیع آن شخص مستبد [نادر] و خراجگزار ایران شده بودند.

بسیاری از امیران کوچک دیگر... در داخل کشور... ادعای استقلال می‌کنند... درست است که در این چند سال اخیر کریم‌خان موفق به مطیع کردن بعضی از آن‌ها شد که به واسطه دزدی‌های دریایی به خلیج فارس هجوم می‌آوردند، اما او سود زیادی از این کار به دست نیاورد، زیرا او نیروی دریایی کافی در اختیار نداشت و این رؤسا عادت داشتند که از جزایر مجاور برای پناه گرفتن استفاده کنند و از آنجا مانند سابق مزاحم آن سواحل و کشتیرانی بشوند و حتی رعایت کشتی‌های اروپایی را هم نکنند.

با وجود این، آن سرزمین تابع کریم‌خان را می‌توان آرام‌ترین سرزمین دانست که ایران در زمان حال دارا است. کریم‌خان چون مخالف خونریزی است صرفاً مایل است که با ترحم، ایرانیان را به سوی خود جلب کند: تا بتواند ۱- تجارت را که متوقف شده بود دوباره در کشور رواج دهد ۲- از طریق کشت قطعات وسیع زمین‌های ترک شده به وسیله صاحبان‌شان فراوانی نعمت را بازگرداند ۳- صنایع سابق را احیا کند ۴- بالاتر از همه، به وسیلهٔ معافیت‌های مالیاتی، امتیازات و دعوت‌های مکرر، اتباع سابق این کشور را که بر اثر جنگ و ستم قلی‌خان [نادر] به تعداد زیاد به کشورهای دیگر پناه برده بودند بازگرداند، زیرا که بر اثر مشکلات فوق بسیاری از شهرها و روستاهای [ایران] خالی از سکنه شده است. در شهر بغداد به‌تنهایی بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر ایرانی پناه گرفته بودند. پناهندگان در بصره شهر دیگری

از امپراطوری عثمانی $\frac{2}{3}$ ساکنان آن را تشکیل می‌دادند. از این مطالب به آسانی می‌توان حدس زد که چه تعداد از ایرانیان با خانواده‌های خود به قلمرو مغولان کبیر در هندوستان، به جنوب عربستان، به بنگال یا قسمت‌های دیگر هند رفته بودند.^(۶۵) کافی است بگوییم که شهر اصفهان که در زمان پادشاهان صفوی جمعیت آن کمتر از قسطنطنیه نبود و حتی بعد از تحمل سختی‌ها در حمله افغانه و طی ۷ سال تسلط آن‌ها، با وجود آن حمله، هنوز ۳۰ سال پیش، یعنی در سال ۱۷۴۲، حدود ۵۰۰ هزار نفر جمعیت داشت و اکنون یعنی در ۱۷۷۲ به قول خود ایرانیان بیشتر از ۴۰,۰۰۰ یا ۵۰,۰۰۰ نفر جمعیت ندارد.^(۶۶)

وضع ایران در ده سال پیش یعنی ۱۷۶۲ چنین بود. در حال حاضر به نظر من وضع بهتر شده است و امید می‌رود که امور با توجه به آرامش ایجاد شده توسط کریم‌خان پیشرفت کند. وی تا حد زیادی قابل تمجید است، زیرا او موفق به مطیع ساختن گروهی از امیران کوچک شد که کشور را با زورگویی و غارتگری‌های مداوم خود دچار آشوب می‌کردند و آن ملت بدبخت را مورد تهدید قرار می‌دادند. تاکنون بسیاری از ایرانیان با خانواده‌های خود به اینجا بازگشته‌اند. این عمل تا حدی بر اثر دعوت‌ها و قول‌های وکیل و تا حدی به سبب مذهب شیعی آن‌ها بوده است که آن را نمی‌توانند در قلمروهای تحت سلطه عثمانی^(۶۷) اظهار کنند. در عثمانی مردم تابع مذهب معروف به سنت هستند و ایرانیان را رافضی یا بدعت‌گذار به شمار می‌آورند. آخرین بار که در بغداد بودم (۱۷۷۱)، کاروانی را دیدم مرکب از ۱۰,۰۰۰ نفر مرد و زن و کودک که عازم ایران بودند و می‌توان امید داشت ظرف چند سال، آن کشور دوباره آباد شود و شکوه سابق خود را حداقل در ایالات تابع کریم‌خان که صرفاً می‌توانیم درباره آن‌ها سخن بگوییم باز یابد... اگر چه حقیقت دارد که از مسیحیانی که از ایران مهاجرت کرده‌اند (به استثنای عده کمی از فقیرترین آن‌ها) هنوز حتی یک شخص برجسته

نیز به دلیلی که بعداً خواهیم گفت به آنجا بازنگشته است.

کریم‌خان، به جای اصفهان، پایتخت خود را در شیراز قرار داده است و این شهر را با خندق‌های وسیع، دیوارهای بلند و حصارهایی با توپ‌های خوب مجهز نموده است. گذشته از قصر باشکوه و سلطنتی، در آنجا ساختمان‌های متعدد دیگری در مقیاس کوچک‌تر برای اقامت شاهزادگان، برادران و کارگزاران عالیرتبه خود برپا داشته است. علاوه بر رؤسای قبایل و شهرها که مطیع او شده‌اند، او پسران و زنان حاکمان ایالت‌ها را به‌عنوان گروگانی برای تضمین وفاداری پدران و همسران‌شان نگاه می‌دارد که به‌هرحال در صورت بروز هرگونه شورش جان‌شان را از دست می‌دهند. با همه آن‌ها محترمانه و با هر یک طبق رتبه و مقام او رفتار می‌شود. اما آنان اجازه ندارند از دروازه‌های شهر خارج شوند که تحت نظارت پادگانی بزرگ مرکب از ۲۰,۰۰۰ سرباز محافظت می‌شود...

وی اجازه می‌دهد که لقب شاه به شخصی موسوم به اسماعیل^(۶۸) داده شود که از طرف مادر از خانواده سلطنتی صفویه است. شاهزاده مورد بحث به دستور وکیل در دژی در چند منزلی شیراز محافظت می‌شود و هرگونه وسایل راحتی و تفریح در اختیار دارد، ولی اجازه ندارد با اشخاصی غیر از آن‌هایی که برای خدمت به او تعیین شده‌اند رابطه داشته باشد، به‌طوری‌که او ظاهراً چیزی بیش از یک شاه اسمی نیست اقتدار و فرماندهی در دست وکیل یعنی کریم‌خان باقی است... پس دلایل عرضه شده (به قول کاتولیک‌های مهاجر و پراکنده در کشورهای دیگر) برای بازنگشتن به ایران عبارت است:

(الف) ترس از این‌که پس از مرگ کریم‌خان ایران به وضع آشفته سابق بازگردد.

(ب) قطع تجارت، زیرا دو کمپانی انگلیسی و هلندی پایگاه‌ها و مراکز اقامت خود در ایران را ترک کرده‌اند.

(ج) نقل مکان کسانی که همراه با خانواده‌های‌شان بعضی در ونیز و آمستردام، بعضی در بنگال، بعضی در مدرس و مناطق دیگر هند پناه گرفته‌اند.

اما با توجه به دلیل اول، امید می‌رود که ایران تحت فرمانروایی نایب‌السلطنه کنونی بتواند دوباره عظمت سابق خود را بازیابد. زیرا به دلیل اقبال روزافزون رعایا نسبت به او [کریم‌خان]، به دلیل احترامی که برای پدر او دارند، و همچنین به دلیل این‌که او نیز مانند آن‌ها پیرو مذهب تشیع^(۶۹) است، ترجیح می‌دهند پسرش که شاهزاده‌ای مناسب است و موجد امیدواری - چنان‌که اینک مورد ستایش است - جانشین وی گردد؛ و به‌ویژه آن‌که اگر معلوم شود که پادشاه - پدرش - مایل است وی در همان دوره حیاتش در صورت مرگ اسماعیل فوق‌الذکر به‌عنوان جانشین وی شناخته شود. همان‌گونه که قبلاً خاطر نشان شد اجازه داده است که وی [اسماعیل] عجلتاً عنوان خالی شاه را یدک بکشد.

اگر چنین واقعه‌ای روی دهد، شکی نیست تجارتی که اکنون متوقف است به صورت سابق برقرار خواهد شد. مدیران شرکت‌های هند شرقی به امید سود بیشتر پایگاه‌های تجاری خود را دوباره باز خواهند کرد و صرفاً فقط به دلیل آشوب‌های ایران نبود که دو شرکت نامبرده از تجارت با ایران خودداری کرده‌اند، زیرا هلندی‌ها حتی تا چند سال پیش همچنان در خارک (از جزایر خلیج فارس) و انگلیسی‌ها در بندر بوشهر حضور داشتند.

سپس اسقف کرنلیوس دلیل قابل توجهی در مورد کمپانی هند شرقی انگلیس مطرح می‌کند که ظاهراً در هیچ کتاب چاپ شده تاریخی در این دوره مورد توجه قرار نگرفته است:

دلیل واقعی این بود که هلندیان توسط میر مُهنا، دزد دریایی بدنام

ضمن شورش علیه کریم‌خان رانده شده بودند؛ در صورتی که انگلیسی‌ها فقط به سبب رنجش از آنجا رفته بودند، زیرا دولت ایران به آن‌ها اجازه نداده بود آن‌گونه که آن‌ها برای امنیت خود لازم می‌دانستند دژی در بوشهر^(۷۰) بنا کنند و آن‌ها که از چنین عملی پشیمان شده‌اند اکنون برطبق آنچه که مردم به من می‌نویسند درصدد مصالحه برآمده‌اند. بنابراین، امید می‌رود که آنان به‌زودی به ایران بازگردند و تجارت سابق آن‌ها دوباره برقرار شود (لااقل تجارت انگلیسی‌ها). کمپانی انگلیسی نمی‌تواند از منافع زیادی که در ایران در اثر مبادله پارچه‌های انگلیسی در مقابل پارچه‌های ابریشمی ایران به دست می‌آورد صرف‌نظر کند^(۷۱)...

با عزیمت اسقف کرنلیوس جوزف مقدس از این منطقه منبع اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع داخلی ایران و آرامش نسبی سیاسی آن تقریباً به کلی از بین می‌رود. کریم‌خان زند، وکیل یا نایب‌السلطنه در ۱۷۷۹ درگذشت. پس از آن موج جدیدی از نزاع و درگیری بر سر قدرت درگرفت و ناامنی تا ۱۷۹۱ برقرار بود که در این سال رهبر قاجارها پیروز شد و توانست سلسله‌ای را به همین نام تأسیس کند. اما تحقیق کنونی تا آنجا پیش نرفته است و صرفاً با توجه به یادداشتی از وقایع‌نگاری کارملیت‌ها در بصره و نامه‌های دیگر می‌توان پی برد که کریم‌خان در سال‌های آخر حکومت خود به پیروی از اکثر شاهان صفوی و نادرشاه با ترکان عثمانی به جنگ پرداخت. شخصی به نام مسیوژان روسو^۱، که خود را نماینده مقیم فرانسه در بصره می‌دانست، در نامه مورخه ۱۷۷۴/۱/۲۲^(۷۲) به کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان، گاستلی^۲، چنین نوشت:

... هنوز طاعون در این نواحی تمام نشده بود^(۷۳) که در ماه ژوئیه

۱۷۷۳ جنگ درگرفت. زیرا به دستور کریم‌خان وکیل یا نایب‌السلطنه ایران که از موقعیت ضعیف پاشای بغداد آگاهی داشت، شیخ قبيله کعب با تعدادی نیرو و کشتی بصره را مورد حمله قرار داد. پس از سوزاندن همه نیروهای دریایی ترکان در آنجا و غارت بخشی از شهر، جریمه‌ای بر دستگاه اداری ترکان تحمیل کرد و این شهر با پرداخت پول آزادی خود را بازیافت ...

احتمالاً در این ارتباط و به سبب وحشت ناشی از عدم آمادگی ترکان در دفاع از خود بود که پدر چارلز کنراد مقدس^۱ مسئول حوزه خلیفه‌گری در متصرفات مغول از بصره در تاریخ ۱۳/۶/۱۷۷۴^(۷۴) چنین نوشت:

... هنوز خبری از کشتی‌هایی که از بنادر مختلف هند وارد می‌شوند و چند ماه قبل در بندر مسقط بوده‌اند در دست نیست، ولی نه از کریم‌خان و نه از کعب نباید بیم داشت، زیرا آن کشتی‌ها حق ندارند آن بندر را جز تحت حمایت یک کشتی جنگی انگلیسی^(۷۵) ترک کنند، که قرار بود در ماه مه گذشته به آنجا وارد شود. بنابراین تأخیر آن‌ها به بادهای مخالف نسبت داده می‌شود ...

اما او در خوش‌بینی خود اشتباه می‌کرد، همچنانکه موارد زیر در وقایع‌نگاری بصره نشان می‌دهد:

۱۷۷۵ ... در حدود اواسط مارس یک نیروی ایرانی، که با ترکان در جنگ بود، این شهر را به سختی محاصره کرد ... مردم بصره هدفی جز دفاع از خود در برابر دشمن «خارجی» نداشتند و درباره دشمن «داخلی» هیچ‌گونه گمان بد نمی‌بردند، یا ترجیح می‌دهم بگویم آن‌ها خودشان را با این فکر فریب داده‌اند که ایرانیان سرانجام از این

1. Fr. Charles of S. Conrad

مشکلات خسته خواهند شد و از محاصره چشم خواهند پوشید، اما همان‌گونه که سال بعد معلوم شد در اشتباه بودند.

۱۷۷۵/۷/۲۶ ... در این ضمن مصیبت و بدبختی روزبروز افزایش یافت، گرانی غلات و همه مواد غذایی بیشتر می‌شد.

۱۷۷۶ ... همه چیز به قیمت بسیار گزاف فروخته می‌شد، غلات، هر یک من گندم و جو به قیمت ۲۰ تا ۹۰ پیاستر فروخته می‌شد و گوشت به هیچ قیمت به دست نمی‌آمد ... در همه جا قحطی بالا گرفت و سگ، گربه، الاغ و اسب و خرما برای رفع گرسنگی کافی نبود ...

۱۷۷۶/۴/۱۰. در این روز شهر از سوی «دشمن داخلی»^۱ شکست خورد و تسلیم ایرانیان شد، و بدین ترتیب از رنج گرسنگی به دست ایرانیان ستمگر افتاد. این شهر با شرایط خاص و با مواد مربوط به تسلیم به ایرانیان واگذار گردید. اما ایرانیان خائن پس از تصرف شهر، به هیچ یک از شرایط صلح عمل نکردند؛ از به رسمیت شناختن مواد تسلیم یا هر یک از قول‌ها سرباز زدند. آن‌ها به هر حال در اخذ پول به شیوه‌های ستمگرانه بی‌سابقه‌ای عمل کردند. این ستمگری را چگونه شرح دهیم؟ ... بصره در این زمان مجبور بود شاهد حوادث باشد و رنج ببرد! شخصیت‌های عمده شهر^۲ یعنی حاکم، با کارگزاران عمده‌اش، رهبر مسیحیان، یک شخص برجسته ترک، و رئیس یهودیان به شیراز برده شدند. علاوه بر آن، کریم‌خان به‌عنوان پادشاه ایران، از

۱. ساکنان بصره از بیم مرگ همگانی ناشی از قحطی درصدد تسلیم برآمدند که دروازه‌های شهر را به روی سپاه ایران باز کنند و در روز عید پاک در سال ۱۷۷۶ دروازه‌ها را باز کردند و درخواست بخشش نمودند. صادق‌خان پیروزمندانه وارد شهر شد و به سپاه خود امر کرد برای ارباب بصریان همچنان خط محاصره را نشکنند و از تاجران ارمنی پول فراوان گرفتند، زیرا که پاسخ مساعدی به پیشنهاد کریم‌خان نداده و به جلفا بازنگشته بودند. ر.ک.: هاروتون دروهانیان، تاریخ جلفای اصفهان، ص ۲۳۹.

۲. از جمله اسراء، سلیمان آقا، پسر شیخ درویش، رئیس‌التجار ارمنی، وکیل دولت انگلیس و یعقوب تاجر ارمنی را می‌توان نام برد. ر.ک.: جان ر. پری، کریم‌خان زند، صص ۲۷۹ و ۲۹۰.

این شهر که قبلاً بی‌پول شده بود، ۱۲۸,۰۰۰ تومان مطالبه کرد. این مبلغ در میان جوامع مختلف در شهر تقسیم و سهم مسیحیان ۱۸,۰۰۰ تومان شد. این مبلغ را به انضمام جریمه تا آخرین دینار به زور از مردم گرفتند. دربارهٔ هدایایی که به سردار صادق‌خان برادر کریم‌خان و افسران‌ش داده شد چیزی نمی‌توان گفت...

۱۷۷۷. در این سال وضع وحشت‌انگیز امور بدتر شد. ایرانیان که تا حالا به دنبال پول بودند و بی‌اندازه تسلیم شهوت شده بودند، شروع به خواستن دختران نیز کردند... هنگامی که منبع پول در بصره تمام شد، ایرانیان خائن در کمین اعراب نشستند و بدین ترتیب مردم مصیبت‌زده بصره آزاد نشدند، ولی تا اینجا از ظلم و ستم بیشتری خلاصی یافتند. در ماه دسامبر... ایرانیان بصره را نابود کردند، شهر و خانواده‌های آن ناحیه را غارت کردند و هنگامی که به بهتر شدن اوضاع در سال بعد امیدوار بودیم، وضع ما بدتر شد. زیرا ایرانیان در این ضمن با اعراب به جنگ پرداختند و از آن‌ها شکست خوردند و با فرار خودشان را نجات دادند. پیروزی اعراب بدبختی‌های ما را افزایش داد، زیرا ایرانیان می‌خواستند از مردم بصره انتقام بگیرند...

یادداشت‌ها

۱. از نظر لغوی به معنی شاه عادل است.
2. *S.N.R.*, V, p. 254.
3. *Idem*, p. 201.
۴. این امید از بین رفت. در سال ۱۷۴۶ یک راهب غیرکشیش ژزوئیت به نام برازین جایگزین پدر دامیان گردید و در سال ۱۷۴۷ پدر به مهمانخانه‌ای در تبریز بازگشت، اما اندکی بعد او به شدت مورد ضرب و شتم دزدانی قرار گرفت که فکر می‌کردند او می‌بایستی خزانه ارتش را برگردانده باشد، و سه روز بعد در اثر این صدمات درگذشت.
5. *S.N.R.*, V, p. 266.
6. 10th ed.
۷. این همان پسری بود که قبلاً به دستور پدرش در ۱۷۴۲ از بینایی محروم شد.
۸. یا همان نظرعلی میرزا، همان‌طور که طبیب نادر این نام را می‌نویسد.
۹. گرمسیر = منطقه بسیار گرم، یعنی ساحل خلیج فارس و مناطق اطراف فارس.
10. Fr. Gaetano Godileonino from Mausil, 2.7.1751, *S.N.R.*, VI, p. 26.
11. 25.4.1752, *S.R.*, vol. 753.
۱۲. یعنی باج غیرقانونی که توسط حاکمین محلی گرفته می‌شد – مانند آنچه که هنوز در جنوب ایران در ۱۹۱۲ و بعد از جنگ به زور گرفته می‌شد.

13. Fr. Hyacinth of S. Teresa, *S.N.R.*, VI, p. 184.

۱۴. در اوایل ژوئیه یا ژوئن، کشیش کارملیت یعنی پدر آلبرت در حلب اخبار دقیقی دریافت کرده بود که افغان‌ها جاده به سوی اصفهان را گرفته بودند تا شهر را غارت کنند.

15. Vide *S.R.*, vol. 759, p. 251.

۱۶. یعنی در حدود پایان سال ۱۷۵۱.

17. Fa. Ferdinand of S. Teresa

18. Vide *S.R.*, vol. 759, p. 251.

۱۹. شاید دینار؟ - هزار دینار اصطلاح جایگزین جدید برای یک قوان بود، $\frac{1}{10}$ یک تومان، اما طبق این فرض ارزش مبادله آن را با اسکودی نمی‌توان مقایسه کرد.
۲۰. نامه دیگر: «آن‌ها از جلفا تقاضای ۱۸۰۰ تومان کردند ... با همگی ما رفتار بسیار بدی داشتند: آن‌ها خانه او را که هیچ پول نقد آماده‌ای در نزدش نداشت غارت کردند ...»

21. Basra, *S.R.*, vol. 759, p. 248.

۲۲. در مورد جزئیات عملیات در سال‌های ۱۷۵۴ - ۱۷۵۶ امکان دارد از یادداشت‌های مأمور کمپانی هند شرقی از گمپرون کمک گرفته شود:
«۱۷۵۴/۸/۲۲، از لار به ما خبر می‌دهند که آزادخان شیراز را گرفته و ساکنان اصلی آن را به اصفهان فرستاده است.... او بیش از چهار هزار نفر را به قتل رسانده است. گزارش رسید که کریم‌خان با یک گروه دوهزار نفری در دشتستان است (یعنی نواحی ساحلی که در مجاورت بوشهر و بندرریگ در نزدیکی جنوب تنگستان قرار دارد). از اصفهان به ما خبر می‌دهند که علی‌مردان‌خان چشمان - را بیرون آورده است. دیگر این‌که آزادخان در نبرد دیگری با قوای متفق کریم‌خان پیروز شده است و ...»

۱۷۵۴/۹/۹، کریم‌خان تلاش‌های متعددی کرده است تا حاکمیت را از آزادخان بگیرد، اما تاکنون ناموفق بوده است. او اکنون در کازرون است. گفته می‌شود آزادخان با نیروهایی در حدود ۱۲ هزار نفر در شیراز بود.
سه شنبه ۱۷۵۴/۹/۱۷، اصفهان در تصرف آزادخان بود که در دهم سپتامبر گذشته یعنی چند روز پس از ورودش به شهر مالیات‌هایی بر آن تحمیل کرد، نه تنها بر

ساکنان اصفهان بلکه به همان صورت بر جلفا که ساکنان آن را مورد حمله قرار داده و همه چیز آن‌ها را غارت کرده‌اند. افرادی که نمی‌توانند مبلغ مورد تقاضا را به صورت پول نقد بپردازند مجبورند قبول کنند تا کالاهایی بیشتر از مبلغ مورد مطالبه از آن‌ها گرفته شود... با توجه به شرایط افراد از یک تا صد تومان بر آن‌ها تحمیل شد. مجازات‌های غیرانسانی زیادی بر مردم تحمیل شده است به طوری که مردم مجبور شده‌اند خودشان را به ترک‌ها یا دیگران بفروشند تا مبلغ مطالبه شده را فراهم بسازند. گفته می‌شود یزد به علت تحمیلات او ویران شده است، وی از آنجا تقاضای پنج هزار تومان کرده است.

سه شنبه ۱۷۵۴/۹/۲۴، از بندرریگ (بندر کوچکی در ۳۰ مایلی غرب بوشهر) به ما خبر می‌دهند که آزادخان، فتحعلی‌خان را با گروهی به کازرون فرستاده که آن‌ها در آنجا تعدادی از ساکنان بیگانه آن را به قتل رسانده‌اند. (این شهر در حدود ۶ هزار نفر جمعیت دارد و در صد مایلی بوشهر بر سر راه جاده اصلی به سوی شیراز واقع است). ساکنان دشتستان به شیخ بندرریگ ملحق شده‌اند که او نیز در حال آماده کردن تدارکات ضروری برای دفاع از خود است... با رسیدن خبر در مورد قصد فتحعلی‌خان برای پیشروی به سوی بندرریگ و بوشهر اکثر بازرگانان برجسته با کالاهای‌شان به خارک رفته‌اند.

جمعه ۱۷۵۴/۱۱/۸، از شیراز به ما خبر می‌دهند که آزادخان ماه گذشته آنجا را به سوی اصفهان ترک کرده است. او بسیاری از سربازان لایق خود را در زدو خورد با کریم‌خان در کوه‌های کمارج از دست داده است. (این محل یک سربالایی تند از کتل کمارج است که در کنار جاده اصلی بوشهر به کازرون قرار دارد، مکان جنگ هنوز به طور سنتی دلالت بر این مسئله دارد. خود کتل در زبان محلی به کتل آزادخانی معروف است).

۱۷۵۴/۱۱/۲۸، در نامه گذشته ما شما را از حضور آزادخان در شیراز آگاه ساختیم که او از آنجا به قصد تعقیب کریم‌خان به سوی کازرون پیشروی کرده است. کریم‌خان روی هم‌رفته در حدود ۶ هزار نیرو جمع‌آوری کرده و آن‌ها را در کوه‌های کمارج نگه داشته بود. در این مکان جنگ‌های متعددی با آزادخان داشت که افراد آزادخان به علت عدم آشنایی با این کوه‌ها سرانجام شکست خوردند. همچنین کریم‌خان جاده منتهی به اصفهان را گرفته است.

آوریل ۱۷۵۵، از اصفهان به ما خبر می‌دهند که آزادخان همچنان به سرکوب مردم ادامه می‌دهد و افراد بسیاری را کشته است.

۱۷۵۶/۲/۴، اوضاع در این کشور مانند چند سال گذشته همچنان در همان وضع متغیر است. آزادخان که به مدت چند سال گذشته حاکم اصفهان و سرزمین مجاور است (یعنی مالک اصفهان و نواحی آن) این شهر را در ۱۷۵۵/۱۱/۱۳ ترک کرد و به کمک سردارش فتحعلی‌خان رفت که در کاشان از حسن‌خان قاجار شکست خورده بود. در نوامبر ۱۷۵۵ کریم‌خان شیراز را به قصد گرفتن کرمان ترک کرد... هنگامی که به او خبر رسید که آزادخان اصفهان را ترک کرده است، تصمیم خود را تغییر داد و تمایل به لشکرکشی به سوی اصفهان پیدا کرد که شهر را بدون شلیک یک گلوله گرفت.

یکشنبه ۱۷۵۶/۴/۲۵، نامه‌هایی که در طی این ۳ روز از اصفهان رسیده ما را آگاه می‌کند که در مسافت یک روزه از آن محل نبردی بین حسن‌خان قاجار و کریم‌خان روی داده است که در آن قوای فرد اخیرالذکر (کریم‌خان) شکست خورد و کریم‌خان با دویست تا سیصد اسب به سوی شیراز فرار کرد. حسن‌خان نیز در تاریخ ۱۷۵۶/۳/۲۶ وارد اصفهان شد...

23. Fr. Hyacinth of S. Teresa, S.R., vol. 773, p. 381.

۲۴. یعنی از حدود ژانویه ۱۷۵۶.

25. See also *Acta* for 1757, Congregation session of 8.8.1757.

26. Fr. Hyacinth, S.N.R., VI, p. 280.

27. S.N.R., VI, p. 92.

28. S.R., vol. 773.

29. S.N.R., VI, p. 380.

30. S.N.R., VI, p. 574.

31. Idem, p. 637.

32. Idem, VII, p. 211, his letter of 25.5.1763

33. Idem, p. 178.

34. S.N.R., VII, p. 219.

۳۵. رجوع کنید به گزارشات کارخانه انگلیسی: دسامبر ۱۷۵۴. کارخانه‌ای در بندرریگ

تأسیس شد، اما سه سال بعد خراب شد.

اکتبر ۱۷۵۹ کارخانه انگلیسی در گمبرون توسط ناوگان فرانسوی‌ها تصرف و نابود شد. در ۱۷۶۰ انگلیسی‌ها دوباره مستقر شدند. در ۱۷۶۳ کارخانه به بوشهر انتقال یافت. علت نهایی این اقدام تنبیهی و علت نقل مکان از گمبرون دشمنی خان لار بود، یعنی یک حاکم مستقل همان‌گونه که در زیر شرح داده شد.

۳۶. نقل مکان کارخانه کمپانی هند شرقی از گمبرون (بندرعباس) یک نتیجه عجیب داشت همان‌گونه که در وقایع‌نگاری بصره در زیر عنوان وقایع سال ۱۷۶۳ گفته شد: از این زمان، یعنی زمانی که آن‌ها تجارتخانه خودشان را در بندرعباس تعطیل کرده بودند، کنسول مقیم در بصره در همین زمان عضو شورای بمبئی نیز بود که به علت مقامش در مواقع جشن و به هنگام ورود یک متسلم جدید بر همتای فرانسوی خود مقدم بود، با وجود توافقی‌هایی که قبلاً در جهت مخالف آن با باب عالی صورت گرفته بود. کنسول انگلیس همیشه قبل از همتای فرانسوی خود مورد پذیرایی قرار می‌گرفت نه به علت این‌که ترک‌ها مزایای ناشی از سمت‌های این عضو شورا را پذیرفته بودند، بلکه بدان جهت که هر سال تجارت انگلیسی‌ها با تعدادی کشتی در رونق و شکوفایی بود... و هدایای بسیار گرانبهایی به ترک‌ها داده می‌شد که فرانسوی‌ها ابداً در موقعیتی نبودند که چنین کارهایی انجام بدهند؛ نه به علت این‌که مایل نبودند، بلکه بدین معنی بود که از مدت‌ها پیش تجارت آن‌ها غیرفعال و راکد بود، همان‌گونه که امروزه چنین است...

37. *S.N.R.*, VII, p. 266.

۳۸. ضمناً ذکر این نکته جالب است که او آن کلمه را با الف ابتدای آن به صورت ابوشیر نوشت، یعنی به همان شکل عربی شده غلط، همان‌گونه که بعضی بازرگانان بومی بوشهری و دیگران تا امروز نوشته‌اند. اصل این اسم حداقل بر طبق گفته یکی از شرق‌شناسان بزرگ معاصر به «بُخت اردشیر» یعنی به یک ریشه ایرانی خالص و غیرعربی برمی‌گردد.

۳۹. بدین ترتیب این مسئله می‌بایستی قبل از آوریل ۱۷۶۳ و بعد از آغاز سال ۱۷۶۰ روی داده باشد.

40. *S.N.R.*, VII, p. 286.

۴۱. به عنوان یک نمونه از نظراتی که کاملاً در جهت مخالف به مجمع مقدس تبشیر

ایمان رسید، ر.ک.: نامهٔ اسقف امانوئل از بغداد مورخه ۱۷۶۵/۱/۵.

(S.N.R., VII, p. 292):

«... این قطعی است که ایران تحت حکومت عاقلانه کریم‌خان در آرامش کامل به سر می‌برد. کریم‌خان از طریق صلح جویانه کشور را اداره می‌کند و نشانهٔ واضح این مسئله رفت‌وآمد مداوم کاروان‌های ثروتمند است که بین اصفهان و بغداد تردد می‌کنند...»

۴۲. یک نمونه ابتدایی از معرفی اشتباه مطبوعات.

43. S.N.R., VII, p. 308.

۴۴. نه نوهٔ شاه سلطان حسین، آن‌گونه که دائرةالمعارف بریتانیکا، چاپ دهم آن را می‌گوید.

۴۵. او کردی از طایفه کوچک زند بود.

۴۶. متحد او، علی‌مردان‌خان و رقیبش حسن‌خان قاجار در آن راه به هلاکت رسیدند.

۴۷. که بدین ترتیب می‌بایستی در سال‌های ۱۷۶۳ – ۱۷۶۴ بوده باشد.

۴۸. یک پیش‌بینی درست، در واقع همان‌طور که وابستگان او درگیری‌هایی بر سر جانشینی داشتند و رؤسای رقیبی ظاهر شدند.

۴۹. نامه دیگری در همین تاریخ ۱۷۶۵/۵/۲ از اسقف (S.N.R., VII, p. 347)

خطاب به معاون مجمع مقدس تبشیر ایمان به مسیر شیراز – بصره اشاره می‌کند که به علت وجود راهزنان و حملات شورشیان ناامن شد...»

۵۰. ارگ کریم‌خانی موجود.

۵۱. سفیر فرانسه یعنی در قسطنطنیه: S.N.R., VII, p. 358.

۵۲. همچنین به صورت 'ch'ab' تلفظ و نوشته شد، قبيله پرجمعیتی که حتی تا این زمان در محدودهٔ سواحل ایالت خوزستان زندگی می‌کنند.

۵۳. خارکو یک جزیرهٔ کوچک شنی پست که تنها با یک کانال از جزیرهٔ خارک که حاصلخیزتر و مرتفع‌تر است، جدا می‌شود.

۵۴. همچنانکه در بخشی از این اثر به‌طور مفصل در ارتباط با اقامتگاه کارملیت‌ها در خارک ذکر کردیم، وقایع‌نگاری بصره (یعنی نوشتهٔ پدر آنجلوس فلیکس) شرح مذکور را از این تسلیم ارائه داد:

«به‌هرحال بعد از این‌که او یعنی بارون فن کنیپهاوزن (Baron von)

Kniphausen) جزیره را رها کرد، میر مهنّا حملاتش را به هلندی‌ها متوقف نکرد و به دفعات مکرر آن‌ها را در مضیقه گذاشت. در زمانی که بحرانی بسیار جدی در پیش بود آخرین حاکم هلندی آنجا جوان با استعدادی به نام مینهیر هونتینگ (Mynheer Hontingh) بود، اما او برای مقابله با مشکلات آن زمان تجربه و هوشیاری کافی را نداشت. سپس این عرب بسیار حيله‌گر (یعنی میر مهنّا) ... به جزیره حمله کرد و با کمک افراد خائن از استحکامات گذشت و به محض این‌که چادرش را در کنار دروازه قلعه برپا کرد، حاکم هلندی را احضار نمود با این بهانه که یک پیمان صلح موقت با او منعقد ساخته و شرایط صلح را تکمیل کند. مینهیر هونتینگ بسیار زودباور برای دیدن او از قلعه خارج شد و در آنجا بود که میر مهنّا اعلام کرد اینک شرایط تغییر یافته و چرخ شانس سرانجام به سوی او برگشته است. از این‌رو او (مینهیر) می‌بایستی به افسران و مردانش بنویسد که آن‌ها مجبور هستند هر چه دارند در پشت سر باقی بگذارند و بدون اسلحه‌های شان قلعه را فوراً تخلیه کنند. اگر چه این فرمان سخت بود، ولی پادگان هلندی مجبور بود آن را بپذیرد تا بتواند از دست اعراب فرار کند. سربازان هلندی پس از دریافت و خواندن نامه‌های مینهیر هونتینگ با نگاهی افسرده دونفر دونفر از قلعه خارج شدند ... و اعراب ایرانی با سرور و شادی وارد آن مستعمره خارجی شدند تا از این پیروزی بدون خونریزی بهره‌برداری کنند ... غنایمی که میر مهنّا به دست آورد در حدود ۳۰ لک روپیه (یک لک = ۱۰۰ هزار روپیه) محاسبه می‌شود، زیرا علاوه بر اموال کمپانی در آنجا کالاهای بسیار زیادی وجود داشت که متعلق به اشخاص دیگری بود که از ترس شیخ سلیمان (یعنی رئیس اعراب کعب) در آنجا گذاشته بودند ... هلندی‌ها که همه چیز آن‌ها غارت شده بود فقط با لباسی که بر تن داشتند در قایق‌های کوچک به بوشهر فرستاده شدند، جایی که پس از چند ماه به وسیله یکی از کشتی‌های شان عازم باتاویا شدند ... یک شکست بسیار شرم‌آور برای هلندی‌ها ... زیرا بیشتر از صد اروپایی در آنجا مستقر بودند تا از قلعه محافظت کنند، علاوه بر آن دو کشتی بزرگ با بادیان‌های برافراشته در ساحل بودند ... که هنوز مسلمانان پرچم را از بالای قلعه پایین نکشیده بودند که لنگرهای شان را کشیدند و به سوی باتاویا حرکت کردند بدون این‌که منتظر خبری از همراهان خود باشند ...»

۵۵. این اظهارنظری بر این حادثه بین‌المللی است که از قسمت دیگری از ایران، از جلفا، کشیش دومینیکن به نام جی.بی. برناردیس (Bernardis) در تاریخ ۱۰/۱۰/۱۷۶۵ به کاردینال رئیس مجمع مقدس تبشیر ایمان نوشت:

(S.N.R., VII, p. 319)

«... عالیجناب اسقف اصفهان در اوت ۱۷۶۵ از بوشهر نوشت که او در صدد آمدن به اصفهان بود که متوجه شد من تنها مانده بودم... او یک پدر کارملیت را به جلفا فرستاده بود. فرد اخیرالذکر (پدر کارملیت) در معیت یک مفسر انگلیسی، یعنی یک کاتولیک به شیراز رسید، اما در آنجا آن‌ها توسط کریم‌خان که با قوایش در شیراز مستقر بود مجبور شدند به بوشهر برگردند بدون این‌که بتوانند به اصفهان برسند. من از انگیزه کریم‌خان برای روا داشتن این توهین نسبت به اروپاییان آگاه نشدم، زیرا پیش از این او دیدگاه مثبتی نسبت به آن‌ها داشت. اگر او (کریم‌خان) به این اظهار تنفر نسبت به اروپاییان ادامه دهد، این امر انگیزه‌ای را در اختیار سراسقف غیر کاتولیک آنجا قرار می‌دهد تا راهی برای تمایلات زبان‌آور خودش بر ضد کاتولیک‌ها بیابد، که در آن صورت او بر جلفا اقتدار کامل دارد...»

56. S.N.R., VII, p. 466.

۵۷. این احتمالاً آن کشتی جنگی نبود که وقایع‌نگاری بصره در پایان مصیبت‌بار وقایع همان سال یعنی سال ۱۷۶۷ ذکر می‌کند:

۱۶۶۷/۱۲/۱۵ اخبار بسیار تأسف‌باری می‌رسید که در نزدیکی بندرعباس یکی کشتی جنگی انگلیسی با از دست دادن ۲۶۵ نفر در تاریخ ۱۵/۱۱/۱۷۶۷ کاملاً سوخته بود. این کشتی از یک ناوگان کوچک جدا شده بود و از مدت‌ها پیش به علت منازعات بین اعراب یعنی شیخ سلیمان (کعب) و میر مهنّا به تحریک کریم‌خان فرمانروای ایران در این آب‌ها بود، برای این‌که آن‌ها می‌بایستی یک کشتی بسیار قدیمی را تصرف کرده و به غنیمت می‌گرفتند. این کشتی سابقاً به نادرشاه تعلق داشت و تصور می‌شد که ثروت‌های زیادی دارد و در آنجا در توقیف شورشیان ایرانی عرب بود که در نزدیکی بندرعباس لنگر انداخته بودند. ممتازترین واحدهای دریایی انگلیسی در این کشتی سوار شدند که از جمله آن‌ها افراد نظامی برجسته و مأموران غیرنظامی کمپانی، همچنین کنسول مقیم در بوشهر آقای بویر (Boyer [Bowyer?]) و نفر دوم مسئول کنسولگری بصره آقای

سیستر (Syster [chichester?]) بودند. به علت بادهای موافق، این کشتی در جلوی کشتی اعراب لنگر انداخته بود و هر چیزی برای حمله آماده بود. آن‌ها هنوز صبحانه را تمام نکرده بودند که ناگهان باروت کشتی آن‌ها آتش زده شد و کشتی منفجر گردید...»

58. *Acta*, 1770, p. 70.

59. *S.N.R.*, VII, p. 530.

60. *Idem*, p. 563.

۶۱. وقایع‌نگاری بصره در زیر عنوان وقایع سال ۱۷۶۹ دوره زندگی و پایان کار این دزد دریایی را بیان می‌کند که به علت شهادت و بی‌رحمی در خلیج فارس به مانند کاپیتان کیدز (Kidds) ما و دزدان دریایی در اندونزی معروف بود: «در تاریخ ۱۷۶۹/۳/۲۵ میر مهنّا سرانجام در بصره به سزای کارهایی که انجام داده بود رسید. پسر دوم میر نصیر، شیخ بندر ریگ، در وحشیگری و بیرحمی چنان منفور شد که با دستان خودش به پدرش که ابداً گمان نمی‌رفت چنین بیرحم باشد حمله کرد و او را کشت.»

(یادداشت روزانه کمپانی هند شرقی در گمبرون روز شنبه ۱۷۵۴/۸/۳ چنین ذکر کرد: «ما شنیدم که چندی پیش میر نصیر، شیخ بندر ریگ، به دست یکی از پسرانش کشته شد. شایع است که علت این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که پدرش یکی از همسران گرجی او را گرفت و آن زن را به مینهر کنیپهاوزن داد. اما امکان دارد این مسئله بر اساس شایعات ضد هلندی بوده باشد. از زمانی که این فرد قاتل (پدرگش) عهده‌دار اوضاع شد، همه تجار و مردان محترم از بندر ریگ گریختند، جایی که در آن زمان به علت توجه میر نصیر تجارت بسیار شکوفا شده بود. از جمله فراریان، پسر ارشد میر نصیر یعنی برادر میر مهنّا بود که سرانجام در اثر وعده‌های مکرر این فرد پدرگش به بندر ریگ بازگشت. اما او تنها چند ماه را در حاکمیت آن شهر سپری کرده بود که با نتیجه تأسف باری روبه‌رو شد و مانند پدرش به دست برادرش که در ریاست حسود بود و عطش او به خونریزی تنها با قتل وابستگانش سیراب می‌شد از بین رفت... این عرب ایرانی که موضوع ترسی برای ترک‌ها، ایرانیان و اروپاییان بود، در اثر بسیاری از کودتاهای موفقیت‌آمیز مغرور شد و از ۱۷۶۶ بر جزیره خارک حکومت کرد... و این عرب ایرانی مجدداً

شروع به اعمال چنان سخت‌گیری‌های جدی بر ضد جنگجویان خودش کرد که سرانجام آن‌ها از حاکمیت او بیزار شدند و برای متزلزل کردن این سلطه بر ضد او شورش کردند و او با چند نفر از افرادش به‌زحمت توانست از دست آن‌ها فرار کند. او با یک کرجی به دریا رفت و چون مایل نبود به سواحل ایران برود به بصره گریخت. او به‌زودی رودخانه (شط‌العرب) را طی کرد و با این قصد که به خدمت بعضی از شیوخ عرب در صحرا درآید، در تاریخ ۱۷۶۹/۲/۱۴ در مجاورت بصره از کرجی پیاده شد. اما متسلم بصره که از قبل از این مسئله آگاه شده بود، فوراً سوار بر اسب شد و به همراه محافظانش جلوی فرار میرمُهنّا را گرفت. به‌هرحال متسلم بصره میرمُهنّا را به قصرش برد و در حیاط داخلی نگه داشت، جایی که با احترام و مهربانی با او رفتار کردند تا این‌که پاشای بغداد یک طناب چوبه‌دار در خور او آماده کرد؛ به این وسیله او در این شب یعنی ۱۷۶۹/۳/۲۵ به سزای اعمالش رسید.

۶۲. همه این گزارشات مفصل، اظهارات معمول در این تاریخ‌ها را که کریم‌خان دوست اروپاییان بود تکذیب می‌کند - مخصوصاً این نظر و عقیده از رفتار این‌چنینی او با انگلیسی‌ها نشأت گرفت.

63. S.R., vol. 788, p. 270.

64. S.N.R., VIII, p. 6.

۶۵. هزاران نفر در هند وجود دارند که اصالتاً ایرانی و ارمنی هستند. آن‌ها تاریخ ورود اجدادشان به هند را تا این دوره بین سال‌های ۱۷۴۲ - ۱۷۵۸ می‌دانند.

۶۶. به‌غیر از دلیل مکتوب در این اثر، در مورد کاهش حومه شهر در زمان دومین شاه افغان، بسیاری از مسافرانی که تازه به آنجا سفر کرده‌اند خرابه‌های دیوارها و ساختمان‌ها را تا مسافت‌های وسیعی در دشت اصفهان مشاهده کرده‌اند، اما مهاجرت تا حد اظهار شده در خور توجه است.

۶۷. مراسم مذهبی تشیع در شهرهای بین‌النهرین در این دوره می‌بایستی مخفیانه بوده باشد.

۶۸. این شاه اسماعیل که برای بار اول دوره حکومتی او از ۱۷۴۹ - ۱۷۵۲ ذکر شد، آیا صرفاً به‌طور موقت در ۱۷۵۶ توسط آزادخان خلع شد؟

۶۹. عبارت Ali-ite به معنای شیعه است.

۷۰. همه کمپانی‌های خارجی قلعه‌های در گمبرون داشتند تا این‌که همه این قلعه‌ها توسط حمله فرانسوی‌ها از بین رفت. اسقف کرنلیوس در همین نامه از شیراز نوشت: «که انگلیسی‌ها کارخانه‌ای برای خودشان نزدیک ملک آکساندر گرجی احداث کرده‌اند. او خود را یک کاتولیک معرفی می‌کند و در واقع سعی می‌کند به همه مسافران کاتولیک، کمک خاصی را در زمینه احتیاجات‌شان ارائه دهد...»

۷۱. او در این مسئله حق داشت — اگر آن دلیل تنها دلیل بود — زیرا سرپرست اونیات ارمنی این اسقف‌نشین در گزارش‌های ۱۷۷۷/۴/۲۰ (۱۷۷۷/۹/۱۸) که در جلسه مجمع مقدس تبشیر ایمان خوانده شد چنین ذکر کرد: «در بندر بوشهر ... چندی پیش انگلیسی‌ها قراردادی با کریم‌خان منعقد ساختند که پرچم آن‌ها برافراشته شد و کنسولی مستقر گردید...»

72. *S.N.R.*, VII, pp. 596-9.

۷۳. یعنی بیماری طاعون بزرگ ۱۷۷۳ که همه مبلغین کارملیت در بین‌النهرین از جمله آن‌ها اسقف امانوئل بالیت در بغداد درگذشتند.

74. *Scrittura Riferite nei Congressi*, No. 34 East Indies 1774-5.

۷۵. یک نمونه اولیه از سیاست بریتانیا و محافظت از خلیج فارس.

مجمع مقدس تبشیر ایمان^۱

تأسیس مجمع مقدس تبشیر ایمان در قرن هفدهم تا حدودی به علت ضرورت برقراری ارتباط با سرزمین‌های جدید کشف شده بود، و تا اندازه‌ای نیز به دلیل سیستم جدید اداری که این مجمع‌ها در دوره اصلاحات متقابل اتخاذ کردند. در این دوره، ضرورت دفاع و گسترش آیین کاتولیک، واتیکان را بر آن داشت تا یک سیستم کامل از بخش‌ها و دوائر اداری مختلف را در نظر بگیرد و به هر یک از این بخش‌ها وظیفه خاصی در ارتباط با منافع آیین کاتولیک واگذار نماید. بنابراین، چون مسئله گسترش و تبلیغ آیین کاتولیک موضوعی بسیار با اهمیت بود، یک مجمع کامل و جداگانه به آن اختصاص داده شد.^۲

به غیر از مسائل فوق، موارد دیگری نیز وجود داشت که ضرورت تأسیس چنین مرکزی را ایجاب می‌نمود. چون علاوه بر انجمن‌های معروف مثل فرانسیسکن‌ها^۳ و ژزویت‌ها^۴، انجمن‌های تبشیری دیگری نیز در زمینه فعالیت میسیونری کلیسای کاتولیک رومی پدیدار شدند که البته از آن حد وسعت و گستردگی برخوردار نبودند و از میان آن‌ها می‌توان از تثائیزها^۵

1. Congregatio de Propaganda Fide

2. *Catholic Encyclopedia*, volume VII

3. Franciscans

4. Jesuits

5. Theatines

(۱۵۲۴)، کاپوسن‌ها^۱ (۱۵۲۸)، آگوستینی‌ها^۲ (۱۵۸۸)، لازاریست‌ها^۳ (۱۶۲۴) و هیئت‌های دیگر نام برد. سرانجام، به‌خاطر ایجاد وحدت و هماهنگی، همه این سازمان‌های تبشیری مختلف متمرکز شدند که این دوره برقراری تمرکز از دوران پاپ گریگوریوس سیزدهم^۴ (۱۵۷۲-۱۵۸۵) تا دوران پاپ گریگوریوس پانزدهم^۵ (۱۶۲۱-۱۶۲۳) به طول انجامید.^۶

این دوران برقراری تمرکز دو مرحله مشخص را در برمی‌گیرد. مرحله اول دوره شکل‌گیری مقدماتی این مجمع و مرحله دوم دوره‌ای بود که این مجمع به صورت یک نهاد مشخص و سازمان‌یافته درآمد. در مرحله اول، این مجمع به صورت یک کمیسیون کاردینالی جهت تبشیر ایمان بود. پاپ گریگوریوس سیزدهم این کمیسیون مقدماتی را که شامل ۳ کاردینال به نام‌های کارافا^۷، مدیچی^۸ و سانتوریو^۹ بود بنیاد نهاد که آن‌ها به‌خصوص در مورد تشویق مسیحیان شرقی برای اتحاد با کلیسای روم مسئولیت داشتند. همچنین در زمینه تشکیل مدارس مذهبی خارجی، چاپ جزوات مذهبی جهت آموزش دین و مسائلی از این قبیل فعالیت می‌کردند. سپس در زمان پاپ کلمنس هشتم^{۱۰} (۱۵۹۲-۱۶۰۵) که دارای اهداف بزرگ و جسورانه‌ای بود این مجمع رونق بیشتری یافت. بعد از درگذشت پاپ کلمنس هشتم، ضعف این نهاد آشکار شد، زیرا این کمیسیون بیشتر وابسته به فعالیت اعضای آن بود و بنابراین ضرورت این مسئله احساس شد که تمهیداتی برای دوام و بقای آن صورت بگیرد.^{۱۱}

سرانجام در ۲۲ ژوئن ۱۶۲۲ م، با فرمان پاپ گریگوریوس پانزدهم و با

1. Capuchins

2. Augustinians

3. Lazarists

4. Gregory XIII

5. Gregory XV

6. *Encyclopedia of Religion and Ethics*, volume 8

7. Caraffa

8. Madici

9. Santorio

10. Clement VIII

11. *Catholic Encyclopedia*, VII

کمک یک مبلغ کارملیت به نام توماس عیسی و یک مبلغ کاپوسن به نام جیرولامو اهل نارنی مجمع مقدس تبشیر ایمان بنیاد نهاده شد. پاپ پیوس دهم^۱ در ۲۹ ژوئن ۱۹۰۸ حوزه اختیارات و اقتدار این مجمع را مشخص نمود. این مجمع مقدس، ۲۵ کاردینال با یک کاردینال در رأس آن با عنوان Cardinal Prefect، ۴ معاون، ۱۰ کارشناس و در حدود ۵۰ مشاور را دربرمی‌گرفت. وظایف عمده این مجمع تأسیس و مشخص کردن حوزه اختیارات و مناطق میسیون‌های تبلیغی مختلف، همچنین منصوب نمودن رؤسای انجمن‌های تبلیغی و واگذار نمودن محدوده خاصی به انجمن‌های میسنوری مختلف بود.^۲

1. Pius X

2. *Encyclopedia of Religion and Ethics*, volume 8

فهرست اعلام

آزادخان ۹۶، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۳۲،	أربان، كشيش ۹۱
۱۳۹، ۱۳۳	أزبيوس، كشيش ۱۸
آقايت ۸۷	استفان، كنت ۷۵
آقانظر ۷۳، ۷۵	اسماعيل [صفوى] ۹۶، ۱۲۴
آلبرت، كشيش ۱۳۱	اعتمادالدوله ۶۲
آلكساندر گرجى ۱۴۰	امانوئل آلبرت مقدس، كشيش ۲۶، ۲۷، ۳۴،
آنتونلى، عاليجناب ۱۰۳	۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۶،
ابراهيم خان ۵۸، ۹۳، ۹۴	۵۹، ۸۸، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۳۵
ابراهيم خان ظهيرالدوله ۹۳	امانوئل باليت، اسقف ۲۸، ۶۴، ۱۴۰
ابوالفتح خان ۱۰۲	آمروسىوس ترزاي مقدس، كشيش ۱۷، ۱۹
احمد پاشا ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۴۶، ۶۱،	اميراصلان خان ۹۳
۶۲، ۶۳، ۸۳، ۸۴، ۸۹	اوربان اليژئوس، كشيش ۳۵
احمدپاشا جمال اوغلى ۶۳	برازين، راهب ۵۶، ۷۱، ۹۰، ۱۳۰
احمدخان ابدالى (افغانى) ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۱	برتولد ايگناس آنای مقدس، كشيش ۱۹

۱۴۶ گزارش کارملیت‌ها از ایران

برناردیس، جی.بی. ۱۳۷۰	دامیان، کشیش ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۸۸، ۸۹، ۱۳۰
بلاند ۶۸	دانیس، کشیش ۱۵
بتکوم، مینهر ۶۸	دومینیک سالوینی، سراسقف ۶۴، ۹۲، ۹۳
بندیکتوس چهاردهم، پاپ ۵۳	دووین، کشیش ۹۰
بوبر ۱۳۷	دی برناردیس، کشیش ۱۱۹
پدرو، کشیش ۱۳	رشید ۹۵
پطرکبیر ۲۱	رضاقلی خان ۵۱، ۵۶، ۹۵
پک ۴۵	روسو، ژان ۱۲۶
پلاسید، کشیش ۸۷	ریموند برسیلی، کشیش ۹۷، ۹۹، ۱۰۳،
پلانکت، اولیور ۲۱	۱۰۴، ۱۰۵
پیرسون ۶۸	زکریا خان ۱۰۹
پیوس دهم، پاپ ۱۴۳	زکی خان ۱۰۷، ۱۱۱
پی، کشیش ۱۶	سام میرزا ۶۳
ترزای مقدس ۲۲	ساتوریو، کاردینال ۱۴۲
تقی خان ۴۹	سباستین مارگریت مقدس، کشیش ۶۴، ۷۹،
توپال عثمان پاشا ۳۶، ۳۸، ۸۴	۹۱، ۹۳، ۱۰۱
توماس آکویناس، کشیش ۵۳	سلطان عبدالحمید ۳۷
توماس عیسی ۱۴۳	سلیمان آقا ۱۲۸
جان باتیست، کشیش ۱۰۵	سلیمان پاشا ۱۰۳
جان، ولی ۷۸	سلیمان صفوی ۹۵
جنکینسون ۶۹	سلیمان کعب ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۳۷
جیرولامو ۱۴۳	سیریل، کشیش ۸۷
چارلز کنراد مقدس، کشیش ۱۲۷	سیستر ۱۳۸
دارل ۸۸	شاه اسماعیل دوم ۱۰۲، ۱۳۹

شاهرخ [افشار] ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۱	علی شاه ۵۰
شاه سلطان حسین ۳۳، ۳۴، ۴۳، ۸۹، ۹۵	علی قلی خان ۵۶، ۵۸، ۷۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴
۹۶، ۱۰۲، ۱۳۵	علی مراد بختیاری ۵۰
شاه سلیمان ثانی ۹۵	علی مردان خان ۹۶، ۱۰۲، ۱۳۱، ۱۳۵
شاه صفی ۶۳، ۷۷	فتحعلی خان ۱۳۲، ۱۳۳
شاه طهماسب دوم ۲۵، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۴	فتحعلی خان سیستمی ۷۷
۳۶، ۴۴، ۵۲	فتحعلی خان قاجار ۱۰۶
شاه عباس اول ۴۴	فردیناند، راهب ۹۹
شاه عباس سوم ۲۵، ۳۳، ۴۹	فرنج، پتر ۴۶، ۴۷، ۸۶، ۸۷، ۸۸
شریمان، آراتون ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۹	فلورنسیو عیسیای کودک، کشیش ۱۹
شریمان، پتر ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸	فلیکس، آنجلوس ۱۳۵
شریمان، لئوپلد ۶۷، ۷۸، ۷۹	فن کنیهاوزن، بارون ۱۳۵
شریمان، خانواده ۶۷، ۷۰، ۹۷	فیلیپ ششم ۵۷
شریمان، کنت دیوید ۶۸، ۷۹	فیلیپ مری، اسقف ۸۹
شهربانو بیگم ۹۵	کارافا، کاردینال ۱۴۲
شیخ درویش ۱۲۸	کپلاس آقا ۶۳
صادق خان [زند] ۱۲۸، ۱۲۹	کرنلیوس جوزف مقدس، اسقف ۱۰۶
صفی میرزا ۶۳	۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
طهماسب بیگ ۴۵	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۰
طهماسب قلی خان [نادر شاه افشار]: در اکثر صفحات	کروزینسکی جوزف مقدس، کشیش ۲۹
عادل شاه ۹۲، ۹۳، ۹۵	کریم خان [زند] ۹۶-۱۳۷
عبدالله پاشا جفال اوغلی ۵۰	کشیش دوسرسو ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۳۸
عبدالله کوپرلی ۴۱، ۴۳	۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۸۴
	کلمنس هشتم، پاپ ۲۵، ۱۴۲

محمودخان بلوچ ۸۴، ۸۵	کنیپهاوزن، مینهر ۱۳۸
مدیچی، کاردینال ۱۴۲	گاستلی ۱۲۶
مظفرالدین شاه ۶۹	گایکه ۴۵، ۸۲
موسی پاشا ۶۱	گریگوریوس پانزدهم، پاپ ۲۵، ۱۴۲
میرزاخان ۴۲	گریگوریوس سیزدهم، پاپ ۱۴۲
میرزا داوود ۹۵	گزاویه، کشیش ۱۵
میرزا دودان ۳۳	گوجیگنتس، هاروتون ۹۹
میر سیدمحمد ۹۵	گولانچ، هرمن ۱۴، ۱۷
میر مُهنا ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵	لئاندر چچیلیای مقدس، کشیش ۲۸، ۳۰
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸	۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶
۱۳۹	۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۸۶
میر نصیر ۱۳۸	لئوئلد سُلدینی، کشیش ۱۰۴
میناس، خواجه ۷۳، ۷۴	لازاروس، اسقف اعظم ۸۰
نصرالله میرزا ۸۸، ۸۹، ۹۵	لرکاری، عالیجناب ۹۸، ۱۰۲
نظرعلی میرزا ۵۸، ۸۹، ۱۳۰	لطفعلی خان [افشار] ۵۱، ۵۵
واتسن، آر. ج. ۹۴	لطیف‌خان ۴۶
وینسنت فریر، کشیش ۱۰۵	لوشل، ژنرال ۳۳
هایسینت، کشیش ۱۰۳	لویی سیزدهم ۵۷
هراکلیوس، شاهزاده ۱۲۱	ماریان، آنتونی ۱۱۸
هوتینگ، مینهر ۱۳۶	ماری ژوزف، کشیش ۱۵، ۱۶
هیرو دیس ۶۶	مالکم، جوزف ۱۳
یان سوبیسکی ۲۱	محمدحسن خان [قاجار] ۹۵، ۹۶، ۹۷
یعقوب ۱۲۸	۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۳۵
یوسف علی بیگ ۹۵	محمد قافله سالار، خواجه ۱۰۰



داخل و نمای بیرونی کلیسای دومینیکن‌ها در جلفا
این کلیسا در سال ۱۶۹۷ احداث شد و توسط ارمنیان کاتولیک مورد استفاده قرار می‌گرفت.



اسقف جان تادئوس الیزئوس مقدس از انجمن کارملیت‌های پابره‌نه، اولین اسقف اصفهان



پدر پل سیمون مریم مقدس، از انجمن کارملیت‌های پابرهنگه،
رهبر و سرپرست اولین هیئت کارملیت به ایران



اسقف بارناپاس فدلی از انجمن مذهبی دومینیکن‌ها، چهارمین اسقف اصفهان